



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



حدیث ولایت

سنگرشی نو در معناشناسی



سید نصری توکل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث ولایت: نگرشی نو در معناشناسی

نویسنده:

سعید نظری توکلی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	حدیث ولایت: نگرشی نو در معناشناسی
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۷	پیشگفتار
۳۸	گفتار اول: تردیدها و واقع نگاری تاریخی
۳۸	اشاره
۴۰	تردیدها
۴۰	اشاره
۴۵	۱- وجود غدیر خم
۴۵	۲- مفهوم غدیر خم
۴۶	واقع نگاری
۴۶	۱- انکار ناپذیری وجود غدیر خم
۴۸	۲- ابهام ناپذیری مفهوم غدیر خم
۴۸	اشاره
۴۹	۱-۲- آیه تبلیغ و ساختار معنایی آن
۴۹	اشاره
۴۹	۱-۲- تأکید
۵۴	۲-۱-۲- تهدید
۵۵	۳-۱-۲- تضمین
۵۷	۴-۱-۲- مخالفان
۵۹	۲-۲- تبریک یاران و همسران پیامبر
۶۲	۳-۲- پرسش نکردن حاضران

۶۳	۲-۴- استفاده از واژه «مولی» در سایر جملات
۶۴	۲-۵- استدلال (احتجاج) به حدیث غدیر
۶۷	گفتار دوم: کاوش های معناشناسی
۶۷	اشاره
۶۹	فهرست معانی
۷۰	طبقه بندی معانی
۷۰	اشاره
۷۰	دو معنا
۷۰	سه معنا
۷۱	پنج معنا
۷۱	شش معنا
۷۱	هفت معنا
۷۱	هشت معنا
۷۳	نه معنا
۷۳	ده معنا
۷۳	یازده معنا
۷۳	شانزده معنا
۷۳	بیست و یک معنا
۷۴	یافتن معنای اصلی
۷۴	اشاره
۷۴	۱- نادرستی تعدد معانی
۷۴	اشاره
۷۵	۱-۱- تفاوت میان حقیقت و مجاز
۷۵	اشاره
۷۵	۱-۱-۱- کاربردهای ترکیبی
۷۵	اشاره

- ۷۷ و از ابن رشیق در کتاب العمده نقل شده است
- ۷۸ ۲-۱-۱- کاربرد با قراین خارجی
- ۸۰ ۳-۱-۱- احتمال ها و استشهدهای منحصر به فرد
- ۸۰ اشاره
- ۸۱ احتمالات نادر
- ۸۱ احتمالات بدون استشهد
- ۸۱ استشهدهای منحصر به فرد
- ۸۳ ۴-۱-۱- استشهد به کاربردهای رایج در قرون متأخر
- ۹۰ ۲-۱- تفاوت میان مصدرها
- ۹۲ ۳-۱- گریز از اشتراک لفظی
- ۹۳ ۲- تعیین معنای ماده
- ۹۳ اشاره
- ۹۳ ۱-۲- نزدیکی
- ۹۷ ۲-۲- پیوستگی
- ۹۸ ۳-۲- به دنبال در آمدن
- ۹۸ ۳- تعیین معنای واژه مولی
- ۹۸ اشاره
- ۹۹ ۱-۳- اولویت
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ نقد و بررسی
- ۱۰۰ ۲-۳- مکان نزدیکی
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۰ نقد و بررسی
- ۱۰۲ ۳-۳- عهده دار کارها (متولی امور)
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۴ نتیجه

- گفتار سوم: کاوش های کلامی ۱۰۵
- اشاره ۱۰۵
- مفهوم شناسی حدیث در کلام شیعی ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- دلایل ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- ۱- کاربرد «مولی» به معنای «ولی» در لغت ۱۰۷
- ۲- کاربرد «مولی» به معنای «ولی» در حدیث ۱۰۸
- اشاره ۱۰۸
- ۲-۱- نادرستی کاربرد دیگر معانی ۱۰۸
- ۲-۲- پیوستگی معنایی با سایر جملات ۱۰۹
- انتقادهای ۱۱۱
- اشاره ۱۱۱
- ۱- ناهمسانی معنایی «مولی» و «ولی» ۱۱۱
- اشاره ۱۱۱
- ۱-۱- جایگزین ناپذیری متقابل ۱۱۲
- اشاره ۱۱۲
- پاسخ حلی ۱۱۲
- پاسخ نقضی ۱۱۲
- ۱-۲- تفاوت ساختاری ۱۱۳
- اشاره ۱۱۳
- پاسخ حلی ۱۱۳
- پاسخ نقضی ۱۱۳
- ۲- محدودیت دامنه اولویت ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- ۲-۱- پذیرش عملی محدودیت ۱۱۵

- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ پاسخ
- ۱۲۰ ۲-۲- تنگناها برای عدم محدودیت
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۰ ۲-۲-۱- جمع ناپذیری دو ولی
- ۱۲۱ ۲-۲-۲- درستی پرسشگری
- ۱۲۲ ۲-۲-۳- بی ارتباطی با خلافت
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۳ اولی به متابعت و قُرب
- ۱۲۳ اولی به محبت
- ۱۲۴ اولی به تعظیم
- ۱۲۶ ۳- ناهمبستگی اولویت با پیوستگی خلافت
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۷ پاسخ
- ۱۲۸ مفهوم شناسی حدیث در کلام اهل سنت
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ تفسیر اول، تأکید بر دوستی امیرالمؤمنین
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۹ ۱- دلایل
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ ۱-۱- لزوم گزینش معنای مورد اتفاق
- ۱۳۰ ۱-۲- نیاز به صراحت گفتار در تعیین خلیفه
- ۱۳۰ ۱-۳- شواهد متنی
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۰ ۱-۳-۱- موضوعات مطرح در آغاز حدیث
- ۱۳۰ ۱-۳-۲- دعاهای پیامبر

- ۱۳۰ ۳-۳-۱- توجه به خاندان (اهل بیت) -
- ۱۳۰ اشاره -
- ۱۳۴ اشکال -
- ۱۳۴ پاسخ -
- ۱۳۴ ۲- انگیزه ها -
- ۱۳۴ اشاره -
- ۱۳۴ ۲-۱- ویژگی های شخصیتی امیرالمؤمنین -
- ۱۳۶ ۲-۲- رفتار امیرالمؤمنین در یمن -
- ۱۳۷ ۲-۳- رفتار امیرالمؤمنین با خوارج -
- ۱۳۸ ۳- انتقادات -
- ۱۳۸ اشاره -
- ۱۳۸ ۳-۱- ناهماهنگی با ساختار جمله -
- ۱۳۹ ۳-۲- ناپیوستگی غدیر با ماجرای یمن -
- ۱۳۹ اشاره -
- ۱۳۹ دفعات اعزام سپاه -
- ۱۳۹ زمان اعزام و بازگشت سپاه -
- ۱۴۰ چگونگی ماجرا -
- ۱۴۰ تعداد معترضان -
- ۱۴۲ حوزه فردی -
- ۱۴۳ حوزه اجتماعی -
- ۱۴۸ ۳-۳- ناپیوستگی غدیر با ماجرای خوارج -
- ۱۴۹ ۳-۴- پیوستگی ولایت با محبت خاندان -
- ۱۵۰ ۳-۵- پیوستگی معنایی ولایت با موالات -
- ۱۵۴ تفسیر دوم، تأکید بر یاری امیرالمؤمنین -
- ۱۵۴ اشاره -
- ۱۵۵ ۱- دلایل -

- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ ۱-۱- محدودیت معنایی
- ۱۵۷ ۱-۲- تناسب با سایر جملات
- ۱۵۷ ۱-۳- مقید نساختن مضمون
- ۱۵۸ ۲- انتقاداتها
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ ۲-۱- همسانی با دلایل سایر نظریات
- ۱۵۸ ۲-۲- ناپیوستگی معنایی با جملات پیشین
- ۱۵۹ ۲-۳- ناپیوستگی معنایی با جملات پسین
- ۱۵۹ تفسیر سوم، آزاد کنندگی برده
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۵۹ ۱- دلایل
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ ۱-۱- مشاجره امیرالمؤمنین با اسامه بن زید
- ۱۶۰ ۱-۲- مشاجره امیرالمؤمنین با زید بن حارثه
- ۱۶۰ ۲- انتقاداتها
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۱ ۲-۱- ناپیوستگی معنایی با سایر جملات
- ۱۶۱ ۲-۲- بازگشت به انکار ماجرای غدیر
- ۱۶۲ ۲-۳- تناقض های درونی
- ۱۶۵ گفتار چهارم: راهی به سوی نگرشی نو
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۷ ۱- انتقاد پذیری نگرش کلامی اهل سنت
- ۱۶۷ ۱-۱- انکار ناپذیری مفهوم اولویت
- ۱۶۸ ۱-۲- ملاحظات غیر کلامی در اولویت گریزی
- ۱۷۲ ۲- انتقاد پذیری نگرش کلامی شیعه

۱۷۲ ----- ۱-۲- نادرستی استفاده از مفهوم اولویت

۱۷۳ ----- درباره مرکز

حدیث ولایت: نگرشی نو در معناسناسی

مشخصات کتاب

سرشناسه: نظری توکلی، سعید، ۱۳۴۸ -

عنوان و نام پدیدآور: حدیث ولایت: نگرشی نو در معناسناسی / سعید نظری توکلی.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۱۸۲ ص.

شابک: ۲۳۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۲۲۳-۹

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۵۹] - ۱۶۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت

موضوع: مولی (واژه)

موضوع: احادیث خاص (ولایت)

موضوع: ولایت

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۵/۲۲۳/۵BP/نح۶/۴۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۲۱۵۲۳

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

پیشگفتار ۷۰۰۰

گفتار اول: تردیدها و واقع نگاری تاریخی ۱۷۰۰۰

تردیدها ۱۹۰۰۰

۱- وجود غدیر خم: ۲۲۰۰۰

۲- مفهوم غدیر خم: ۲۲۰۰۰

واقع نگاری ۲۳۰۰۰

۱- انکار ناپذیری وجود غدیر خم: ۲۳۰۰۰

۲- ابهام ناپذیری مفهوم غدیر خم: ۲۵۰۰۰

۱-۲- آیه تبلیغ و ساختار معنایی آن: ۲۶۰۰۰

۱-۱-۲- تأکید: ۲۶۰۰۰

۲-۱-۲- تهدید: ۳۱۰۰۰

۳-۱-۲- تضمین: ۳۲۰۰۰

۴-۱-۲- مخالفان: ۳۴۰۰۰

۲-۲- تبریک یاران و همسران پیامبر: ۳۶۰۰۰

۳-۲- پرسش نکردن حاضران: ۳۸۰۰۰

۴-۲- استفاده از واژه «مولى» در سایر

جملات: ۳۹۰۰۰

۵-۲- استدلال (احتجاج) به حدیث

غدیر: ۴۰۰۰۰

گفتار دوم: کاوش های معناشناسی ... ۴۳

فهرست معانی ... ۴۵

طبقه بندی معانی ... ۴۶

دو معنا: ... ۴۶

سه معنا: ... ۴۶

پنج معنا: ... ۴۷

شش معنا: ... ۴۷

هفت معنا: ... ۴۷

هشت معنا: ... ۴۷

نه معنا: ... ۴۸

ده معنا: ... ۴۸

یازده معنا: ... ۴۸

شانزده معنا: ... ۴۸

بیست و یک معنا: ... ۴۸

یافتن معنای اصلی ... ۴۹

۱- نادرستی تعدد معانی: ... ۴۹

۱-۱- تفاوت میان حقیقت و مجاز: ... ۵۰

۱-۱-۱- کاربردهای ترکیبی: ... ۵۰

و از ابن رشیق در کتاب العمده نقل

شده است: ... ۵۱

۲-۱-۱- کاربرد با قراین خارجی: ۵۲

۳-۱-۱- احتمال ها و استشادهای

منحصر به فرد: ۵۴

احتمالات نادر: ۵۵

احتمالات بدون استشهاد: ۵۵

ص: ۳

استشادهای منحصر به فرد: ۵۵

۴-۱-۱- استشهاد به کاربردهای رایج

در قرون متأخر: ۵۶

۲-۱- تفاوت میان مصدرها: ۶۱

۳-۱- گریز از اشتراك لفظی: ۶۲

۲- تعیین معنای ماده: ۶۳

۱-۲- نزدیکی: ۶۳

۲-۲- پیوستگی: ۶۶

۳-۲- به دنبال در آمدن: ۶۷

۳- تعیین معنای واژه مولی: ۶۷

۱-۳- اولویت: ۶۸

نقد و بررسی: ۶۹

۲-۳- مکان نزدیکی: ۶۹

نقد و بررسی: ۶۹

۳-۳- عهده دار کارها (متولی امور): ۷۰

نتیجه: ۷۲

گفتار سوم: کاوش های کلامی ۷۳

مفهوم شناسی حدیث در کلام شیعی ۷۵

دلایل ۷۵

۱- کاربرد «مولی» به معنای «اولی»

در لغت: ۷۵

۲- کاربرد «مولی» به معنای «اولی»

در حدیث: ۷۶

۱-۲- نادرستی کاربرد دیگر معانی: ۷۶

۲-۲- پیوستگی معنایی با سایر

جملات: ۷۷

انتقاداتها: ۷۹

۱- ناهمسانی معنایی «مولی»

و «اولی»: ۷۹

۱-۱- جایگزین ناپذیری متقابل: ۸۰

پاسخ حلی: ۸۰

پاسخ نقضی: ۸۰

۲-۱- تفاوت ساختاری: ۸۱

پاسخ حلی: ۸۱

پاسخ نقضی: ۸۱

۲- محدودیت دامنه اولویت: ۸۲

۱-۲- پذیرش عملی محدودیت: ۸۳

پاسخ: ۸۳

۲-۲- تنگناها برای عدم محدودیت: ۸۸

۱-۲-۲- جمع ناپذیری دو ولی: ۸۸

۲-۲-۲-۲-درستی پرسشگری: ۸۹

۲-۲-۳-بی ارتباطی با خلافت: ۹۰

اولی به متابعت و قُرب: ۹۱

اولی به محبت: ۹۱

اولی به تعظیم: ۹۲

۳-ناهمبستگی اولویت با پیوستگی

خلافت: ۹۴

پاسخ: ۹۵

مفهوم شناسی حدیث در کلام اهل سنت: ۹۶

تفسیر اول، تأکید بر دوستی امیرالمؤمنین: ۹۶

۱-دلایل: ۹۷

۱-۱-لزوم گزینش معنای مورد اتفاق: ۹۷

۱-۲-نیاز به صراحت گفتار در تعیین

خلیفه: ۹۸

۱-۳-شواهد متنی: ۹۸

۱-۳-۱-موضوعات مطرح در آغاز

حدیث: ۹۸

۱-۳-۲-دعاهای پیامبر: ۹۸

۱-۳-۳-توجه به خاندان (اهل بیت): ۹۸

اشکال: ۱۰۱

پاسخ: ۱۰۱

ص: ۴

۲- انگیزه ها: ۱۰۱

۲-۱- ویژگی های شخصیتی

امیرالمؤمنین: ۱۰۱

۲-۲- رفتار امیرالمؤمنین در یمن: ۱۰۲

۲-۳- رفتار امیرالمؤمنین با خوارج: ۱۰۳

۳- انتقاداتها: ۱۰۴

۳-۱- ناهماهنگی با ساختار جمله: ۱۰۴

۳-۲- ناپوستگی غدیر با ماجرای

یمن: ۱۰۵

دفعات اعزام سپاه: ۱۰۵

زمان اعزام و بازگشت سپاه: ۱۰۵

چگونگی ماجرا: ۱۰۶

تعداد معترضان: ۱۰۶

حوزه فردی: ۱۰۸

حوزه اجتماعی: ۱۰۹

۳-۳- ناپوستگی غدیر با ماجرای

خوارج: ۱۱۴

۳-۴- پیوستگی ولایت با

محبت خاندان: ۱۱۵

۳-۵- پیوستگی معنایی ولایت با

موالات: ۱۱۶

تفسیر دوم، تأکید بر یاری امیرالمؤمنین ... ۱۲۰

۱- دلایل: ۱۲۱

۱-۱- محدودیت معنایی: ۱۲۱

۱-۲- تناسب با سایر جملات: ۱۲۲

۱-۳- مقید نساختن مضمون: ۱۲۲

۲- انتقادها: ۱۲۳

۲-۳- همسانی با دلایل سایر

نظریات: ۱۲۳

۲-۲- ناپیوستگی معنایی با جملات

پیشین: ۱۲۳

۲-۳- ناپیوستگی معنایی با جملات

پسین: ۱۲۴

تفسیر سوم، آزاد کنندگی برده ... ۱۲۴

۱- دلایل: ۱۲۴

۱-۱- مشاجره امیرالمؤمنین با اسامه

ابن زید: ۱۲۵

۱-۲- مشاجره امیرالمؤمنین با زید

ابن حارثه: ۱۲۵

۲- انتقادها: ۱۲۵

۱-۲- ناپیوستگی معنایی با سایر

جملات: ۱۲۶

۲-۲- بازگشت به انکار ماجرای

غدیر: ۱۲۶

۲-۳- تناقض های درونی: ۱۲۷

گفتار چهارم: راهی به سوی نگرشی نو ۱۳۰

۱- انتقاد پذیری نگرش کلامی

اهل سنت ۱۳۲

۱-۱- انکار ناپذیری مفهوم اولویت: ۱۳۲

۱-۲- ملاحظات غیر کلامی در اولویت

گریزی: ۱۳۳

۲- انتقاد پذیری نگرش کلامی

شیعه ۱۳۷

۱-۲- نادرستی استفاده از

مفهوم اولویت: ۱۳۷

۳- جایگاه خلافت و ولایت علوی در

حدیث غدیر: ۱۴۲

کتاب نامه ۱۵۹

آیات ۱۷۱

احادیث ۱۷۵

فرق و مذاهب ۱۷۷

مکان ها ۱۷۸

اشخاص ۱۷۹

ص: ۵

این اثر را به روح پرفتوح عالم وارسته، فقیه پارسا و معلّم آراسته به مکارم اخلاقی، حضرت آیه الله حاج میرزا علی آقا فلسفی قدس سره که توفیق بیش از یک دهه شاگردی در محضرشان را داشته ام، تقدیم می دارم.

کعبه دین یافت رونق، گلشنِ ایمان صفا
تا به امر حق، علی شد جانشینِ مصطفی
امر حق آمد به سوی مصطفی: کای جانِ پاک
«قُمْ وَ بَلِّغْ مَا إِلَيْكَ انزَلْتُ يَا نُورَ السَّمَا»
دست حیدر گیر و بنشان بر فرازِ تختِ خویش
ای تو را افسرزِ «یا و سین» و تخت از «طا وها»
آن چنان که من تو را دادم لَوایِ سروری
در کف حیدر بنه امروز، ای سرورِ لَوا
تا بگیرد نام تو، خورشید آسا، شرق و غرب
تا زند شرعتِ عَلم بر ذروه عرشِ عَلا
دین تو گیرد رواج از ذوالفقار حیدری
کی پذیرد گلشنِ شرع تو، بی حیدر صفا؟
گَر زِ تبلیغ رسالت خائفی از مشرکین
حق نگهدار است، ایمن باش از قومِ دغا
مصطفی را چون به گوشِ این وحی آمد از سرورش
داد فرمان تا منادی خلق را گوید ندا

از جهاز اُشتران بر ساخت زیبا منبری

شد فرازِ منبر و بگشود لعلِ جان فزا

هر که را صدقِ ولا نبود، نباشد بهره مند

از لقای مرتضی در حشر، چون اهلِ ولا

چون در این پیمان همه یکدل شدند و متفق

قال: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ لَهُ صِدْقُ الْوَلَا

مؤمنان را شد امیر، آن شاه در خُم غدیر

حبذا روزی که در آن، حق به مرکز یافت جا

دینِ حق امروز کامل گشت و اسلام استوار

کان ولیّ پاک یزدان شد، وصیّ مصطفی

این سخن قولِ پیمبر هست و وحیِ کردگار

شاهد ار خواهی منا و مشعر و سعی و صفا

کیست دانی بعد احمد، مقتدای جنّ و انس؟

آن شهنشاهی که باشد پیشوای اولیا

لایق تاجِ خلافت، بعد ختم المرسلین

کیست دانی؟ حیدر مَوْحِبْ کُشِ خَیْبِرْ گشا

آن که از «نصرٌ من الله» هست در دستش عَلم

آن که از «أنا فتحنا» هست بر فرقش لوا

عطر زلف حور عین، رضوان کند در باغ خلد

هر غباری کآورد از کوی او بادِ صبا

این کلام ایزد است و راوی او مصطفی(۱)

با غروب آفتاب درخشان نبوی در دوشنبه ۲۸ صفر سال یازدهم هجری، مسلمانان شاهد رخدادی بودند که با گذشت زمانی کوتاه، باعث پیدایش دو جریان اصلی میان آن ها شد که از آن به شیعه و سنی یاد می شود.

گروه بسیار اندکی از مسلمانان در همان دقایق نخست رحلت پیامبر، در صدد برآمدند تا فردی را به عنوان جانشین پیامبر برگزینند.

چانه زنی های سیاسی و تلاش دو جناح انصار و مهاجر برای احراز کرسی ریاست و رهبری مسلمانان سرانجام به انتخاب ابوبکر بن ابی قحافه انجامید. این انتخاب از همان آغاز با چالش های فراوانی هم در میان بزرگان صحابه (خواص) و هم در میان توده مردم (عوام) مواجه شد.

بسیاری از بزرگان اصحاب پیامبر که شمار آنان به دویست و پنجاه نفر می رسد، حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند که زبیر بن عوام، خالد بن سعید اموی، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، عمار بن یاسر، براء بن عازب، ابی بن کعب، عباد بن صامت، ابوالهیثم بن تیهان، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین)، عثمان بن حنیف، ابو ایوب انصاری، بریده اسلمی، سعید بن ابی العاص از جمله آنان هستند.

بزرگ ترین شخصیت تاریخ اسلام یعنی امیرالمؤمنین حاضر به بیعت با ابوبکر نشد که این خود ماجرای یورش به منزل ایشان و آتش زدن در آن را (احراق دار فاطمه) به دنبال داشت.(۲)

ص: ۹

۱- غدیریه های فارسی، ص ۲۲۵-۲۲۷ میرزا محمد علی همای شیرازی، ۱۲۱۲-۱۲۹۰ ق.

۲- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: السقیفه و فدک، ص ۵۲-۵۳ و ۷۳-۷۴؛ الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ص ۲۳۸، شماره ۳۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ۲/۵۶-۵۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/۴۴۳؛ من حیات خلیفه عمر بن الخطاب، ص ۱۸۲-۱۸۳.

بلال حبشی در مخالفت با ابوبکر، حاضر به گفتن اذان نشد تا این که مجبور گردید مدینه را به قصد شام ترک کند؛(۱) همچنان که سعد بن عباد، صحابی برجسته، نیز در اثر همین مخالفت مدینه را ترک کرد و سرانجام به دست خالد بن ولید مخفیانه کشته و مرگش به جنیان نسبت داده شد.

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباد

و رمیناه بسهمین فلم نحط فواده(۲)

ما سعد بن عباد، سرور خزر جیان را کشتیم و او را با دو تیر زدیم که در نشانه گرفتن قلبش خطا نکردیم.

در میان عموم مردم نیز مخالفت های متعددی شکل گرفت که یکی از معروف ترین آن ها نپرداختن زکات به ابوبکر بود که منجر به شکل گیری جنگ رده (مرتدان) و کشتن مسلمانان مخالف به بهانه ارتداد شد.(۳)

هر چند بعضی انگیزه های شخصی یا قومی در شکل گیری این مخالفت ها

بی تأثیر نبود، اما مهم ترین دلیل آن، تعارض انتخاب ابوبکر با حادثه غدیر خم بود

ص: ۱۰

-
- ۱- ر.ک: کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱۳/۳۰۵، شماره ۳۶۸۷۳؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۳۶۶-۳۶۷.
 - ۲- برای اطلاع از ماجرای خالد بن ولید با سعد بن عباد و مالک بن نویره، ر.ک: کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۵/۶۲۸-۶۲۷، شماره ۱۴۱۰۷؛ الطبقات الکبری، ۳/۶۱۷-۶۱۶ و ۷/۳۹۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ۳/۲۵۳؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۱/۲۰۶؛ فیض القدیر، ۶/۴۵۵؛ المصنف، ۳/۵۹۷، شماره ۶۷۷۸؛ بغیه الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۳۸، شماره ۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ۱۰/۱۱۱ و ۱۷/۲۲۳؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ۲/۲۸۵-۲۸۴؛ البدایه و النهایه، ۷/۴۰؛ الجامع، ۱۱/۴۳۴، شماره ۲۰۹۳۱؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۱۰/۲۸۱؛ صفوه الصفوه، ۱/۵۰۵؛ الامامه و السیاسه، ۱/۲۹-۲۶؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۳۳۴؛ الاستغاثه، ۵-۱/۸؛ بحار الانوار، ۳۰/۴۹۵-۴۹۴.
 - ۳- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص ۳۳۸-۳۴۰.

که حدود دو ماه و اندی پیش از آن در هیجدهم ذی حجه سال ۱۰ هجری رخ داده

بود.

با پایان پذیرفتن مراسم حج (۱) و آغاز بازگشت حاجیان، در حالی که پیامبر نیز در میان آن ها آهنگ مدینه کرده بود، جبرئیل امین آیه ۶۷ سوره مائده را بدین مضمون بر حضرتش نازل کرد:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَعِظُكُمْ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، «ای رسول، آن چه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان، اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای؛ خدا تو را از گزند مردم در امان می دارد، البته خداوند مردمان کافر را هدایت نخواهد کرد».

بدین ترتیب پیامبر مأمور شد تا در یک نشست همگانی، از جانب خداوند پیامی را به مردم برساند؛ پیامی که با نرساندن آن، تمام زحمات بیست و سه ساله پیامبر به هدر می رفت، هرچند رساندن آن خطراتی را هم برای پیامبر به دنبال داشت.

با فرمان پیامبر، کاروان حاجیان در منطقه «جحفه» (۲) و در کنار آبگیر (غدیر) خم (۳)

ص: ۱۱

۱- این حج به نام های مختلفی در تاریخ خوانده شده است، حجه البلاغ: زیرا پیامبر در تمام سخنرانی های خود در این حج، خداوند را شاهد گرفته، می فرمود: اللهم هل بلغت؟ بارخدا، آیا رساندم؟ حجه الاسلام: زیرا پیامبر گرامی اسلام، احکام حج را بر اساس دستورات اسلام در این حج برای مردم بیان کرد؛ حجه الوداع: زیرا پیامبر در طول مراسم حج، خبر از نزدیک بودن رحلت خود می داد؛ حجه التمام و الکمال: زیرا کامل شدن دین و تمام شدن نعمت در این حج اتفاق افتاد؛ ر.ک: امام شناسی، ۳۱/۶-۳۲.

۲- جحفه نام روستایی است در تقاطع مکه، مدینه، مصر و شام. نام اولیه آن «مهیعه» بوده و چون بر اثر سیل گرفتگی ویران شده بود، به آن «جحفه» گفته اند لآن السیل أجحفها؛ مراصد الاطلاع، ۱/۳۱۵.

۳- غدیر: برکه و آب گیر فصلی است که بر اثر ریزش باران های موسمی، آب می گرفت اما با شدت گرفتن گرما در تابستان، رفته رفته خشک می شد؛ خم: ۱- نام مردی ۲- نام نیزار و درخت زاری است که در مصب رود به وجود می آید ۳- نام چاهی که توسط مژه بن کعب حفر شده بود؛ مراصد الاطلاع، ۱/۴۸۲.

از حرکت باز ایستاد و با درنگی طولانی تا اذان ظهر، فرصتی فراهم شد تا همگان در محضرش گرد آیند.

برای پیامبر در زیر سایه چند درخت، از جهاز شتران منبری فراهم ساختند، پیامبر بر فراز آن سخن خود را چنین آغاز کرد: (۱)

يا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ تَبَأْنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا نَصَفَ عَمْرَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ (۲) و إِنِّي لِأَظُنُّ يَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى فَاجِيبَ و إِنِّي مُسْئِلٌ و أَنْتُمْ مُسْئِلُونَ؛ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟

قالوا: نشهد أنك قد بلغت و جهدت و نصحت، فجزاك الله خيرا.

قال: أليس تشهدون أن لا اله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله و أن جنته حق و ناره حق و أن الموت حق و أن البعث حق بعد الموت و أن الساعة آتية لا ريب

فيها و أن الله يبعث من في القبور؟

قالوا: بلى، نشهد بذلك.

قال: اللهم اشهد.

ثم قال: يا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ و أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ و أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و عَادَ مِنْ عَادَاهُ؛

ثم قال: يا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي فَرَطٌ و أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضَ مَا بَيْنَ

ص: ۱۲

۱- حذيفه بن أسيد غفاري این ماجرا را این گونه توضیح می دهد: «لَمَّا صَدَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِمْ حَجَّهَ الْوُدَاعَ، نَهَى أَصْحَابَهُ عَنْ سَمَرَاتٍ مَتَفَرِّقَاتٍ بِالْبَطْحَاءِ أَنْ يَنْزِلُوا تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِنَّ فَقَمَّ مَا تَحْتَهُنَّ مِنَ الشُّوكِ وَ عَمَدَ إِلَيْهِنَّ فَصَلَّى عِنْدَهُنَّ، ثُمَّ قَامَ فَقَالَ...»؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۶۴-۱۶۵.

۲- بر اساس بررسی های انجام شده، جمله «أَنَّهُ لَمْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا نَصَفَ عَمْرَ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ» تنها در منابع اهل سنت نقل شده و شاید منظور از آن، مدت زمان پیامبری باشد، نه سن پیامبر؛ برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امام شناسی، ۷/۷۰.

بُصِرَى إِلَى صِنْعَاءَ، فِيهِ عِدَدُ النُّجُومِ قَدْحَانِ مِنْ فَضِّهِ وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؛ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَبَبُ طَرَفِهِ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضَلُّوا وَ لَا تَبَدَّلُوا؛ وَ عِترتى أهل

بیتى فإِنَّه قد بُأْنَى اللطيف الخبير أَنهما لن يتفرقا حتَّى يردا عَلَيَّ الحوض. (۱)

«ای مردم، خداوند دانای آگاه به من چنین خبر داده که هیچ پیامبری جز به اندازه نصف عمر پیامبر پیش از خود، عمر نمی کند و من چنین می پندارم که من را به مرگ فرا می خوانند و من باید بپذیرم. از من و شما در پیشگاه خداوند پرسش خواهد شد، شما چه خواهید گفت؟»

گفتند: گواهی می دهیم که تو پیام الهی را رساندی، تلاش نمودی و خیرخواهی کردی؛ خدا تو را پاداش خیر دهد.

پیامبر فرمود: آیا گواهی نمی دهید که هیچ معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و جهنم خداوند و مرگ و برانگیختن پس از مرگ حق است و قیامت بی تردید خواهد آمد و خداوند آنان را که در قبر هستند، بر خواهد انگیخت؟

مردم گفتند: آری به این مطالب گواهی می دهیم.

پیامبر فرمود: بار خدایا، گواه باش.

در ادامه فرمود: ای مردم، خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان و من

ص: ۱۳

۱- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۶۴-۱۶۵؛ در متون روایی - تاریخی شیعه و سنی متن سخنان پیامبر با تفاوت هایی که چندان در محتوای اصلی آن تأثیری ندارد نقل شده است. برای اطلاع از برخی منابع اهل سنت در این باره، ر.ک: المعجم الكبير، ۳/۱۸۰-۱۸۱، شماره ۳۰۵۲؛ كنز العَمَل فی سنن الاقوال و الافعال، ۱/۱۸۸-۱۸۹، شماره ۹۵۸ و ۵/۲۸۹-۲۹۰، شماره ۱۲۹۱۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۱۹-۲۲۰؛ البدایه و النهایه، ۷/۳۸۵-۳۸۶؛ ینابیع المودّه لذوی القربى، ۱/۱۱۷-۱۱۸، شماره ۴۱؛ الانوار العلویّه و الاسرار المرتضویّه، ص ۷۰-۷۱.

سزاوار ترم از ایشان به خودشان، پس هر کس من مولای او هستم، این (علی) مولای اوست. بار خدایا ولی باش هر کس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته.

سپس فرمود: ای مردم، من پیشاییش شما می روم و شما به من در حوض

می رسید، حوضی که به فاصله بصرا (در شام) تا صنعا (در یمن) بزرگی دارد، در آن به تعداد ستارگان ظرف هایی از نقره است و من درباره دو شیء گرانبها از شما خواهم پرسید، پس بنگرید که چگونه جانشین من در آن دو می شوید؟

شیء گرانبهای بزرگتر کتاب خداوند بلند مرتبه است که یک سوی آن به دست خداوند و سوی دیگرش در دست شماست، به آن دست آویزید تا گمراه و منحرف نشوید و دیگری عترت و خاندان من است، چرا که خدای دانای آگاه به من خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض به من برسند.

در این هنگام بود که جبرئیل امین بر حضرتش نازل و از سوی حق چنین آورد: «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۱) «امروز کافران از (آسیب زدن به) دین شما نا امید گردیدند، پس از ایشان نهراسید و تنها از (نافرمانی) من بیم داشته باشید. امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد».

پیامبر که از این بشارت بزرگ شادمان شده بود، خدای را چنین سپاس گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ وَاَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ اِكْمَالِ الدِّينِ وَاِتْمَامِ النِّعْمَةِ وِرِضَاءِ الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَاوْلَايَةِ عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي؛ (۲) «خداوند بزرگ تر است و ستایش برای خداست به

ص: ۱۴

۱- مائده، ۵/۳.

۲- مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ص ۲۳۳-۲۳۲، شماره ۳۳۴؛ النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی، ص ۵۸-۵۶، شماره ۴؛ همچنین، ر.ک: خوارزمی، المناقب، ص ۱۳۶-۱۳۵، شماره ۱۵۲؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۵۵؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ۱/۱۹-۱۱۸؛ خصائص الوحي المبين، ص ۹۴-۹۳؛ شواهد التنزيل، ۱/۲۰۱؛ بشاره المصطفى لشيعة المرتضى، ص ۳۲۸، شماره ۱۵؛ كشف الغمّة فی معرفه الائمه، ۱/۲۹۶؛ نهج الايمان، ص ۱۱۵؛ وفيات الائمه، ص ۲۱-۲۰.

خاطر کامل شدن دین، تمام شدن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و

ولایت برای علی پس از من».

عده ای با وجود آن که در آن روز شاهد و ناظر ماجرای جانشینی امیرالمؤمنین بودند، نمی توانستند به راحتی چنین چرخش و جابجایی را در قدرت تحمل کنند؛ از این رو، هرچند حکومت ابوبکر در ماه های نخست توانست با تطمیع، فشار، تهدید و ترور، فشار مخالفان خود را به کم ترین میزان ممکن برساند، اما تناقض این جریان با روش پیامبر در تعیین خلیفه، باعث شد تا جریان حاکم در قرون بعدی برای مشروعیت بخشیدن به انتقال قدرت از پیامبر به ابوبکر و از او به عمر و سپس عثمان، با طرح پاره ای سؤال ها یا ابهام ها، دلالت ماجرای غدیر را بر خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین مخدوش کنند.

در این کتاب بر آنیم تا به توفیق الهی در خلال چهار گفتار، به طرح مباحث معناشناسی واژه «مولی» و همچنین مباحث کلامی مطرح در متون شیعه و سنی پیرامون حدیث غدیر پرداخته، نشان دهیم تردید در معنای «مولی» و به دنبال آن، ادعای صریح نبودن سخن پیامبر در انتصاب امیرالمؤمنین به مقام خلافت و ولایت در روز غدیر خم، بیش از آن که نتیجه کاوش های اعتقادی - کلامی در این باره باشد، با مسائل سیاسی حاکم بر دوران زندگی پیامبر و پس از آن پیوند دارد.

ص: ۱۵

گفتار اول: تردیدها و واقع نگاری تاریخی

اشاره

ص: ۱۷

جستجوهای همه جانبه در منابع مختلف تاریخی، تفسیری، روایی و کلامی اهل سنت، واقعیتی بس شگرف اما تلخ را فرا روی ما قرار می دهد. اندیشمندان سنی با برخورداری از هر میزان از انصاف، بر این نکته تأکید می کنند که رسول گرامی اسلام در حالی چشم از جهان فرو بست که جامعه اسلامی را در تعیین زمامدار به حال خود رها کرده، تصمیم گیری در این باره را بر عهده خودشان گذاشت.

شگرف و تلخ بودن این واقعیت از آن جهت است که سیره عملی دو خلیفه پس از پیامبر درست بر خلاف این بود، چرا که ابوبکر پیش از آن که رخت از این جهان برکشد، امت اسلامی را بی رهبر رها نکرد و عمر بن خطاب را با ملاکی که در خوشبینانه ترین حالت باید بگوییم برای ما نامعلوم است، انتخاب کرد.

زبر «صاحب غار» سی ماه راست

خلافت همی راند چونانک خواست

چو دنیا ازو خواست پرداختن

اجل کرد ناگه بذو تاختن

چو شمع امیدش فرو خواست مُرد

خلافت به فرمان عُمر سپرد

چو خالی شد از «بکر» روی زمین

بر اسب خلافت عمر کرد زین

از آن پس بر اسبِ خلافت نشست

گرفته «خطِ اختیاری» به دست

مدارا همی کرد «نصّ» (۱) همچنان

سپرده بر اسبِ صبوری عنان

بدانسان که اول رسول خدایبزمی همی داشت دین را به پای

۱- منظور از «نصّ»، امام منصوب است، یعنی امامی که به تصریح و تعیین پیامبر برگزیده شده است.

چو ده سال عُمَر خلافت براندبرو بر، اجل، نامه عزل خواند(۱)

عُمَر نیز در واپسین روزهای زندگی خود، گروهی مرگب از شش نفر را برگزید تا با شیوه ای بدیع و البته جهت دار، خلیفه بعد از او را حدّ اکثر تا سه روز پس از مرگش بر اریکه قدرت بنشانند.

چو می رفت عُمَر ز دنیا برون

خلافت فکند او به شوری درون

چو برداشت عُمَر ز دنیا قدم

زده بر خلافت ز شوری رقم

ز شور فراوان، سخنها بخواست

چو فتنه سلام و سلامت نخواست

سلام و سلامت بُد بر یقین

از آن قوم جز «صالح المؤمنین»

بُد «صالح المؤمنین» جز علی

علی، آنک خواند ایزد او را «ولی»

و لیکن نکردند از کین طلب

رضاء «وصی پیامبر» عرب(۲)

ابوبکر در بستر بیماری، عثمان را فرا خوانده، از وی می خواهد که چنین بنویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد عبد الله بن عثمان إلى المسلمين، أما بعد، ثم أغمى عليه، و كتب عثمان: قد استخلفت عليكم عمر بن الخطاب، و أفاق أبو بكر فقال: اقرا فقرأه، فكبر أبو بكر و سرّ و قال: أراك خفت أن يختلف الناس إن متّ في غشيتي! قال: نعم، قال: جزاك الله خيرا عن الاسلام وأهله، ثمّ أتّم العهد و أمر أن يقرأ على الناس؛(۳) «به نام خداوند بخشایشگر مهربان، این وصیت عبد الله بن عثمان (نام ابوبکر) است به مسلمین، اما بعد، در این هنگام ابوبکر بیهوش می شود و عثمان می نویسد: عمر را جانشین خود بر شما کردم؛ ابوبکر به هوش می آید و به عثمان می گوید بخوان، عثمان آن چه را که نوشته است می خواند، ابوبکر با تعجب به عثمان می گوید: می بینم که ترسیدی مردم

-
- ۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره مسلسل ۱۳۰-۱۳۱، ص ۴۲۷.
 - ۲- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره مسلسل ۱۳۰-۱۳۱، ص ۴۲۸.
 - ۳- شرح نهج البلاغه، ۱/۱۶۵.

دچار اختلاف شوند اگر من در همان بیهوشی می مردم؟ عثمان می گوید: آری؛ ابوبکر می گوید: خداوند تو را از اسلام و مسلمانان پاداش خیر دهد، سپس وصیت خود را به پایان می برد و فرمان می دهد که عثمان آن را بر مردم بخواند».

عبد الله فرزند عمر بن خطاب خلیفه دوم به پدرش چنین می گوید:

إِنَّ النَّاسَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّكَ غَيْرُ مُسْتَخْلَفٍ، وَ لَوْ كَانَ لَكَ رَاعِي إِبِلٍ أَوْ رَاعِي غَنَمٍ ثُمَّ جَاءَ وَ تَرَكَ رَعِيَّتَهُ رَأَيْتَ أَنْ قَدْ فُرِطَ - لِرَأَيْتَ أَنْ قَدْ ضَيِّعَ - وَ رَعِيَّتَهُ النَّاسُ أَشَدَّ مِنْ رَعِيَّتِهِ الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ، مَاذَا تَقُولُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذْ لَقَيْتَهُ وَ لَمْ تَسْتَخْلَفْ عَلَيَّ عِبَادَةَ؟ (۱) «مردم می گویند تو نمی خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی، اگر تو ساریبان یا چوپانی می داشتی و او نزد تو می آمد و شتران یا گوسفندان تو را این گونه رها می کرد، تو می گفتی این چوپان کوتاهی کرده است و حال آن که اداره و سرپرستی مردم از چراندن شتران و گوسفندان مهم تر است. ای پدر، چون به نزد خدای عزوجل رسی، چه پاسخ دهی در حالی که کسی را برای سرپرستی بندگان او به جای خویش تعیین نکرده باشی؟».

عایشه همسر پیامبر و دختر ابوبکر - خلیفه اول - از عبد الله بن عمر می خواهد پیغام او را به عمر بن خطاب چنین برساند:

يَا بَنِيَّ أَبْلُغْ عُمَرَ سَلَامِي وَ قُلْ لَهُ: لَا - تَدْعُ أُمَّهُ مَحْمِدًا - رَاعٍ، إِسْتَخْلَفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَدْعُهُمْ بَعْدَكَ هَمَلًا، فَإِنِّي أَخْشَى عَلَيْهِمُ الْفِتْنَةَ؛ (۲) «پسرم، سلام مرا به پدرت عمر برسان و بگو: اُمّت محمّد را بی سرپرست رها مکن، کسی را در میان آنان جانشین خود ساز و ایشان را سرگردان رها مکن چرا که بیم فتنه بر آنان می رود».

معاویه هم در توجیه تعیین یزید به عنوان جانشین خود می گوید:

ص: ۲۱

۱- ر.ک: صحیح مسلم، ۶/۵؛ مسند احمد، ۱/۴۷؛ حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ۱/۴۴؛ شرح نهج البلاغه، ۱۲/۱۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۴/۴۳۱.

۲- الامامه و السياسه، ۱/۲۸.

إني أَرهَبُ أن أدع أُمَّه مُحَمَّدَ بعدى كالضَّأْنِ لا راعى لها؛^(۱) «من هراسناکم از این که اُمّت محمّد را پس از خود چون رَمه ای بی شبان رها کنم».

اما جهان تسنّن در خلال قرن های گذشته از پذیرش این حق و البته واقعیت، برای پیامبر سرباز زد و با طرح تردیدهایی بسیار تأمل برانگیز، بزرگ ترین واقعیت تاریخ اسلام را که بیانگر تصمیم پیامبر برای تعیین جانشین پس از خود بود، در هاله ای از ابهام فرو برد.

غدیر خم که رهاورد آن تعیین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت و زعامت اُمّت اسلام پس از پیامبر بود، از دو سو مورد انتقاد ایشان قرار گرفت:

۱- وجود غدیر خم

تعدادی از اندیشمندان سنّی با طرح دو مطلب کوشیده اند وجود ماجرای به نام غدیر خم را در تاریخ اسلام انکار کرده، آن را حادثه ای غیر واقعی نشان دهند:

اول، تردید در شأن نزول آیات ۳ و ۶۷ سوره مائده و ادّعی نزول آن ها پیش از اتمام مراسم حج در منطقه منا؛

دوم، تردید در همراهی امیرالمؤمنین با پیامبر در حجّه الوداع و طرح ادّعی حضور ایشان در یمن.^(۲)

۲- مفهوم غدیر خم

بیشتر بزرگان اهل سنّت به جای انکار واقعیت غدیر، تلاش وسیعی کردند تا نشان دهند منظور پیامبر از این ماجرا تعیین جانشین برای پس از خود نبوده است، به همین علّت هیچ تعارضی بین کار پیامبر و آن چه در سقیفه رخ داده است وجود ندارد.

به همین منظور با هدف گرفتن تنها یک جمله از مجموع سخنان طولانی پیامبر

ص: ۲۲

۱- تاریخ الامم والملوک، ۴/۲۲۶.

۲- ر.ک: المواقف، ۳/۶۰۲ و ۶۱۷-۶۱۵؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۸-۱۹۷.

که البته مهم ترین آن ها نیز هست، یعنی جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» کوشیدند نشان دهند پیامبر از مجموع سخنان خود هیچ نظری به مسئله خلافت و جانشینی پس از خود نداشته، بلکه در صدد بیان نکته ای اخلاقی - عاطفی بوده است.

اندیشمندان سنی معتقدند که واژه «مولی» به علت گستردگی معنایی آن، الزاما به مفهوم سرپرست و زمامدار نیست تا بتواند بر جانشینی امیرالمؤمنین دلالت داشته باشد.

واقع نگاری

۱- انکار ناپذیری وجود غدیر خم

تردید در وجود غدیر در طول تاریخ پر فراز و نشیب اسلام، عقیم مانده است، زیرا واقعه غدیر و حضور امیرالمؤمنین در آن، متکی به مصادر و منابع متقنی است که به ادعای بزرگان اهل سنت هیچ رخدادی در تاریخ اسلام از این نظر با آن برابری نمی کند.

مرحوم علامه امینی در تلاشی بس ستودنی، گزارشی از راویان و همچنین بخشی از اظهار نظر بزرگان سنی را پیرامون سند حدیث غدیر، در خلال چهارده قرن گذشته، در دو فصل با عنوان طبقات الرواه من العلماء و الکلمات حول سند الحدیث جمع آوری کرده که شایسته مراجعه است. (۱)

طبری (متوفای ۳۱۰ ه. ق) مورخ مشهور جهان اسلام هرچند در کتاب تاریخ خود تاریخ الامم و الملوک به دلایلی که مهم ترین آن ها نگارش کتاب در دوره اقتدار عباسیان آن هم در پایتخت اسلام یعنی شهر بغداد است، از شرح بازگشت پیامبر از حج خودداری کرده، امّا کتابی مستقل به نام الولایه فی طرق حدیث الغدیر نوشته است و در آن از بیش از هفتاد تن از صحابه پیامبر ماجرای غدیر را روایت می کند تا

ص: ۲۳

۱- ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۷۳-۱۵۱ و ۲۹۴-۳۱۳؛ امام شناسی، ۷/۱۴۵-۲۱۹.

بدین ترتیب تواتر و صدور قطعی آن را اثبات کند.

حافظ ابوالفرج، ابن جوزی حنبلی (متوفای ۵۹۷ ه. ق.) در باره غدیر می نویسد:

اتَّفَقَ علماء السَّيَرِ عَلَى أَنَّ قَصَّةَ الْغَدِيرِ كَانَتْ بَعْدَ رَجُوعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوُدَّاعِ فِي الثَّامِنِ عَشْرٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَكَانَ مَعَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ مِنَ الْأَعْرَابِ وَ مِمَّنْ يَسْكُنُ حِوَالِي مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ مَائَةٌ وَ عَشْرُونَ أَلْفًا وَ هُمُ الَّذِينَ شَهِدُوا مَعَهُ حَجَّةَ الْوُدَّاعِ وَ سَمِعُوا مِنْهُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ؛^(۱) «علمای تاریخ و سیره جملگی بر این نظرند که واقعه غدیر پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجّه الوداع در روز هیجدهم ذی حجّه رخ داده است. در آن روز صد و بیست هزار نفر از صحابه، اعراب و ساکنان حومه مکه و مدینه با پیامبر در حجه الوداع همراه بودند و این سخن را از او شنیدند».

همچنان که حافظ شهاب الدین، ابن حجر هیثمی مکی (متوفای ۹۷۴ ه. ق.) درباره ماجرای غدیر این گونه اظهار نظر می کند:

إِنَّهُ حَدِيثٌ صَحِيحٌ لَا - مَرِيه فِيهِ وَ قَدْ أُخْرِجَهُ جَمَاعَةٌ كَالْتَرْمِذِيِّ وَالنَّسَائِيِّ وَ أَحْمَدُ، فَطَرَقَهُ كَثِيرَةٌ جَدًّا وَ مِنْ ثَمَّ رَوَاهُ سِتَّةَ عَشْرَ صَحَابِيًّا، وَ فِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ إِنَّهُ سَمِعَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثُونَ صَحَابِيًّا وَ شَهِدُوا بِهِ لِعَلِيِّ لَمَّا نَوَّزَ أَيَّامَ خِلَافَتِهِ كَمَا مَرَّ وَ سَيَّأَتِي، وَ كَثِيرٌ مِنْ أَسَانِيدِهَا صَحَاحٌ وَ حَسَانٌ وَ لَا التَّفَاتِ لِمَنْ قَدَحَ فِي صِحَّتِهِ وَ لَا لِمَنْ رَدَّهُ بِأَنَّ عَلِيًّا كَانَ بِالْيَمَنِ، لِثُبُوتِ رَجُوعِهِ مِنْهَا وَ ادْرَاكِهِ الْحَجِّ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^(۲) «حدیثی است که در صحّت آن تردیدی نیست. گروهی همچون ترمذی، نسائی و احمد آن را نقل کرده اند. راه های نقل آن فراوان است، زیرا شانزده صحابی آن را روایت کرده اند. احمد روایت کرده که سی نفر از صحابه از

ص: ۲۴

۱- تذکره الخواص، ص ۳۷.

۲- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ص ۱۰۶-۱۰۷.

پیامبر این سخن را شنیده اند و در روزگاری که علی به خلافت رسید به این امر

گواهی دادند همچنان که پیش از این گذشت و بعد از این نیز خواهد آمد و بیشتر سندهای این روایات صحیح و نیکوست و به سخن کسانی که درستی غدیر را زیر سؤال برده و آن را به این دلیل که علی در یمن بوده رد کرده اند، توجه نمی شود؛ زیرا مسلم است که علی از یمن بازگشته و با پیامبر حج انجام داده است».

بنابر این، تعجبی ندارد اگر عالمی سنّی، استاد عبد الله علایلی در سخنرانی خود در ۱۸ ذی حجه سال ۱۳۸۰ قمری، پس از گذشت چهارده قرن از ماجرای غدیر، درباره آن چنین بگوید:

إِنَّ عِيدَ الْغَدِيرِ جُزْءٌ مِنَ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَنْكَرَهُ، فَقَدْ أَنْكَرَ الْإِسْلَامَ بِالذَّاتِ؛^(۱) «عید غدیر جزئی از اسلام است، هر کس منکر آن شود، خود اسلام را انکار کرده است».

۲- ابهام ناپذیری مفهوم غدیر خم

اشاره

هرچند در گفتارهای بعدی می کوشیم تا به تفصیل پیرامون مفهوم حدیث ولایت و معنای جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» سخن بگوییم، اما در این مجال بر آن هستیم تا نشان دهیم ابهام ها و ایرادهای مختلفی که اندیشمندان سنّی مطرح می کنند، بیش از آن که خاستگاه اعتقادی داشته باشد، ناشی از نوعی چاره جویی سیاسی است؛ مطلبی که ابن حجر به صراحت از آن چنین پرده بر می دارد:

لا- دلالة لواحد منهما [خبر أنت مني بمنزلة هارون من موسى و خبر من كنت مولاه فعلی مولاه] علی خلافة علی - لا نصا و لا اشاره - و إلا لزم نسبة جميع

ص: ۲۵

۱- الشیعه و التشیع، ص ۲۷۸.

الصحابه إلى الخطاء و هو باطل»؛^(۱) «برای هیچ یک از دو [خبر: جایگاه تو به من چون جایگاه هارون است به موسی و خبر: هر کس من مولای او هستم، پس

علی مولای اوست] دلالتی بر خلافت علی نه به صراحت و نه به اشاره نیست، زیرا در غیر این صورت، باید تمامی صحابه را متهم به اشتباه کرد که البته چنین کاری نادرست است».

دقت در همین جملات کافی است تا معلوم شود تردید در مفهوم غدیر نه به این سبب است که واقعا مفهوم آن مشخص نبوده، بلکه به این علت است که لازمه پذیرش مفهوم حدیث غدیر، نادرست دانستن کار گروهی اندک از یاران پیامبر در سقیفه و ماجرای خلافت ابوبکر و انتقال آن به عمر بن خطاب و عثمان است.

برای پی بردن به ابهام ناپذیری مفهوم غدیر و سخنان پیامبر در آن روز، توجه به این مطالب ضروری است:

۱-۲- آیه تبلیغ و ساختار معنایی آن

اشاره

بنا بر نظر بیشتر مفسران شیعه و سنی، آیه ۶۷ سوره مائده یا در روز غدیر (هیجدهم ذی حجه) و یا سه روز پیش از آن و پس از تمام شدن مراسم حج بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده است.^(۲)

این آیه را از نظر محتوایی می توان به چهار بخش تقسیم کرد که هر یک بیانگر نکته ای خاص است؛ این نکات عبارت اند از:

۱-۱-۲- تأکید

خداوند در جمله «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، «ای رسول، آن چه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان»؛ کلمه «بَلِّغْ» فعل امر است که دلالت بر وجوب دارد؛ بنابراین، از پیامبر انجام عملی واجب خواسته

ص: ۲۶

۱- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۷۳.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ۲/۲۹۷؛ فتح القدير، ۲/۶۰؛ التفسیر الکبیر، ۱۲/۴۹؛ تفسیر عیاشی، ۱/۳۳۲، شماره ۱۵۳؛ هم چنین برای اطلاع بیشتر ر.ک: الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ۱/۲۱۴-۲۳۸؛ امام شناسی، ۱۱۸-۷/۹۲ و ۵۰-۵۱.

شده است که ترک آن جایز نیست و این خود حکایت از میزان اهمّیت کاری دارد که پیامبر مأمور به انجام آن است.

در این جمله پیامبر با عنوان «یا ایّها الرسول» مورد خطاب الهی قرار گرفته است

تا پیوندی هرچه تمام تر با تبلیغ برقرار شود.

از سوی دیگر، برای این که با دقت هرچه بیشتری به مردم فهمانده شود که رسول وظیفه ای جز تبلیغ و رساندن فرامین الهی ندارد - «مَیَا عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (۱) «رسول وظیفه ای جز رساندن پیام الهی ندارد» - و مجاز نیست در آن ها هیچ گونه دخالتی داشته باشد - «قُلْ مَا یُکُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِنَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»، (۲) «بگو: نمی توانم خود آن را تغییر دهم، پیروی نمی کنم جز از آن چه به من وحی

می شود» - عبارت «ما أنزل إليك من ربك» نیز اضافه شده است.

بر این اساس، آن چه را که رسول پس از این انجام خواهد داد، همان چیزی است که از سوی خداوند به او وحی شده است.

این مطلب همان چیزی است که پیامبر گرامی اسلام پیش از غدیر در پاسخ به پرسش بنی عامر بن صعصعه از میزان سهمشان در حکومت (أیکون لنا الأمر من

بعدک؟) بدان اشاره کرده است (الأمر إلى الله يضعه حيث يشاء). (۳)

اهمّیت عبارت «ما أنزل إليك من ربك» آن گاه مشخص می شود که بدانیم کار پیامبر از همان لحظات نخستین ابلاغ ولایت علوی در غدیر خم، با تردید جدی برخی از اعراب مواجه شد به طوری که آنان کوشیدند دریابند آن چه آن روز پیامبر اعلام کردند، تصمیم الهی است یا نظر شخصی خود ایشان؟

حارث بن نعمان فهری از جمله نخستین افرادی است که این پرسش را مطرح می کند:

ص: ۲۷

۱- مائده، ۵/۹۹.

۲- یونس، ۱۰/۱۵.

۳- الثقات، ۱/۸۹-۹۰؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ۱/۵۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ۲/۸۴؛ البدایه و النهایه، ۳/۱۷۱؛ سیره النبی، ۲/۲۸۹؛ السیره النبویه، ۲/۱۵۷-۱۵۸.

لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ طَارَ ذَلِكَ فِي الْبِلَادِ، فَقَدِمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ النَّعْمَانُ بْنُ الْحَرْثِ الْفَهْرِيُّ فَقَالَ:

أَمَرْتَنَا عَنِ اللَّهِ أَنْ نَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَمَرْتَنَا بِالْجِهَادِ وَ الْحِجِّ وَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصُّوْمِ فَقَبَلْنَاهَا مِنْكَ؛ ثُمَّ لَمْ تَرْضَ حَتَّى نَصَبْتَ هَذَا الْغُلَامَ فَقُلْتَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ؟ فَهَذَا شَيْءٌ مِنْكَ أَوْ أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، قَالَ: اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنَّ هَذَا مِنَ اللَّهِ. قَالَ: فَوَلَّيْتُ

النعمان و هو يقول اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجاره من السماء أو ائتنا بعذاب أليم؛(۱) «آن هنگام که رسول خدا علی را روز غدیر خم به خلافت منصوب کرد و فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ خبر آن در شهرها پراکنده شد، حارث بن نعمان فهری نزد پیامبر آمد و گفت: از سوی خداوند به ما فرمان دادی که گواهی دهیم جز خدا معبودی نیست و تو فرستاده خدا هستی و ما را به جهاد و حج و نماز و زکات و روزه فرمان دادی و ما از تو پذیرفتیم، به این راضی نشدی تا این که این جوان را به خلافت نصب کردی و گفתי هر کس من مولای او هستم، این مولای اوست؟ آیا این سخن از تو است یا از جانب خداوند؟ پیامبر فرمود: به فرمان الهی است، قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، این انتصاب از جانب خداوند است؛ حارث برگشت در حالی که می گفت: بار خدایا، اگر این سخن حقّی است از جانب تو، بیار بر ما از آسمان سنگ و یا بر ما عذابی دردناک فرست.»

از آن جا که پذیرش چنین واقعیتی برای برخی از یاران پیامبر آسان نبود، برای شانه خالی کردن از پذیرش آن، می بایست آن را از دایره وحی الهی خارج کرده،

ص: ۲۸

۱- شواهد التنزیل، ۲/۳۸۱-۳۸۲، شماره ۱۰۳۰؛ همچنین ر.ک: ینابیع المودّه لذوی القربی، ۲/۳۶۹-۳۷۰، شماره ۵۵.

نتیجه تصمیم پیامبر بدانیم که در خوشبینانه ترین حالت، ناشی از مصلحت اندیشی های او است، همچنان که در بدبینانه ترین حالت می تواند ناشی از وجود پیوندهای نسبی (پسر عمو بودن) و سببی (داماد) میان وی و امیرالمؤمنین باشد.

مصلحت اندیشی بدبینانه را می توان در آن چه مورخان شیعه و سنی از سخنان پیامبر در واپسین روزهای زندگی شان نقل کرده اند بدست آورد.

أَيُّهَا النَّاسُ سَعَرَتِ النَّارُ وَأَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا تَمَسُّ كُونَ عَلَيَّ شَيْئًا، إِنِّي لَمْ أَحِلْ لَكُمْ إِلَّا مَا أَحَلَّ لَكُمْ الْقُرْآنُ وَ لَمْ أَحْرَمْ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْقُرْآنُ؛ (۱) «ای مردم، آتش زبانه می کشد و فتنه ها چون پاره ای شب تاریک روی آورده است؛ به خدا قسم شما علیه من هیچ دستاویزی ندارید؛ من حلال نکردم برای شما جز آن چه که قرآن برای شما حلال کرد و حرام نکردم بر شما جز آن چه که قرآن بر شما حرام کرد».

دقت در این سخنان به خوبی روشن می سازد که تا چه میزان پیامبر در روزهای آخر عمر خود در معرض اتهام قرار داشته که انتخاب امیرالمؤمنین به عنوان جانشین خود، ناشی از وجود روابط خویشاوندی میان آن ها بوده است.

این مطلب را در گزارشی که عیاشی از امام صادق علیه السلام درباره ماجرای غدیر نقل کرده، به خوبی می توان فهمید:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بِالْوَلَايَةِ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالذُّوْحَاتِ، دُوْحَاتِ غَدِيرِ خَمٍّ فَحَمَّتْ ثُمَّ نَوْدَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، رَبِّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ، ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَبَايَعَهُ النَّاسُ لَا يَجِيءُ أَحَدٌ إِلَّا بِبَايَعِهِ، وَ لَا يَتَكَلَّمُ

حَتَّى جَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، بَايِعْ عَلَيْنَا بِالْوَلَايَةِ، فَقَالَ: مِنْ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ: مِنْ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ؛ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ، فَقَالَ: بَايِعْ عَلَيْنَا بِالْوَلَايَةِ بِهِ، فَقَالَ: مِنْ اللَّهِ أَوْ مِنْ

ص: ۲۹

۱- تاریخ الامم و الملوك، ۲/۴۴۰؛ سیره النبوی، ص ۱۰۶۸؛ أضواء علی السنه المحمديه، ص ۴۰۵.

رسوله؟ فقال: من الله و من رسوله، ثم ثنى عطفیه فالتقيا، فقال لأبى بكر: لشد ما يرفع بضبعى ابن عمه؛^(۱) «چون این آیه درباره

ولایت فرود آمد، رسول خدا فرمان داد تا زیر دوحات (نوعی درخت) منطقه غدیر را تمیز کنند، سپس مردم را به نماز جماعت فرا خواند، بعد از آن فرمود: ای مردم، آیا من سزاوارتر به مؤمنان از خودشان نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: پس هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست؛ بار خدایا ولی باش هر کس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته. سپس به مردم فرمان داد تا با علی بیعت کنند، همه بیعت کردند به گونه ای که کسی نبود که بیعت نکرده باشد و پیامبر هیچ نمی گفت تا این که ابوبکر آمد، فرمود: با علی به ولایت بیعت کن، ابوبکر گفت: به فرمان خدا یا به فرمان رسولش؟ پیامبر فرمود: به فرمان خدا و رسولش؛ سپس عمر آمد، پیامبر فرمود: با علی به ولایت بیعت کن، عمر گفت: به فرمان خدا یا به فرمان رسولش؟ پیامبر فرمود: به فرمان خدا و رسولش؛ سپس عمر از روی ناراحتی و اعتراض خود را در هم کشید و در ملاقات با ابوبکر به او گفت: چه خوب از پسر عمومی خود حمایت می کند».

مصلحت اندیشی خوشبینانه را نیز می توان از سخنان ابو عبیده یکی از سه ضلع مثلث سقیفه به دست آورد.

ابو عبیده در مقام دفاع از انتخاب ابوبکر و توجیه عدم انتخاب امیرالمؤمنین، در حالی که هیچ یک از سخنان حضرت را در اثبات حقانیت خود انکار نمی کند، چنین می گوید:

یا بن عم، لسنا ندفع قرابتک و لاسابقتک و لاعلمک و لانصرتک و لکنک حدث

ص: ۳۰

۱- تفسیر عیاشی، ۱/۳۲۹، شماره ۱۴۳.

السن - و كان لعلّي يومئذ ثلاث و ثلاثون سنه - و ابوبكر شيخ من مشايخ قومك و هو أحمل لثقل هذا الأمر و قد مضى الأمر بما فيه، فسلم له، فإن عمرك الله يسلموا هذا الأمر إليك و لا يختلف فيك اثنان بعد هذا إلا و أنت به خليق و

له حقيق؛ (1) «ای عمو زاده، ما منکر خویشاوندی تو با پیامبر و پیشی گرفتن تو در اسلام آوردن و دانش تو و یاری رساندن تو به اسلام نیستیم، اما تو کم سن هستی - علی در آن روز سی و سه سال داشت - و ابوبکر از پیران قوم تو است و او تواناتر است برای به دوش کشیدن این بار سنگین و کار از کار گذشته است، پس او را بپذیر. اگر خدا به تو عمری داد، مردم حکومت را به تو واگذار خواهند کرد و بعد از آن هیچ کس درباره تو اختلاف نخواهد داشت و تو شایسته و سزاوار به خلافت خواهی بود».

این سخنان که با لحنی آرام بیان شده است نشان می دهد که هرچند تشخیص پیامبر در زمان حیات خود درست است، اما جوان بودن امیرالمؤمنین از یک سو و مسن بودن ابوبکر از سوی دیگر، مسئله ای است که گروهی (اهل حل و عقد) را وادار به انتخاب ابوبکر کرده است؛ هرچند این عمل منافاتی هم با برتری های اخلاقی، اجتماعی، علمی و دینی امیرالمؤمنین نخواهد داشت.

از آن چه گذشت به خوبی روشن می شود که عبارت «ما أنزل إليك من ربك» از چه جایگاه مهمی در محتوای آیه تبلیغ برخوردار است و خداوند با آگاهی از آن چه پس از این رخ می داده است، چگونه پاسخ سؤال و تردیدهای آینده برخی از افراد را داده است.

۲-۱-۲- تهدید

پس از آن که پیامبر مأمور می شود پیام الهی را به مردم برساند، باید مطمئن شد که وی از انجام این وظیفه سر باز نمی زند، به همین سبب خداوند

ص: ۳۱

پیامبر خود را چنین تهدید می کند: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»، «اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای».

این عبارت حکایت از اهمیت موضوعی دارد که پیامبر پیش از این مأمور به ابلاغ

آن شده بود، زیرا خداوند حاضر می شود به واسطه آن، پیامبر خود را تهدید کند. اما چگونگی این تهدید نیز حکایت از درجه بسیار بالایی اهمیت آن دارد؛ زیرا خداوند با هدف قرار دادن وظیفه اصلی پیامبر که همان رسالت الهی باشد، بر این مطلب تأکید می کند که تحقق آن وظیفه منوط به انجام کاری است که در غدیر موظف به انجام آن شده است.

بنا بر این، تمام تلاش های پیامبر در خلال بیست و سه سال گذشته در یک کفه ترازو قرار می گیرد و کار امروز او در کفه دیگر آن؛ حال اگر پیامبر به هر دلیلی نخواهد

یا نتواند وظیفه نهایی خود را انجام دهد، تمام تلاش های گذشته او بی فایده خواهد بود.

۳-۱-۲- تضمین

عجیب ترین سخن، جمله «وَاللَّهِ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، «خدا تو را از گزند مردم در امان می دارد» است.

خداوند در این جمله در صدد بیان یک واقعیت اجتماعی است! یعنی خطر ساز بودن طرح موضوع. این خطر را مردم (ناس) ممکن است به وجود آورند و هدف آن نیز شخص پیامبر است؛ بنابراین، پیامبر نیاز دارد تا مطمئن شود در مقابل این خطر، حمایت می شود. به همین سبب خداوند به صراحت اعلام می دارد که خود مستقیماً وظیفه حمایت از پیامبر را بر عهده دارد.

پیوستگی معنایی جمله «وَاللَّهِ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» با جمله «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» به خوبی نشان می دهد که دلیل تهدید پیامبر از سوی خداوند، خطری بوده است که پیامبر از رساندن پیام الهی به مردم احساس می کرده است؛ به همین علت از یک سو پیامبر تهدید می شود تا احساس خطر تبدیل به عاملی برای ترک وظیفه

نشود و از سوی دیگر، با اعلام حمایت، پیامبر با اطمینان هرچه بیشتر، وظیفه خود را در ابلاغ پیام الهی به انجام رساند.

اما سؤال اصلی این است که پیامبر از چه چیز نگران است؟ و از سوی مردم چه

خطری متوجه ایشان است؟

ساده ترین پاسخ آن است که بگوییم پیامبر از به خطر افتادن جان خود بیمناک بود، یعنی احتمال می داد که با ابلاغ فرمان الهی، گروهی که با محتوای آن هم عقیده نبودند، دست به اقدامی علیه شخص ایشان بزنند، نظیر آن چه در سوء قصد به جان پیامبر در غزوه تبوک پیش از این رخ داده بود.^(۱)

این احتمال هرچند واقعی و منطقی است، اما تاریخ اسلام نشان داده است که پیامبر هیچ گاه به خاطر بیم از جان خود، وظیفه اش را رها نکرده بود؛ بنابر این، نه پیامبر اسلام و نه تمامی سفیران الهی نباید از کسی جز خداوند بهراسند؛ «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا * الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ - وَ كَفَىٰ بِإِصْلَاحِ اللَّهِ حَسْبًا»،^(۲) «بر پیامبر در رساندن آن چه را که خدا بر او واجب کرده، هیچ سختی و مشقتی نیست. این سنت خداوند است در مورد همه پیامبرانی که پیش از این آمده و وظیفه خود را انجام داده اند و فرمان الهی معین و اندازه گیری شده است. آن کسانی که رسالت های الهی را تبلیغ می کنند و از خدا می ترسند و از هیچ کس جز او ترسی ندارند و خداوند در رسیدگی کافی است».

به نظر می رسد خطری که پیامبر از آن هراسان بود و خداوند نیز تضمین حمایت او را در مقابل آن داده است، خطر عدم باور و پای بندی مردم به موضوعی باشد که پیامبر آن را از جانب خداوند مطرح کرده است؛

ص: ۳۳

۱- برای اطلاع از چگونگی سوء قصد به جان پیامبر و منابع آن اصحاب عقبه، ر.ک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۳۳-۶۳۵.

۲- احزاب، ۳۳/۳۸-۳۹.

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مَكْذُوبِي، فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلَغِهَا أَوْ يَعِذُّبَنِي، (۱) «خداوند من را به انجام رسالتی مأمور کرده است که عرصه بر من تنگ شده و بیم آن دارم که مردم من را باور نکنند، خداوند به من وعده داده است که یا آن پیام را برسانم یا عذابم کند».

ابن ابی حاتم این مطلب را از مجاهد چنین نقل می کند:

لَمَّا نَزَلَتْ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، قَالَ: رَبِّ، كَيْفَ أَصْنَعُ وَأَنَا وَحْدِي، يَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ، فَنَزَلَتْ: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ (۲) «چون آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فرود آمد، رسول خدا عرض کرد: پروردگارا، من یک تن بیش نیستم، اگر مردم علیه من گرد هم آیند، چه کنم؟ پس این آیه نازل شد: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ».

۴-۱-۲- مخالفتان

بخش پایانی سخن خداوند، این جمله است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»، «البته خداوند مردمان کافر را هدایت نخواهد کرد».

برای مفسران شیعه و سنی این پرسش مطرح است که چه ارتباط منطقی میان این جمله با جملات پیشین وجود دارد؟

این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که چه این آیه در غدیر خم نازل شده باشد - آن گونه که بیشتر مفسران بر آن هستند - یا پیش از غدیر در مراسم حج - آن گونه که شمار اندکی از مفسران سنی احتمال داده اند - به هر حال، نزول آن در زمانی است که به فاصله دو ماه و اندی پس از آن پیامبر گرامی اسلام از دنیا رفته است و اسلام تمام سرزمین عربستان را فرا گرفته، کافری وجود ندارد که خداوند نخواهد آن ها را هدایت کند؛ به خصوص که مخاطب این آیه حاجیانی هستند که لئیک گویان، ندای

ص: ۳۴

۱- ینابیع المودّه لذوی القربی، ۱/۳۴۳.

۲- لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۸۲؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ۲/۳۰۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ۲/۸۰.

توحید سر داده و به فرمان الهی احرام پوشیده، سر تراشیده و قربانی کرده اند.

صرف نظر از مطالبی که در متون تفسیری پیرامون این آیه آمده است، دو احتمال در معنای واژه «کافر» مطرح است:

۱- کافر به معنای لغوی خود، یعنی پنهان (کتمان) کنندگان به کار رفته است؛ در

این صورت، معنای جمله این خواهد شد: خداوند گروهی را که حقانیت پیام جملات گذشته را با وجود آگاهی از آن، کتمان می کنند، هدایت نخواهد کرد. (۱)

۲- کافر به معنای اصطلاحی خود بکار رفته است، یعنی آن کسی که ربوبیت الهی و رسالت حضرت ختمی مرتبت را انکار می کند؛ در این صورت باید مدعی شد کسانی که ولایت علوی یا موضوع تبلیغ رسول گرامی اسلام در روز غدیر را انکار کنند، کافر بوده، خداوند ایشان را هدایت نمی کند، زیرا ایشان با انکار ولایت علوی، تمام رسالت نبوی را که خداوند هم عرض آن قرار داده (و إن لم تفعل فما بلّغ رسالته)، انکار کرده اند؛ و چنین انکاری به طور منطقی، انکار همان چیزی خواهد بود که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است (ما أنزل إليك) و این نیست جز کفر. (۲)

این مطلب را می توان از آیه ۴۱ مائده نیز استنباط کرد، «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَابِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» (۳) «ای رسول، غمگین نسازد تو را کسانی که در کفر ورزیدن بر یکدیگر پیشی می گیرند، آنان که به زبان ایمان می آورند، اما قلب هایشان ایمان نمی آورد»؛ زیرا خداوند کسانی را که به زبان ایمان آورده، اما باور قلبی ندارند، کافر دانسته و روشن است کسانی ولایت علوی را انکار کردند که هرچند به ظاهر به رسول خدا ایمان آورده بودند، اما مخالفت عملی آن ها با

ص: ۳۵

۱- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امام شناسی، ۷/۱۲۲-۱۲۳.

۲- با توضیحی که پس از این خواهد آمد، منظور از کفر، خروج از اسلام نیست؛ بلکه به معنای عدم باور قلبی است.

۳- مائده، ۵/۴۱.

دستورات پیامبر و عدم متابعت از رأی وی، حکایت از عدم ایمان قلبی آن‌ها دارد؛ پس می‌توان عنوان کافر را بر آن‌ها صادق دانست.

جالب است بدانیم که در دو جای قرآن کریم، خداوند از پیامبر خود با عنوان «یا ایها الرسول» یاد کرده است: آیات ۴۱ و ۶۷ مائده که در آیه ۴۱ برای کفر تعریفی

ارائه می‌دهد که این تعریف دقیقاً بر عنوان کافر در آیه ۶۷ منطبق است.

دقت در این نکات چهارگانه به خوبی روشن می‌سازد که ادعای فخر رازی مبنی بر این که اگر غرض از آیه تبلیغ تعیین امامت می‌بود، باید خداوند به صراحت آن را بیان می‌کرد،^(۱) ادعایی ناروا است.

۲-۲- تبریک یاران و همسران پیامبر

مورخان شیعه و سنی در گزارش خود از

ماجرای غدیر آورده‌اند که پس از پایان پذیرفتن سخنرانی پیامبر، برای امیر المؤمنین خیمه‌ای نصب شد و یاران پیامبر - گروه گروه - نزد ایشان آمده، با حضرتش دست بیعت دادند و نیمه شب، پس از رفتن آن‌ها، همسران پیامبر نیز چنین کردند.^(۲)

روشن است که تبریک و تهنیت از یک سو و بیعت به مفهوم رایج خود در عصر نبوی، حاکی از انتصاب و انتخاب به مقامی است که می‌بایست در نخستین برخورد، به آن شادباش گفت و سپس آن را پذیرفت.^(۳)

هرچند پس از این، توضیح خواهیم داد که عمر بن خطاب از جمله افرادی است که با عبارتی خاص انتصاب امیرالمؤمنین را به این مقام تبریک و تهنیت می‌گوید؛ اما به نقل بسیاری از مورخان، حسان بن ثابت شاعر برجسته عرب، نخستین کسی است که پس از پایان پذیرفتن سخنان پیامبر، از ایشان اجازه می‌گیرد و با سرودن

ص: ۳۶

۱- الاربعین فی اصول الدین، ص ۴۵۰.

۲- ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۲۸۳-۲۷۰.

۳- نهج الایمان، ص ۱۲۶-۱۲۷.

اشعاری این رخداد بزرگ را به زیبایی هرچه تمام تر توصیف می کند.

فقال حسان: ائذن لی یا رسول الله أن أقول فی علیّ أیّاتا تسمعهنّ، فقال: قل علی برکه الله؛ فقام حسان فقال: یا معشر مشیخه قریش أتبعها قولی بشهادة من رسول الله فی الولاية ماضیه؛ ثمّ قال: «حسان گفت: ای رسول خدا به من

اجازه دهید که در محضر شما ایاتی را درباره علی بخوانم؛ پیامبر فرمودند: با استمداد از برکات الهی، بخوان. حسان برخاست و گفت: ای بزرگان قریش، من به دنبال گواهی به درستی سخن رسول خدا درباره ولایت، چنین می گویم».

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخمّ فاسمع بالرسول منادیا ۱

و قد جاءه جبریل عن أمر ربّه

بأنّک معصوم فلا تک وانیا ۲

و بلّغهم ما أنزل الله ربهم إلیک

و لاتخش هناک الأعادیا ۳

فقام به اذ ذاک رافع کفّه

بکفّ علی معلن الصوت عالیا ۴

فقال: فمن مولاکم و ولّیکم؟

فقالوا و لم یبدوا هناک تعامیا ۵

الهک مولانا و انت ولّینا

و لن تجدن فینا لک الیوم عاصیا ۶

فقال له: قم یا علیّ، فأنّی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا ۷

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

فکونوا له انصار صدق موالیا ۸

هناك دعا اللّهمّ وال وليه

و كن للذى عادى علينا معاديا ٩

فيا ربّ انصر ناصريه لنصرهم

امام هدى كالبدر يجلو الدياجيا ١٠

١. «پیامبر ایشان در روز غدیر آن ها را در خم ندا می کند و چقدر ندای این پیامبر منادی،

فهماننده است؛

٢. در حالی که جبرئیل به فرمان پروردگارش نزد او آمده بود که تو مصون هستی، پس در این کار سستی نکن؛

٣. و به ایشان برسان آن چه را که پروردگارشان بر تو نازل کرده است و در آن جا از دشمنان

ترسی به دل نداشته باش؛

ص: ٣٧

۴. پس در آن هنگام پیامبر او را به پا داشت در حالی که با دست خود، دست علی را بلند کرده

بود و با صدای بلند نشان می داد؛

۵. پیامبر فرمود: چه کسی مولا و ولی شماست؟ مردم بدون آن که خود را به نادانی بزنند گفتند؛

۶. خدای تو مولای ماست و تو ولی ما هستی و در میان ما کسی را نمی یابی که از تو نافرمانی کند؛

۷. پیامبر به او گفت: به پا خیز یا علی، زیرا خوش دارم که تو بعد از من امام و هادی باشی؛

۸. پس هر کس من مولای او هستم، این علی ولی اوست و شما مردم نیز از سر راستی یاور او باشید؛

۹. در این هنگام دعا کرد: بار خدایا، ولی بدار هر که او را ولی می دارد و دشمن باش با کسانی که علی را دشمن می دارند؛

۱۰. ای پروردگار من، یاری کن هر کس علی را یاری می کند، او پیشوای هدایت است که چون ماه

تاریکی را می شکافد».

این اشعار تا به آن میزان بیانگر واقعیت آن رخداد بود که پیامبر گرامی اسلام پس از شنیدن آن با کمال شادمانی سراینده آن را چنین می ستایند:

یا حسان لاتزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک؛ «ای حسان مادامی که ما را به زبانت یاری می کنی، پیوسته در حمایت روح القدس باشی».

۳-۲- پرسش نکردن حاضران

بسیار روشن است که اگر شنونده نتواند به شکلی مفهوم و منظور کلام گوینده را درک کند، در مقام چاره جویی به پرسش رو خواهد آورد، به خصوص اگر جمعیت حاضر، بالغ بر ده ها هزار نفر باشد.

اگر واقعا واژه «مولی» در زبان عربی دارای معانی متعدد و رایج باشد، بدیهی است وقتی که پیامبر گرامی اسلام در خلال سخنرانی خود سه یا چهار بار جمله «من کنت مولاة فعلی مولاة» را تکرار می کند، چون نمی دانند که مراد پیامبر چیست،

می باید به پرسش رو آورند، اما سکوت آن ها در مقابل سخن پیامبر و واکنش های بعدی ایشان به خوبی نشان می دهد که مردم به روشنی می فهمیدند که پیامبر چه می گوید، و گرنه باید بپذیریم که پیامبر بیهوده سخن می گفته است. بنابر این، تردیدهای بعدی در واقع چاره جویی برای درست جلوه نشان دادن تصمیم های

گرفته شده در خلال ماجرای سقیفه و نحوه انتخاب خلفای سه گانه است. (۱)

با توجه به آن چه گذشت به خوبی روشن می شود که اگر ادعای غزالی و ابن اثیر را درباره حدیث غدیر بپذیریم - «نص صریحی نیست، بلکه خبر واحدی است که چند احتمال در معنای الفاظ آن وجود دارد»، (۲) «بر افراد زیادی اسم مولا اطلاق می شود... بیشتر این اسامی بر واژه مولی در حدیث من کنت مولا فعلی مولا، صدق می کند» (۳) - باید مدعی شویم که حاضران در مجلس بدون آن که متوجه شوند که منظور پیامبر از این سخنان چیست، راهی خانه های خود شدند یا هر کدام معنایی خاص از آن فهمیده و پس از پایان پذیرفتن سخنان پیامبر، برای اثبات فهم خود با یکدیگر به گفتگو نشستند.

۴-۲- استفاده از واژه «مولی» در سایر جملات

هرچند راویان غدیر با الفاظ گوناگون و با اجمال و تفصیل اصل ماجرا و سخنان پیامبر را نقل کرده اند، اما بر این مطلب اتفاق نظر دارند که پیامبر این جملات را در حضور مردم فرموده است:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ «ای مردم، خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان و من سزاوارترم به ایشان از خودشان، پس هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست».

ص: ۳۹

۱- الهدایه فی الاصول و الفروع، ص ۱۵۰.

۲- فضائح الباطیه، ص ۱۳۶.

۳- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸.

همان گونه که در این جملات دیده می شود، پیامبر سه بار از واژه «مولی» استفاده کرده است و اگر بپذیریم که این واژه دارای معانی متعددی است، می باید همان تردیدها درباره آن ها نیز به وجود آید، اما وقتی به منابع روایی و کلامی اهل سنت مراجعه می کنیم، در می یابیم که کسی درباره معنای جمله «انا مولی المؤمنین»

سخنی ندارد؛ بلکه تردیدها از آن هنگام آغاز می شود که پیامبر همچون خود، امیرالمؤمنین را مولای مسلمانان می داند.

این نکته نیز به خوبی روشن می سازد که تردیدها در ماجرای غدیر نه به سبب تعدد معانی واژه «مولی» است، بلکه به این علت است که پذیرش معنای متبادر از این واژه با تحلیل رخدادهای بعدی در مسئله خلافت ناسازگار است.

به هر حال، در این جا بر آن هستیم تا ضمن مرور آن چه پیش از این متکلمان شیعه و سنی درباره معنای حدیث ولایت مطرح کرده اند، همچنین نقد و بررسی آن ها، به دریافتی نواز آن دست یابیم.

۵-۲- استدلال (احتجاج) به حدیث غدیر

از جمله شواهدی که بیانگر آشکاری مفهوم سخنان پیامبر در انتخاب امیرالمؤمنین به عنوان جانشین و خلیفه پس از خود است، استدلال شخصیت های برجسته دینی، سیاسی اسلام و گاه مردم عادی به حدیث غدیر است.

علامه امینی ضمن بیان چگونگی استدلال این افراد به حدیث غدیر، منابع آن را از کتاب های تاریخی - روایی اهل سنت نیز گزارش داده است؛ برخی از این استدلال ها از این قرار است:

- استدلال صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام؛

- استدلال امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام صلح با معاویه؛

- استدلال مردی به نام بُرد بر عمرو بن العاص؛

- استدلال عبد الله بن جعفر بر معاویه بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام؛

- استدلال عمرو بن عاص بر معاویه؛

- استدلال عمار یاسر بر عمرو بن عاص؛

- استدلال اصبح بن نباته در مجلس معاویه؛

- استدلال قیس بن سعد بر معاویه؛

- استدلال دارمیه حجونیة بر معاویه؛

- استدلال عمر بن عبد العزیز (خلیفه اموی)؛

- استدلال مأمون عباسی بر فقهای زمان خود. (۱)

ص: ۴۱

۱- ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنّه و الادب، ۱/۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۹ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰.

گفتار دوم: کاوش های معناشناسی

اشاره

ص: ۴۳

از بررسی های معناشناسی پیرامون واژه «مولی»، چنین به دست می آید که این واژه در کاربردهای مختلف، معانی گوناگون دارد.

هرچند مرحوم علامه امینی از بیست و هفت معنا برای واژه «مولی» یاد کرده است،^(۱) اما از مجموع آن چه در منابع مختلف لغوی، تفسیری و کلامی درباره معنای این واژه گزارش شده، این فهرست به دست می آید: ۱. ابن (پسر) ۲. ابن اخت (پسر خواهر) ۳. ابن عم (پسر عمو) ۴. اولی (سزاوارتر) ۵. تابع (پیرو) ۶. جار (همسایه) ۷. حلیف (هم سوگند) ۸. رب (پروردگار) ۹. سید (آقا) ۱۰. شریک (شریک) ۱۱. صاحب (همراه) ۱۲. صهر (داماد) ۱۳. ضامن جریره ۱۴. ظهر و خلف (پشت) ۱۵. عاقبت (سرانجام) ۱۶. عبد (بنده) ۱۷. عصبه (خویشان پدری) ۱۸. عقید (هم پیمان) ۱۹. عم (عمو) ۲۰. قریب (نزدیک) ۲۱. لوی (برگزیده)^(۲) ۲۲. مالک (مالک) ۲۳. مالک رق (صاحب برده) ۲۴. مُجِب (دوستدار) ۲۵. معتق (آزاد کننده برده) ۲۶. معتق (برده آزاد شده) ۲۷. مکان و مقر (محل استقرار) ۲۸. مملوک (برده)

ص: ۴۵

-
- ۱- این معانی عبارتند از: ابن، ابن اخت، ابن عم، اولی بالشیء، تابع، جار، حلیف، رب، سید غیر مالک و غیر معتق، شریک، صاحب، صهر، عبد، عقید، عم، قریب، مالک، متصرف فی الامر، متولی فی الامر، محب، معتق، معتق، منعم، مُنعم علیه، ناصر، نزیل، ولی؛ ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۶۳-۳۶۲؛ امام شناسی، ۷/۲۴۶.
- ۲- اللوی، لویته علیه: آثرته علیه.

۲۹. مُنْعِم (نعمت دهنده) ۳۰. مُنْعَمُ عَلَيْهِ (نعمت داده شده) ۳۱. مُنْعَمٌ عَلَيْهِ مَعْتَق

(کسی که به او نعمت آزادی داده شده) (۱) ۳۲. مُنْعَمٌ مَعْتَق (کسی که نعمت آزادی داده است) ۳۳. ناصر (یاور) ۳۴. نزیل (ساکن در یک مکان) ۳۵. ولی (مولی فی الدین).

لازم به یادآوری است، در تهیه این فهرست فقط به گزارش هایی که از معانی «مولی» در منابع گوناگون ارائه شده اکتفا کردیم و در ادامه نشان خواهیم داد که مفسران در توضیح آیاتی که واژه «مولی» در آن ها به کار رفته است، برای آن معانی دیگری هم بر شمرده اند که در روند معناشناسی این واژه از اهمیت فراوانی برخوردار است.

طبقه بندی معانی

اشاره

اگر قرار باشد معانی واژه «مولی» را در متون مختلف صرف نظر از پاره ای مشابهت ها، فقط از نظر تعداد طبقه بندی کنیم، به دو نکته قابل تأمل بر می خوریم: ۱- در تعداد معانی این واژه هیچ اتفاق نظری وجود نداشته، از دو تا بیست و یک معنی برای واژه «مولی» گزارش شده است ۲- کسانی هم که در تعداد معانی با هم اتفاق نظر دارند، در این که آن معانی چیست، یکسان نمی اندیشند.

دو معنا

ولی، حلیف (۲) - ابن، عم (۳) - مولی فی الدین (ولی)، رب؛ (۴)

سه معنا

معتق، حلیف، ولی (۵) - مولی فی الدین (ولی)، عصبه، حلیف؛ (۶)

ص: ۴۶

۱- بر همین اساس که خداوند از زید بن حارثه به عنوان «منعم علیه» یاد می کند، زیرا پیامبر به او نعمت آزادی داده است، «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ»، احزاب، ۳۳/۳۷.

۲- غریب الحدیث، ۳/۱۴۲-۱۴۱.

۳- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹ به نقل از ابو الهیثم.

۴- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹ (به نقل از یونس).

۵- العین، ۸/۳۶۵.

۶- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸ به نقل از یونس.

پنج معنا

ابن عم، ابن اخت، جار، شريك، حليف (١) - ظهر و خلف، محب، معتق، مكان و مقر، ناصر (٢) - ابن عم، جار، معتق، معتق، ناصر (٣) - ابن عم، صهر، ولي و اولى بالشىء، معتق، معتق؛ (٤)

شش معنا

ابن عم، جار، حليف، معتق، معتق، ناصر (٥) - ابن عم، اولى بالشىء، حليف، سيد، صاحب، مملوك (٦) - ابن عم، ابن اخت، جار، حليف، شريك، ولي (الذى يلى عليك امرك) (٧) - ابن عم، منعم معتق، معتق، مليك، مولى فى الدين، مولى اليمين (حليف)؛ (٨)

هفت معنا

ابن عم، حليف، سيد، عتيق، عصبه، معتق، ناصر (٩) - ابن عم، اولى بالتصرف، جار، حليف، معتق، معتق، ناصر (١٠) - ابن عم، عاقبت، لما يلى الشىء، مالك رق، مالك طاعته، معتق، معتق من الرق؛ (١١)

هشت معنا

ابن عم، اولى بالشىء، جار، حليف، سيد، صهر، عبد، ولي (١٢) - ابن عم، اولى بالشىء، جار، حليف، صهر، معتق، معتق، ولي (١٣) - ابن عم، اولى بالشىء، جار، حليف، صهر، منعم عليه معتق، منعم معتق، ولي؛ (١٤)

ص: ٤٧

- ١- لسان العرب، ١٥/٤٠٨ (به نقل از ابن اعرابى).
- ٢- غايه المرام فى علم الكلام، ص ٣٧٨.
- ٣- فتح القدير، ١/٤٠٦.
- ٤- تحفه الاريب بما فى القرآن من الغريب، ص ٢٩٠.
- ٥- الصحاح، ٦/٢٥٢٩.
- ٦- معجم الفروق اللغويه، ص ٥٨٧.
- ٧- تاج العروس من جواهر القاموس، ١٠/٣٩٩ به نقل از ابن اعرابى.
- ٨- صحيح بخارى، ٥/١٧٨.
- ٩- شرح شافيه ابن حاجب، ٤/٤٠٣.
- ١٠- المواقف، ٣/٦٠٢ و ٦١٥.
- ١١- معانى الاخبار، ص ٦٨؛ الهدايه فى الاصول و الفروع، ص ١٥١؛ مجمع البحرين، ٤/٥٦٣.

١٢- امام شناسى، ٧/٢٤٠ به نقل از: مشكل القرآن.

١٣- نزهه القلوب، ص ١٧٥؛ التبيان فى تفسير غريب القرآن، ١/١٤١.

١٤- الشافى فى الامامه، ٢/٢٧٢.

جار، حليف، صهر، عصبه و بنو عم، معتق، معتق ذو النعمه، منعم، مُنعم عليه، مولى فى الدين (الولى)؛(١)

ده معنا

أولى، مالك رق، معتق، معتق، پسر عم، ضامن جريره، حليف، همسايه، سيد مطاع(٢) - ابن عم، جار، حليف، شريك، لوى، مالك (هو الله)، محب، معتق، معتق، ولى(٣) - ابن عم، أولى، جار، حليف، سيد مطاع و امام، ضامن جريره، مالك رق، معتق، معتق، ناصر؛(٤)

يازده معنا

ابن عم، جار، حليف، صهر، معتق، معتق مالك، مكان و قرار، موالى محب، ناصر(٥) - أولى، پسر عم، حليف، خداوند و بنده قبل العتق، سيد مطاع، ضامن جريره، مالك رق، معتق، معتق، همسايه؛(٦)

شانزده معنا

ابن عم، تابع، جار، حليف، رب، سيد، صهر، عبد، عقيد، مالك، محب، معتق، معتق، منعم، مُنعم عليه، ناصر؛(٧)

بيست و يك معنا

ابن، ابن اخت، ابن عم، تابع، جار، حليف، رب (لتوليه أمور العالم بتدبيره و قدرته)، شريك، صاحب، صهر، عبد، عم، قريب (كابن العم)، مالك (وليه ولايه إذا ملكه)، محب (والاه إذا أحبه)، معتق (مولى النعمه أنعم على بعته)، معتق (ينزل منزله ابن العم يجب عليك أن تنصره و أن ترثه إن مات و لا وارث له)، منعم، مُنعم عليه، مولى فى الدين (الولى)، ناصر، نزيل، ولى

ص: ٤٨

- ١- اتفاق المباني و افتراق المعاني، ١/١٤٢-١٣٨.
- ٢- تذكره الخواص، ص ٣٧-٣٨؛ كنز الفوائد، ص ٢٢٩-٢٢٨.
- ٣- تاريخ مدينه دمشق، ٤٢/٢٣٨.
- ٤- عمدہ عيون صحاح الاخبار فى مناقب الامام الابرار، ص ١١٤-١١٣؛ العدد القويه لدفع المخاوف اليوميه، ص ١٨٦.
- ٥- تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل، ١/٤٥٤.
- ٦- روض الجنان و روح الجنان، ٢/١٩٨-١٩٧.
- ٧- النهايه فى غريب الحديث و الاثر، ٥/٢٢٨.

یافتن معنای اصلی

اشاره

با بررسی معانی متفاوت واژه «مولی»، به دو نکته می توان دست یافت: تنوع فراوان معانی، عدم توافق در تعداد.

دقت در این دو نکته، می تواند پرسش های گوناگونی را برای هر پژوهشگر منصفی به وجود آورد:

آیا در زبان و ادبیات عرب، واژه دیگری هم وجود دارد که برای آن این تعداد معنا گزارش شده باشد، بدون آن که میان گزارشگران اتفاق نظری درباره آن وجود داشته باشد؟ بر فرض پذیرش این تنوع، شنونده بر اساس چه معیاری می تواند منظور و مراد گوینده را درک کند؟

اگر بخواهیم این پرسش ها را در راستای واقعیت تاریخی غدیر خم مطرح کنیم، پرسش های دیگری نیز در پی خواهد آمد، زیرا می توان پرسید: آیا آن روز که پیامبر جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» را فرمود، اعراب حاضر، متوجه معنای آن شدند و آیا همه افراد یک چیز فهمیدند یا هر کدام با توجه به تنوع معنایی واژه «مولی» چیزی از آن جمله برداشت کردند؟

به هر حال وجود این پرسش ها و مانند آن، زمینه کاوشی را در خلال قرون گذشته میان اندیشمندان شیعه و سنی فراهم ساخت که پاسخ های متفاوتی را به دنبال داشته است، به علاوه آن که این فرصت را هم فراهم کرد تا بتوان با نگاهی نو، پاسخی جز پاسخ پیشینیان را نیز مطرح ساخت.

۱- نادرستی تعدد معانی

اشاره

هرچند متفکران بزرگ شیعه و برخی از اهل سنت در

ص: ۴۹

خلال سده های گذشته کوشیده اند، ضمن پذیرش فراوانی معانی واژه «مولی»، حد مشترکی میان آن ها بیابند، اما به نظر می رسد اصل وجود این تعداد از معنا برای این واژه مسلّم نباشد.

این مسئله از سه جهت قابل بررسی است:

۱-۱- تفاوت میان حقیقت و مجاز

اشاره

بازنگری در فهرست معانی «مولی» به خوبی نشان می دهد که در تهیه آن تنها به کاربردهای واژه «مولی» بسنده شده، بدون آن که مشخص گردد ملاک این کاربردها چیست و آن واژه با چه ساختاری به کار رفته است.

برای روشن شدن موضوع، توجه به این نکات ضروری است:

۱-۱-۱- کاربردهای ترکیبی

اشاره

تردیدی نیست هر واژه ای با افزوده شدن اجزایی به آن (ترکیبات اضافی)، بار معنایی جدیدی پیدا می کند که بر خلاف صورت نخست، معنای دیگری را به ذهن متبادر می کند، هرچند با معنای اصلی خود هم چنان نوعی خویشاوندی دارد؛ نظیر واژه «پدر» و ترکیبات آن در زبان فارسی: پدر آمرزیده، پدران، پدر پیشه، پدر خوانده، پدر دار، پدر سوخته، پدر کشتگی، پدر مادر دار، پدر ریاضی، پدر معنوی.

این مسئله در مورد واژه «مولی» نیز صادق است، هرچند مورد توجه قرار نگرفته است. به عنوان مثال، در برخی از متون لغوی، «حلیف» از جمله معانی واژه «مولی» فرض شده و به چند بیت از اشعار شعرای عرب استشهاد شده است:

نابغه جعدی:

موالی حلف، لا موالی قرابه

و لکن قطینا یسألون الأناویا(۱)

ص: ۵۰

عمو، اما گاهی اهل یک دیار از غریب درخواست می کنند. اصطلاح «موالی حلف» اشاره به نوعی پیمان در میان اعراب جاهلی است که بر اساس آن هر دو نفری که با یکدیگر هم پیمان می شدند در صورت مرگ طرف دیگر، یک ششم از اموال او را به ارث می برد. قرآن کریم در آیه ۳۳ سوره نساء در باره آن چنین می فرماید: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»؛ ر.ک: الجامع لأحكام القرآن، ۱۶۵/۵-۱۶۶؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۲/۱۸۳.

حصین بن حمام المری:

موالیکم مولی الولاده منهم

و مولی الیمین حابس قد تقسما(۱)

دقت در این ابیات به خوبی نشان می دهد که «مولی» به معنای «حلیف» نیست، بلکه منظور از ترکیب اضافی «مولی الیمین»، «حلیف» است.

معمر با دقت بیشتری این مطلب را چنین توضیح می دهد: «موالی: اولیاء ورثه عاقدت ایمانکم هو مولی الیمین و هو الحلیف»؛(۲) همچنان که ابن حجر نیز با صراحت اعلام می کند: «مولی الیمین: الحلیف».(۳)

این مطلب را درباره برخی دیگر از معانی واژه «مولی» نیز می توان ادعا کرد. به عنوان مثال، عتبه بن شتیر بن خالد در بیتی می گوید:

انبئت حیا علی سقمان أسلمهم

مولی الیمین و مولی الجار و النسب(۴)

به من که زنده بودم خبر دادند راستگوترین سقمان یا هم سوگندند یا همکناران با خویشان.

و از ابن رشیق در کتاب العمده نقل شده است

«الموالی ثلاثه: مولی الیمین: المحالف، مولی الدار: المجاور و مولی النسب: ابن العم و القرابه»؛(۵) همچنان که ابن حجر می نویسد: «المولی المنعم: المعتق»؛(۶) زبیدی هم با توجه به همین مطلب

ص: ۵۱

۱- دیوان حماسه، ص ۱۴۶: همبستگان شما کسانی هستند که از نظر ولادت با شما خویشاوندی دارند؛ اما هم پیمان خود را زندانی کرده و راه جدایی را پیموده است.

۲- صحیح بخاری، ۵/۱۷۸.

۳- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶.

۴- معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ۲/۷۴۲.

۵- معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ۲/۷۴۲. حاشیه.

۶- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶.

می نویسد: «معتق: مولى النعمه أنعم على بعته، ولى: مولى فى الدين»؛ (۱) باقلانی نیز

به این نکته توجه دارد که برای رساندن معنای معتق و معتق، نیازمند آن هستیم که واژه «مولى» را به دو شکل به کار بریم، معتق و معتق: فلان مولى فلان و فلان مولى لفلان. (۲)

ابن اثیر بر اساس همین نگرش می نویسد:

قد تکرّر ذکر المولى فى الحديث و هو اسم يقع على جماعه كثيره ... فيضاف كلّ واحد إلى ما يقتضيه الحديث الوارد فيه؛ (۳)
«واژه مولى در احادیث تکرار شده است. مولى نامی است که به افراد زیادی گفته می شود ... پس اضافه می شود هریک به آن چه که حدیثی که در آن به کار رفته اقتضاء دارد».

این عبارت حکایت از آن دارد که گروهی از افراد مولى خوانده می شوند، آن هم با ملاحظه ترکیب اضافه ای که واژه «مولى» ممکن است در هر متنی پیدا کند؛ بنابراین، واژه «مولى» معانی متعدد ندارد، افزون بر این که نامیدن این افراد به نام مولا

ناشی از ترکیب «مولى» با کلمات مختلف است.

پس می توان چنین نتیجه گرفت که «مولى» به معنای: «حلیف»، «جار»، «ابن عم»، «قرابه»، «معتق» و «ولى» نیست، بلکه این واژه هنگامی که به صورت ترکیبی به کار می رود، معنایی پیدا خواهد کرد که با واژه های حلیف، جار، ابن عم، قرابت و معتق هم معناست.

۲-۱-۱- کاربرد با قراین خارجی

در هر زبانی واژه هایی وجود دارد که با ملاحظه

برخی قراین می توانند به معنایی به کار روند که برای آن وضع نشده اند؛ روشن است که بدون ملاحظه آن قراین، آن معانی نیز به ذهن نمی آیند (عدم تبادل) و می توان

ص: ۵۲

۱- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.

۲- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۵.

۳- النهایه فى غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸.

ادعا کرد که به آن معنا به کار نرفته اند (صحت سلب).

به عنوان مثال، فرزدق در بیتی واژه «مولی» را به معنای «حلیف» به کار برده، چنین سروده است:

فلو كان عبدالله مولی هجوته

و لکنَّ عبدالله، مولی موالیا(۱)

اگر من عبدالله برده را هجو کردم، ولی عبدالله، هم پیمان هم پیمانان است.

اما روشن است که پذیرش این معنا متوقف بر اطلاع از قراین حالی و مقامی است، چرا که مراد از عبدالله در مصرع اول، عبدالله بن ابی اسحاق است و جوهری در توصیف او می نویسد: «عبدالله بن ابی اسحاق مولی الحضرمیین و هم حلفاء بنی عبد شمس بن عبد مناف».(۲)

بنابر این، فرزدق هرچند واژه «مولی» را به معنای «حلیف» به کار می برد، اما این معنا تنها و تنها با اطلاع از قراین خارجی قابل فهم است، اما بدون آن ها، نه تنها این

معنا به ذهن نمی آید، بلکه می توان برای آن، معنای دیگری نیز در نظر گرفت.

همچنین، باقلانی برای بیان این مطلب که واژه «مولی»، به معنای «صهر» به کار می رود، به این بیت یزید بن قیس کلابی که در مقام شکایت به عمر می نویسد، استشهاد می کند:

فلاتنسين النافعین کلیهما

و هذا الذی فی السوق مولی بنی بدر(۳)

هرگز آن دو سودمند را فراموش مکن و این همان است که در بازار، داماد بنی بدر است.

اگر این نقل را بپذیریم، هیچ دلیلی نداریم که «مولی» به معنای «صهر» است و به همین علت، باقلانی برای نشان دادن درستی ادعایش، در ادامه می نویسد: «كان الرجل صهرا لبني الدار»؛(۴) و به عبارت دیگر، اگر مشخص نمی بود که مراد از آن مرد

ص: ۵۳

۱- لسان العرب، ۱۵/۴۰۹.

۲- الصحاح، ۶/۲۵۳۰.

۳- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۵.

۴- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۵.

کیست، نمی توان گفت که منظور از «مولی» در آن بیت، «صهر» است. (۱)

مربع بن دعدعه از همسایگان بنی کلب بن یربوع است، وی ایشان را چنین توصیف می کند:

هم خلطونی بالنفوس وألجموا

الی نصر مولا هم مسومه جردا (۲)

اما این سؤال مطرح است که اگر کسی از ارتباط شاعر با همسایگانش و همچنین منظور وی از سرودن این شعر آگاه نباشد، آیا راهی دارد که متوجه شود مراد او از «مولی»، «جار» است؟

دقت در مطالب گذشته این نکته را به خوبی روشن می سازد که تعدادی از معانی واژه «مولی»، در واقع کاربردهای این واژه در قالب اشعار شاعرانی است که برای رساندن مقصود خود با عنایت به قرینه های موجود از آن استفاده کرده اند. و نیاز به یادآوری نیست که تنوع کاربردهای مجازی یک واژه را نمی توان دلیلی بر تنوع معنایی آن واژه دانست.

۳-۱-۱- احتمال ها و استشادهای منحصر به فرد

اشاره

هرچند در متون ادبی، کلامی و تفسیری به مناسبت های گوناگون، برای واژه «مولی» معانی متعددی بیان شده است، اما در بررسی آن ها سه نکته قابل توجه است:

ص: ۵۴

۱- متن این شکوائیه به گونه دیگری نیز نقل شده است که به خوبی این مطلب را تأیید می کند: فارس الی الحجاج فاعرف حساباه و ارسل الی جزء و ارسل الی بشرولا تنسین النافعین کلاهما و لا بن غلاب من سرراه بنی نصر و ما عاصم منهما بصفیر عیابه و ذلک الذی فی السوق مولی بنی بدر و ارسل الی النعمان فاعرف حساباه و صهر بنی غزوان انی لذو خبر ر.ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ۶/۵۵۲؛ فتوح البلدان، ۲/۴۷۳.

۲- اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۴۲-۱۴۱؛ روض الجنان و روح الجنان، ۲/۱۹۸-۱۹۷؛ همچنین، ر.ک: امام شناسی، ۷/۲۴۲: ایشان تنها در ظاهر با من معاشرت دارند؛ اما اسب های داغدار و کوتاه موی خود را برای همسایه لگام نهاده اند.

در میان معانی ذکر شده برای این کلمه، به معانی بر می خوریم که

تنها یک نفر، صرف نظر از این که لغوی باشد، مفسر یا متکلم، آن را نقل کرده است، نظیر: مکان و مقر، (۱) ظهر و خلف، (۲) عاقبت، (۳) ضامن جریره، (۴) لوی، (۵) مالک، (۶) معلم قرآن، (۷) موازی، (۸) ندیم، (۹) نزیل، (۱۰).

احتمالات بدون استشهاد

هرچند برای برخی از معانی به کاربردهای قرآنی یا کاربردهای ادبی واژه «مولی» استشهاد شده، اما برای گروهی از این معانی هیچ شاهی گزارش نشده است؛ به عنوان مثال، زبیدی «نزیل» را به عنوان یکی از معانی نقل می کند، بدون آن که برای اثبات آن به شاهی تمسک جوید.

استشادهای منحصر به فرد

به جز چند مورد که شاهدهای متعددی برای یک معنا گزارش شده، در سایر موارد تنها به یک بیت استشهاد شده است.

به عنوان مثال، «جار» یکی از معانی «مولی» است، اما برای اثبات آن تنها به یک بیت از مربع کلابی استشهاد شده است؛ (۱۱) همچنان که از «صاحب» به عنوان یکی از معانی یاد شده، اما تنها به این بیت طرفه جذیمی استشهاد شده است:

و لست بمولی سواه ادعی لها

فإن لسوآت الأمور موالیا (۱۲)

من غلامی نیستم که به بدی شهره باشم، زیرا برای کارهای بد صاحبی هست.

ص: ۵۵

۱- غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۷۸.

۲- غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۷۸.

۳- مجمع البحرین، ۴/۵۶۳.

۴- روض الجنان و روح الجنان، ۱۹۸-۲/۱۹۷؛ همچنین، ر.ک: امام شناسی، ۷/۲۴۲.

۵- تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۸.

۶- تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۸.

۷- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶: «من علم عبدا آیه من کتاب الله فهو مولا».

۸- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶.

۹- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ۸/۱۸۶.

١٠- تاج العروس من جواهر القاموس، ١٠/٣٩٩.

١١- تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل، ١/٤٥٥.

١٢- معجم الفروق اللغويه، ص ٥٧٨.

این اتفاق بیانگر این واقعیت است که برخی از این معانی، در واقع معنای واژه

«مولی» نیستند، بلکه کاربردهای عرفی آن محسوب می شوند که همچون سایر

لغات، با توجه به قراین و شواهد گوناگون و با ملاحظه اندک تشابهی که با معنای اصلی دارند، البته با تسامح رایج در استفاده از کلمات، به معنای خاصی به کار رفته اند.

۴-۱-۱- استشهاد به کاربردهای رایج در قرون متأخر

روشن است که با فرض زنده بودن یک زبان، واژه های رایج در آن نه تنها با توجه به گویشی که در آن به کار می روند تغییر می کند که از نظر معنایی نیز دستخوش دگرگونی می شوند؛ عوامل فراوانی در این دگرگونی مؤثر بوده است که از جمله آن ها می توان به عوامل سیاسی، اجتماعی، دینی و گذشت زمان اشاره کرد.

بنابر این، تنوع معنایی یک واژه در خلال چند قرن هرچند امری طبیعی است، اما برای معنانشناسی متنی که در آن این واژه به کار رفته است، توجه به زمان بکار گیری آن بسیار ضروری است؛ مطلبی که متأسفانه در مورد واژه «مولی» مورد توجه قرار نگرفته است.

واژه «مولی» در عصر پیامبر، آن هم در گویش رسمی آن زمان، یعنی قریش، دارای معنایی بوده است، اما بعدها افرادی پیدا شدند که صرف نظر از قبیله یا شهری که به آن وابسته بودند، آن واژه را با قرینه یا بدون قرینه در معنایی مشابه یا

غیر مشابه با معنای رایج در دوران گذشته به کار برده اند؛ اما آیا این مسئله را می توان

دلیلی بر تعدد معنای آن واژه در عصر پیامبر دانست؟

اگر بتوان کاربردهای مختلف «مولی» را در متون ادبی پس از عصر پیامبر، دلیلی بر تنوع معنایی آن دانست، پس می توان استفاده بسیاری از شاعران برجسته عرب زبان - همچون ابو تمام طایی، عبدی کوفی، دعبل خزاعی، امیر ابو فراس، حسین بن حجاج، حمدانی کوفی، ابن رومی، صنوبری، مفتح، صاحب بن عبّاد، ناشی

صغیر، ابن علویّه، ابن حمّاد، ابن طباطبا، ابن عودی نیلی، جوهری، زاهی، تنوخی،

صولی نیلی، ابوالعلا سروی، مهیار، فنجکردی، ابو الفرج رازی(۱) - از آن واژه را در خلال قرون گذشته برای رساندن مفهوم خلافت و ولایت امیرالمؤمنین در ماجرای غدیر، دلیلی بر آن دانست که نه تنها یکی از معانی این کلمه در زبان عربی، ولایت، سرپرستی و نظایر آن است، بلکه پیامبر نیز آن را به همین معنا به کار برده است.

بنا بر توضیحات گذشته، اصل وجود معانی متعدد برای واژه «مولی»، مطلب قابل پذیرشی نیست و چه خوب است به یاد داشته باشیم که کاربردهای عرفی (استعمال) یک واژه همیشه بیانگر وضع لغوی آن نیست؛ از این رو، می باید میان معنای حقیقی و معنای مجازی واژه «مولی» تفاوت گذاشت. از این گذشته، گویش های مختلف زبان عربی و پراکندگی جغرافیایی قبایل عرب سهم بسزایی در به وجود آمدن این معانی مجازی داشته اند.

بهترین شاهد بر این مدعا، استشهادهای ناسازگاری است که به آیات قرآنی یا متون ادبی که این واژه در آن ها به کار رفته شده است، به این معنا که هریک از لغت شناسان یا مفسران برای واژه «مولی» در یک متن، معانی مختلفی بیان کرده اند که با هم قابل جمع نیستند.

واژه «مولی» به صورت مفرد و جمع، معرفه و نکره، مضاف به ضمیر (نا - کم - هم - ه) و غیر مضاف، بیست و یک بار در قرآن کریم تکرار شده است.

این آیات عبارت اند از:

«ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ - مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»(۲)، «این برای آن است که خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران سرپرستی ندارند»؛

ص: ۵۷

۱- امام شناسی، ۷/۲۵۸.

۲- محمد، ۳۷/۱۱.

﴿وَإِذْ حَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَاصْ نُصِرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (۱)، «بر ما رحمت آور، سرپرست ما

تویی، پس ما را بر کافران پیروز گردان»؛

﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّهُ آيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (۲)، «خداوند راه گشودن سوگندهایتان را روشن ساخته و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است»؛

﴿وَاعْتَصِمُوا بِإِصْحَابِ اللَّهِ هُوَ مَوْلِيكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (۳)، «به خدا تمسک جوئید که سرپرست شماست، چه سرپرست خوب و چه یاور شایسته ای»؛

﴿فَاصْغُرُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلِيكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (۴)، «بدانید خدا سرپرست شماست، چه سرپرست خوب و چه یاور خوبی»؛

﴿مَأْوِيكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ (۵)، «جایگاهتان دوزخ است، دوزخ عهده دار امر شماست و چه بد جایگاهی است»؛

﴿بَلِ اللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ (۶)، «بلکه خداوند سرپرست شماست و او بهترین یاوران است»؛

﴿ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيهِمُ الْحَقِّ﴾ (۷)، «سپس به سوی خداوند که سرپرست حقیقی آن هاست باز می گردند»؛

﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ﴾ (۸)، «برای هر کسی وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث برند»؛

﴿وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيهِمُ الْحَقِّ﴾ (۹)، «و به سوی خداوند که سرپرست حقیقی آن هاست باز گردانده می شوند»؛

ص: ۵۸

۱- بقره، ۲/۲۸۶.

۲- تحریم، ۶۶/۲.

۳- حج، ۲۲/۷۸.

۴- انفال، ۸/۴۰.

۵- حدید، ۵۷/۱۵.

۶- آل عمران، ۳/۱۵۰.

۷- انعام، ۶/۶۲.

۸- نساء، ۴/۳۳.

۹- یونس، ۱۰/۳۰.

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكُمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» (۱)، «خداوند مثل دو مردی را زده است که یکی از آن‌ها لال بوده و قادر به انجام دادن کاری نیست و سربار صاحبش می‌باشد»؛

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» (۲)، «و من از بستگانم پس از خودم بیمناک هستم»؛

«يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَسِّ الْمَوْلَى وَ لِبَسِّ الْعَشِيرِ» (۳)، «کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیک تر است، چه بد مولا و یاوری و چه بد مونس»؛

«أَدْعُوهُمْ لِإِبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ» (۴)، «آن‌ها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خداوند عادلانه تر است و اگر پدرانشان را

نمی‌شناسید، آن‌ها برادران دینی و موالی شما هستند»؛

«يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ» (۵)، «روزی که هیچ زمامداری کم‌ترین کمکی به زیردستانش نمی‌کند و از هیچ سویاری نمی‌شوند»؛

«وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ» (۶)، «اگر از کار خود توبه کنید (به سود شما است زیرا) دل‌هایتان از حق منحرف شده و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت خدا سرپرست اوست»؛

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۷)، «بگو جز آن‌چه

خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد، او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا

توکل کنند».

در متون تفسیری و گاه لغوی یا کلامی، در مقام بیان مراد این آیات، معانی

مختلفی برای واژه «مولی»، صرف نظر از ساختار صرفی آن، ارائه شده است که در

ص: ۵۹

۱- نحل، ۱۶/۷۶.

۲- مریم، ۱۹/۵.

۳- حج، ۲۲/۱۳.

۴- احزاب، ۳۳/۵.

۵- دخان، ۴۴/۴۱.

٦- تحریم، ٤/٦٦.

٧- توبه، ١/٩٥.

خور تأمل است.

به عنوان مثال، برای واژه «مولا-کم» در آیه «مَآوِيكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ» (۱) این معانی بیان شده است: ۱- اُولی (۲) ۲- مالک امر (۳) ۳- صاحب (۴) ۴- عاقبت (۵) ۵- متولی (۶) ۶- مصیر (۷) ۷- مکان (۸) ۸- محرر (۹) ۹- ناصر (۱۰) ۱۰- ولی (۱۱).

همچنین، واژه «موالی» در آیه «وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَآئِي» (۱۲) که صورت جمع کلمه «مولى» است به این معانی آمده است: ۱- عموزادگان ۲- خویشان پدری.

به معنای کلمه «مولى» در اشعار زیر نظری می افکنیم:

فغدت كلا الفرجين تحسب أنه

مولى المخافه، خلفها و امامها (۱۳)

ص: ۶۰

۱- حدید، ۵۷/۱۵.

۲- التبیان فی اعراب القرآن، ۲/۲۵۶؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ۱۷/۲۴۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ۴/۳۱۱؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۲۷/۲۲۸؛ ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۲/۱۰۶۸؛ فتح القدر، ۵/۱۷۱؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ۸/۱۶۷؛ تفسیر الجلالین، ۱/۷۲۱؛ مدارک التنزیل و حقائق التأویل، ۴/۲۱۷؛ مجمع البحرین، ۴/۵۶۰؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۴/۴۷۶.

۳- الجامع لاحکام القرآن، ۱۷/۲۴۸.

۴- معالم التنزیل، ۴/۲۹۷.

۵- مجمع البحرین، ۴/۵۶۰.

۶- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰.

۷- مفاتیح الغیب، ۲۹/۲۲۷.

۸- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ فتح القدر، ۵/۱۷۱؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۲.

۹- ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۴/۴۷۶؛ مدارک التنزیل و حقائق التأویل، ۲/۶۴۸.

۱۰- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۲۷/۱۷۸.

۱۱- لباب التأویل فی معانی التنزیل، ۴/۲۴۹.

۱۲- مریم، ۱۹/۵.

۱۳- دیوان لیبید، ص ۱۷۳-۱۷۲: آن گاه صبح کرد در حالی که می پنداشت هریک از دو شکاف سزاوار به ترسیدن هستند،

پشت سرش و پیش رویش.

برای واژه «مولی» در این بیت که متعلق به لیبید بن ربیعہ است سه معنا بیان شده است: ۱- اولی: مناسب ترین جایگاه نبرد (أولی موضع أن تكون فيه الحرب) (۱)،

سزوار به ترسیدن (أولی بالمخافه) (۲) - ۲- ولی المخافه (۳) - ۳- اطراف یک چیز (لما یلی الشیء مثل خلفه و قدامه) (۴).

هم المولی و ان جنفوا علینا

و إنا من لقائهم لزور

آن‌ها هستند که باید از ایشان هراسید اگر چه از ما دوری کنند و ما در جنگ از رویارویی با آن‌ها کناره می‌گیریم.

همچنان که «مولی» در این بیت که متعلق به عامر خصفی است، به دو معنا آمده است: ۱- پسر عمو (ابن عم) (۵) - ۲- خویشان پدری (عصبه) (۶).

نظیر این مطلب را در این شعر فضل بن عباس لهبی نیز می‌توان دید:

مهلاً بنی عمنا، مهلاً موالینا

لاتنتبوا بیننا ما کان مدفوناً (۷)

زیرا به واژه «موالینا» برای دو معنای: ۱- پسر عمو (ابن عم) - ۲- خویشان پدری (عصبه) استشهاد شده است. (۸)

۲-۱- تفاوت میان مصدرها

صرف نظر از تفاوت میان حقیقت و مجاز در معانی

«مولی»، نکته‌ای که در کاوش‌های معناشناسی متأسفانه کمتر مورد توجه قرار گرفته

است، تنوع معانی واژه «مولی» بر اساس نوع مصدر آن است.

ص: ۶۱

۱- الصحاح، ۶/۲۵۲۹.

۲- شرح معلقات سبع، ص ۷۸؛ روض الجنان و روح الجنان، ۲/۱۹۷؛ کنز الفوائد، ص ۲۲۹؛ همچنین، ر.ک: امام شناسی، ۷/۲۴۰ و ۲۶۱.

۳- اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۳۹.

۴- مجمع البحرین، ۴/۵۶۳.

۵- الصحاح، ۴/۱۳۳۹ و ۶/۲۵۲۹.

۶- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

۷- آرام باشید ای عموزادگان ما، آرام باشید ای موالی ما؛ دشمنی های گذشته را ظاهر مسازید.

۸- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۴.

ابن اثیر پس از آن که گزارشی از معانی متعدد «مولی» ارائه می دهد، به این نکته مهم اشاره می کند که این معانی متفاوت از آن جا ناشی شده است که برای «مولی» دو مصدر می توان فرض کرد، ولایت و ولایت. (۱)

اگر «مولی» را از مصدر «ولایت» بدانیم، در این صورت در نسب (پیوندهای خویشاوندی) و نصرت (یاری) و معتق به کار می رود؛ اما اگر آن را از مصدر «ولایت» بدانیم، در آن صورت به معنای «امارت» خواهد بود. (۲)

لازم به یادآوری است که ابن منظور همین مطلب را با اندکی تفاوت از ابن سکیت و زجاج نقل می کند. (۳) و بر همین اساس است که طریحی در تعریف ولایت می نویسد:

الْوَلَايَةُ: محبة اهل البيت و اتباعهم في الدين و امثال أومرهم و نواهيهم و التأسي بهم في الأعمال و الأخلاق؛ (۴) «ولایت: دوستی خاندان پیامبر و پیروی از ایشان در امور دینی و فرمان برداری از امر و نهی ایشان و اقتدا به ایشان در رفتار و اخلاقشان».

۳-۱- گریز از اشتراک لفظی

در متون ادبی به دو نوع اشتراک اشاره شده است:

لفظی و معنوی. در اشتراک لفظی یک لفظ دارای چندین معناست؛ اما در اشتراک معنوی، برای یک لفظ تنها یک معنا وجود دارد، ولی این معنا می تواند مصادیق متعددی داشته باشد، نظیر رابطه کلی و جزئی در منطق.

ص: ۶۲

۱- لازم به یادآوری است سیبویه مدعی است «ولایت» مصدر و «ولایت» اسم مصدر است، ر.ک: الصحاح، ۶/۲۵۳۰؛ لسان العرب، ۱۵/۴۰۷.

۲- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸؛ همچنین، ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ۱۰/۴۱۱؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۱۵/۲۵۱.

۳- لسان العرب، ۱۵/۴۰۷؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.

۴- مجمع البحرین، ۴/۵۶۱.

از آن جا که پذیرش معانی متعدد برای واژه «مولی» مستلزم آن است که نسبت میان آن با معانی متعددش، اشتراک لفظی باشد و چون اشتراک لفظی به واسطه آن که مستلزم وضع های متعدد است، بر خلاف اصل است، می باید نسبت میان آن ها را از نوع اشتراک معنوی بدانیم که لفظ برای قدر جامع میان تمام معانی وضع شده است؛ بنابراین، واژه «مولی» یک معنا بیشتر ندارد. (۱)

۲- تعیین معنای ماده

اشاره

از آن جا که معنای ماده در تمام مشتقات آن جاری است، ضروری به نظر می رسد برای رسیدن به معنای اصلی واژه «مولی» ابتدا معنای ماده آن را بشناسیم.

۱-۲- نزدیکی

بر اساس گزارش لغت شناسان برجسته عرب، واژه «مولی» از ماده و ریشه «وَلَّى» بوده، معنای آن قُرب و نزدیکی است. (۲)

برای این منظور به سروده های برخی از شاعران عرب زبان می توان استشهاد کرد:

ساعده بن جؤیه الهذلی:

هَجَرْتُ غَضُوبَ وَ حُبِّ مَنْ يُتَجَبَّبُ

وَعَدْتُ عَوَادَ دُونَ وَلِيكَ تَشَعُّبُ (۳)

غضوب از کسی که باید از او کناره گرفت دور شد و تجاوز کردند سواران و در برابر تو گروه گروه شدند.

ابوعبید:

وَشَطَّ وَلِيُّ النُّوَى إِنَّ النُّوَى قُدْفُ

تِيَاحِهِ غَرْبُهُ بِالْدارِ أَحْيَانًا (۴)

نزدیکی خانه ای که آهنگ آن کرده ایم دور شد و این خانه دور است که برای ما گاهی در دسترس

- ١- نهج الايمان، ص ١٢٥؛ الالهيات على هدى الكتاب و السنه و العقل، ٢/٥٩٦.
- ٢- الصحاح، ٦/٢٥٢٨؛ لسان العرب، ١٥/٤١١؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ١٠/٣٩٨؛ مجمع البحرين، ٤/٥٦١.
- ٣- الصحاح، ٦/٢٥٢٨.
- ٤- تاج العروس من جواهر القاموس، ١٠/٣٩٨.

است گاهی دور از دسترس.

از آن جا که معنای ماده در تمام مشتقات آن جاری است، می بایست مفهوم «قرب» در واژه «مولی» نیز لحاظ شود.

نزدیکی حقیقی به حکم آیه «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^(۱)، «و ما به او نزدیک تریم از رگ گردن»؛ از آن خداوند متعال است که با مخلوقات خود معیت قیومیه دارد، «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^(۲)، «او با شماست هر کجا که باشید»؛ بنا بر این، مولای حقیقی اوست، پس می توان بر «رب» عنوان مولا را منطبق کرد.

بر این اساس، به کسی که همراه انسان است (صاحب)، این عنوان صادق خواهد بود؛ همچنان که همسایه (جار) را نیز می توان مولا دانست.

بر نزدیکان و خویشاوندان انسان (قرب) نیز این عنوان صادق خواهد بود، اما خویشان انسان چه کسانی هستند؟ پسران عمو قطعاً از جمله خویشان انسان هستند، هر چند بجز ایشان، کسان دیگری هم هستند که این عنوان بر آن ها صادق است و به همین سبب، ابن منظور می نویسد: «المولی: ... القربى كابن العم و شبهه»؛^(۳) پس ابو الهیثم می تواند ادعا کند که بر برادر (اخ) نیز عنوان «مولی» صادق است^(۴)، همچنان که ابن اعرابی نیز می تواند فرزند خواهر (ابن الاخت) را از جمله افرادی بداند که این عنوان بر آن صادق است؛^(۵) و به همین قیاس، می توان خویشان پدری (عصبه) و وارثان فرد (وارث) را نیز مولای او دانست.^(۶)

اگر چنین باشد، دیگر تردیدی نخواهد بود که سرپرست انسان های نیازمند به سرپرست (افراد نابالغ، سبک مغزان، دیوانگان) که از او به «ولی» یا «مولی فی

الدین» یاد می شود نیز به آن علت که با فرد نوعی همبستگی و قرابت دارد، مولای

ص: ۶۴

۱- ق، ۵۰/۱۶.

۲- حدید، ۵۷/۴.

۳- لسان العرب، ۱۵/۴۱۱.

۴- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۴۰۱.

۵- لسان العرب، ۱۵/۴۱۱.

۶- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

وی به حساب می آید و روشن است که لازمه ولایت، داشتن اولویت نسبت به دیگران در اداره امور مولی علیه است؛ پس نمی توان «أولی»، «أولی بالتصرف»، «أولی بالشیء»، «متصرف فی الامر»، «متولی فی الامر» را از جمله معانی واژه «مولى» دانست، بلکه این معانی که همه به یک چیز دلالت می کنند از جمله لوازم معنای واژه «ولی» به حساب می آیند.

از سوی دیگر، چون نزدیکی، تنها از راه پیوندهای نسبی به وجود نمی آید، بلکه شامل پیوندهای سببی نیز می شود، می توان داماد خانواده (صهر) را نیز مولای آن ها دانست.

طبیعی است که این نزدیکی میان افراد گاه می تواند در خارج از چارچوب روابط خویشاوندی شکل بگیرد، پس ابن اعرابی حق دارد هم پیمان های افراد (حلیف و عقید) را هم مولای آن ها بداند؛ طبیعی است که این نزدیکی می تواند به شکل اعتباری میان مالک و مملوک نیز برقرار باشد که البته در صورت انسان بودن مملوک، از وضوح بیشتری برخوردار است، پس می توان «مالک» و «مملوک» را به شکل عام، مولا دانست، همچنان که بر مالک برده و برده (عبد) نیز این عنوان صادق است، حتی اگر پیوند مالکیت از میان آن ها برداشته شده باشد؛ پس «معتق» و «معتق» نیز مولا خواهند بود، زیرا برده آزاد شده (معتق) همچنان با آزاد کننده خود (معتق) رابطه حقوقی دارد (ینزل منزله ابن العم يجب عليك أن تنصره و أن ترثه إن مات و لا وارث له) (۱) و بر همین اساس بر خویشاوند مجازی (ضامن جریره) هم عنوان مولى صادق خواهد بود.

از آن جا که آزاد کننده برده (معتق) با آزاد کردن برده خود (معتق)، او را از نعمت آزادی برخوردار می کند، می توان یکی را نعمت دهنده (مُنعم) و دیگری را نعمت

ص: ۶۵

داده شده (مُنْعَمٌ علیه) دانست؛ از این رو، بر «مُنْعَم» و «مُنْعَمٌ علیه» نیز «مولى»

اطلاق شده است، اما با ملاحظه جهت آزاد کنندگی و آزاد شدگی؛ معتق (مولى النعمه أنعم علیه بعفته) (۱)، مُنْعَمٌ معتق، مُنْعَمٌ علیه معتق. (۲) همچنین، اگر این نزدیکی نتیجه پیوندهای اقتصادی باشد، شریک را نیز می توان مولای شریکش به حساب آورد. (۳)

بنابر این، بر اساس تنوع «قرب»، معانی ذکر شده برای واژه «مولى» را می توان به ترتیب زیر طبقه بندی کرد:

۱- مکانی (جار، صاحب، نزیل) ۲- خویشاوندی: نسبی (ابن، ابن اخت، اخ، عم، ابن عم، عصبه، وارث)؛ سببی (صهر)؛ اعتباری (مالک، عبد، معتق، معتق و عتیق، ضامن جریره)؛ ۳- اجتماعی - سیاسی (حلیف، عقید، سید غیر مالک و غیر معتق) ۴- اقتصادی (شریک) ۵- عاطفی (محب، حمیم، ناصر).

به این ترتیب، اگر «قرب» را معنای واژه «مولى» بدانیم، واژه های: صاحب، جار، ابن عم، ابن اخت، اخ، وارث، عصبه، صهر، حلیف، عقید، شریک، ... دیگر معنای مستقلی برای «مولى» نخواهند بود، بلکه مصادیق آن خواهند بود.

۲-۲- پیوستگی

راغب اصفهانی در توضیح معنای ماده «ولى» می نویسد:

الولاء و التوالی أن يحصل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما؛ (۴) «این ماده هنگامی به کار می رود که نسبت میان دو چیز یا بیشتر، به گونه ای باشد که میان آن ها چیزی غیر از خودشان قرار نداشته باشد».

روشن است که با نبود حجاب میان دو یا چند شیء، نوعی یگانگی و اتحاد میان آن ها به وجود می آید که لازمه آن، تحقق نزدیکی و قرب است. این نزدیکی هر چند

ص: ۶۶

۱- تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۳۹۹.

۲- ر.ک: الشافی فی الامامه، ۲/۲۷۲.

۳- لسان العرب، ۱۵/۴۱۱.

۴- المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۳؛ همچنین، ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ۳/۱۸۶.

در گام نخست، حسی (مکانی) است، اما می تواند شامل قرب و نزدیکی غیر حسی (معنوی) نیز باشد، همچون نزدیکی حاصل از خویشاوندی، دوستی، هم کیشی و مانند آن. (۱)

به همین سبب است که واژه «مولی» به هریک از دو طرف این نسبت، یعنی قُرب حاصل میان دو یا چند شیء (شخص) اطلاق می شود، نظیر مالک و برده، مُنعم و مُنعَم علیه، مُعتق و مُعتق، دو حلیف، دو عقید، حبیب و محبوب، ناصر و منصور، دو پسر عمو، دو همسایه. (۲)

۳-۲- به دنبال در آمدن

ابو الهلال عسکری بر این باور است که ماده «وَلِي» به معنای دنبال آمدن است (جعل الثانی بعد الاول من غیر فصل). (۳)

بر اساس این نظریه هم، نوعی قُرب و نزدیکی در ماده «ولی» لحاظ می شود و معلوم می گردد که چرا در برخی از متون لغوی واژه «مولی» را به «تابع» معنا کرده اند.

نحاس با توجه به این مطلب، دلیل اطلاق «مولی» بر «عصبه» را چنین توضیح می دهد: «يقال للعصبه موال، أي من يليه في النسب كما أنّ الأقرباء من يقرب إليه في النسب و بنو عم داخلون في هذا». (۴)

با بررسی سه نظریه بالا می توان چنین نتیجه گرفت که مفهوم نزدیکی (قُرب) در

ماده «وَلِي» لحاظ می گردد چه معنای آن باشد یا لازمه آن.

۳- تعیین معنای واژه مولی

اشاره

با این فرض که واژه «مولی» نمی تواند معانی متعدد و

ص: ۶۷

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۳: «و يستعار ذلك للقرب من حيث المكان و من حيث النسبه و من حيث الدين و من حيث الصداقه و النصره و الاعتقاد»؛ همچنین، ر.ک: امام شناسی، ۲۳۸-۷/۲۳۷ و ۳۳-۵/۱۸.

۲- امام شناسی، ۷/۲۳۸.

۳- معجم الفروق اللغویه، ص ۵۷۸.

۴- معانی القرآن، ۴/۳۰۹-۳۰۸؛ همچنین، ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ۱۱/۷۸؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ۷/۱۰۵-۱۰۴.

یکسان داشته باشد، می باید در جستجوی معنای اصلی آن باشیم.

در این که معنای اصلی این واژه چیست، احتمالات مختلفی مطرح شده است:

۱-۳- اولویت

اشاره

بر اساس این احتمال که مشهور میان متکلمان شیعی است و ابن بطریق را از جمله مبتکران آن می توان به حساب آورد، واژه «مولی» به معنای «اولی» به کار می رود، هرچند که این اولویت در کاربردهای مختلف خود، مصادیق گوناگون پیدا می کند. (۱)

ابوالفتوح رازی در این باره چنین توضیح می دهد: «بدان که مولی در لغت منقسم بود بر یازده قسمت: مولی آید به معنای اولی و او اصل است و مرجع دیگر اقسام مولی به اوست چنان که گفته شود... این جمله اقسام چون تأمل کنند همه را معنی راجع به اولی بود برای آن که خداوند به بنده و بنده به خداوند، و آزاد کننده به آزاد

کرده و آزاد کرده به آزاد کننده، و همسایه به همسایه، و هم سوگند به هم سوگند، و ناصر به منصور، و پسر عم به پسر عم، و ضامن جریره و جمله اقسام، اینان اولی تر باشند به اصحابشان از دیگران که آن ولایت نباشد؛ پس درست شد که معنی جمله راجع است به اولی و معنای اولی لائق است در این جا». (۲)

مرحوم علامه امینی نیز ضمن پذیرش این مطلب که «اولی بالشیء» حقیقت و اصل معنی واژه «مولی» است، می کوشد بین تمام معانی ذکر شده برای آن با اولویت نوعی پیوند برقرار کند. (۳)

شاهد بر این مدعا که میان اولویت و معانی واژه «مولی» نوعی پیوند برقرار است، روایتی است که اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام به این مضمون نقل

ص: ۶۸

۱- عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص ۱۱۲؛ کنز الفوائد، ص ۲۲۸؛ نهج الایمان، ص ۱۲۴-۱۲۳.

۲- روض الجنان و روح الجنان، ۲/۱۹۷.

۳- ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۶۸-۳۷۰.

کرده اند: (۱) «لایقل العبد لسیده مولای» (۲)، «لایقل العبد لسیده مولای فان مولاکم الله» (۳).

نقد و بررسی

گرچه «اولی بالشیء» را به عنوان اصل و حقیقت معنای «مولی» دانستن و برگرداندن سایر معانی به آن، طرفداران زیادی دارد، اما قابل مناقشه به نظر می‌رسد؛ زیرا اتحاد مصداقی «مولی» و «اولی» که از آن به «حمل شایع صناعی» یاد می‌کنیم دلیل بر اتحاد مفهومی این دو واژه یعنی «حمل اولی ذاتی» نخواهد بود، چرا که از نظر ساختاری، واژه «اولی» بر وزن «أَفْعَلُ» و «مولی» بر وزن «مَفْعَلُ» است و بی‌تردید این دو وزن نمی‌توانند متضمن یک معنا باشند. (۴)

۲-۳- مکان نزدیکی

اشاره

این نظریه که مشهور میان متکلمان سنی است و فخر رازی را می‌توان مبتکر آن دانست، مبتنی بر معنای ماده و هیأت «مولی» است.

بر این اساس، چون «مولی» از نظر ساختاری بر وزن «مَفْعَلُ» است و این وزن بر اسم مکان یا زمان دلالت دارد و از سوی دیگر چون این واژه از ماده «وَلَّى» مشتق شده و این ماده به معنای قُرب و نزدیکی است، مولی نیز به معنای مکان وَلَّى یا مکان نزدیکی خواهد بود.

با توجه به همین مطلب است که برخی از مفسران واژه «مولاکم» در آیه «مَآوِیَکُمْ

النَّارُ هِیَ مَوْلِیَکُمْ» را با تعبیرهای مختلف به مکان نزدیکی معنا کرده اند. (۵)

نقد و بررسی

این احتمال هرچند از نظر ساختاری درست به نظر می‌رسد، چرا که هم معنای ماده در آن لحاظ شده و هم تأثیر هیأت بر معنا، اما دچار نوعی مغالطه

ص: ۶۹

۱- ر.ک: امام شناسی، ۲۵۳/۷-۲۵۴.

۲- صحیح مسلم، ۷/۴۷.

۳- صحیح مسلم، ۷/۴۷.

٤- امام شناسى، ٧/٢٧٣.

٥- مفاتيح الغيب، ٢٩/٢٢٧: «المولى موضع الولى و هو القرب، فالمعنى: إن النار هى موضعكم الذى تقربون منه و تصلون اليه»؛
انوار التنزيل و اسرار التأويل، ٥/٣٠٠؛ ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم، ٨/٢٠٨؛ فتح القدير، ٥/١٧١: «مكانكم عمّا
قريب من الولى و هو القرب».

است، زیرا - همان گونه که پس از این به تفصیل درباره آن سخن می‌گوییم - این که وزن «مَفْعَل» دلالت بر زمان و مکان می‌کند، به این معنا نیست که این وزن حاکی از هیچ معنای دیگری نیست.

به عنوان مثال طبری در تفسیر آیه «أَنْتَ مَوْلِينَا فَاصْ نُصِرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» می‌نویسد:

المولى فى هذا الموضع المفعول من ولى فلان امر فلان فهو يليه ولايه و هو وليه و مولاة. (۱)

از سوی دیگر، برای این برداشت هیچ شاهی در ادبیات عرب وجود ندارد، جز احتمالی که برخی از مفسران درباره معنای آیه «مَأْوِيكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ» بیان کرده‌اند و این احتمال نیز از آن جا مطرح شده که متکلمان شیعه اصرار داشته‌اند به استناد همین آیه اثبات کنند که «مولى» به معنای «أولى» است. (۲)

اما به نظر می‌رسد - آن گونه که ثعالبی احتمال داده است - اطلاق مولى بر دوزخ، اطلاقى مجازى باشد، يعنى قرآن با نوعى استعاره، جهنم را مولاى كافران دانسته است، زیرا زمام امور آن‌ها را به دست دارد. (۳)

۳-۳- عهده دار کارها (متولى امور)

اشاره

آن گونه که قرطبی بیان می‌دارد، واژه «مولى»

در زبان عربی به فردی اطلاق می‌شود که عهده دار مصالح فرد دیگری است و بر

ص: ۷۰

۱- جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ۳/۱۵۹.

۲- به عنوان مثال، ابهری این مطلب را چنین بیان می‌کند: گفته «مولى» به معنی «أولى» در عربیت نیامده است؛ در جواب می‌گوییم: «مولى» در کلام الله تعالی: «مَأْوِيكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ»، به معنی «أولى» است، یعنی: جای شما آتش است و آن به شما اولی است؛ ر.ک: المواقف، ۳/۶۰۲ و ۶۱۴؛ منهج الفضلین فی معرفه الائمه الکاملین، ص ۱۶۱.

۳- جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ۴/۲۶۶: «هی استعاره لأنها من حيث تضمهم و تباشرهم هی توالیهم و تكون لهم مكان المولى».

همین اساس، در سایر مواردی که فرد نوعی ملازمت و همراهی با چیزی دارد نیز به کار می رود. (۱)

دقت در این معنا، دو نکته را به خوبی نشان می دهد: ۱- مولا کسی است که عهده دار کارهای دیگران است ۲- مولا عهده دار انجام کارهایی است که به مصلحت فرد دیگر است.

هرچند جصاص از قید «مصالح» سخنی به میان نمی آورد، اما می توان او را از جمله طرفداران این نظریه دانست، زیرا وی نیز بر این باور است که واژه «مولی» در جایی به کار می رود که شخص عهده دار انجام کار دیگران است.

وی در توضیح چگونگی انطباق مفهوم «ولایت در تصرف» بر معنای واژه «مولی» می نویسد:

المولی لفظ مشترك ينصرف على وجوه: فالمولى: المعتقد، لأنه ولي نعمه في عتقه و لذلك سمي مولى النعمه و المولى: العبد المعتقد، لاتصال ولايه مولا به في انعامه عليه ... و المولى: العصبه و المولى: الحليف، لأن المحالف يلي أمره بعقد اليمين و المولى: ابن العم، لأنه يليه بالنصره للقرابه التي بينهما و المولى:

الولي، لأنه يلي بالنصره و قال تعالى «ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا» ... و المولى: مالك العبد، لأنه يليه الملك و التصرف و الولاية و النصر و الحمايه؛ فاسم المولى ينصرف على هذه الوجوه و هو اسم مشترك لا يصح اعتبار عمومه؛ (۲) «مولى» لفظی است مشترك که به صورت های مختلف به کار می رود:

«مولى» آزاد کننده برده است، زیرا او از آن جهت که برده خود را آزاد کرده، ولي نعمت اوست و به همین علت به او «مولى النعمه» گفته می شود و «مولى» برده

ص: ۷۱

۱- «المولى من يتولى مصالح الانسان ثم استعمل فيمن كان ملازما للشيء»، ر.ك: الجامع لاحكام القرآن، ۱۷/۲۴۸؛ فتح القدير، ۵/۱۷۱.

۲- احكام القرآن، ۳/۱۴۳.

آزاد شده است، زیرا ولایت صاحبش بر او به آن سبب که به او نعمت آزادی داده همچنان باقی است ... و «مولی» خویشان پدری است و «مولی» هم سوگند است، زیرا هم سوگند با بستن قسم، عهده دار کارهای او می شود و «مولی» پسر عموست، زیرا به علت وجود نسبت خویشاوندی، عهده دار یاری اوست و «مولی» سرپرست (ولی) است، زیرا عهده دار یاری اوست، همچنان که خداوند تعالی فرموده: خداوند یاور مؤمنان است ... «مولی» مالک برده است، چرا که عهده دار یاری و حمایت از او و مجاز در تصرف در اوست؛ پس واژه «مولی» بر این معانی قابل انطباق بوده، کلمه ای مشترک است که نمی تواند همه معانی را با هم برساند.

نتیجه

به نظر ما - آن گونه که پس از این توضیح داده خواهد شد - واژه «مولی» معنایی جز «متولی امور» ندارد و سایر آنچه به عنوان معنا برای آن بیان شده، فقط کاربردهای مجازی آن است که با قراین و شواهد لفظی و غیر لفظی مشخص می شود.

گفتار سوم: کاوش های کلامی

اشاره

ص: ۷۳

اشاره

متکلمان شیعه از مجموع سخنان پیامبر در ماجرای غدیر خم و اتفاقات جانبی آن چنین استفاده کرده اند که پیام غدیر، اعلان عمومی خلافت و جانشینی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

دلایل

اشاره

محور اصلی سخن پیامبر گرامی اسلام در غدیر خم، جمله «من كنت مولاه فعلي مولاه» است. هرچند در متون لغوی برای واژه «مولی» معانی متعددی بیان شده است، اما با توجه به پاره ای ملاحظات، مراد از آن، «أولی» است.

بر اساس مطالعات متن شناسی، این ملاحظات را به دو بخش می توان تقسیم کرد:

۱- کاربرد «مولی» به معنای «أولی» در لغت

تردید نیست که واژه «مولی» در کاربردهای متفاوت (لغوی، عرفی، ادبی، قرآنی) به معنای «أولی» به کار رفته است.

برای اثبات این مطلب، به نظر برخی از مفسران درباره آیه «مَأْوِيكُمْ النَّارُ هِيَ

مَوْلِيكُمْ» که «مولاکم» را به «أولی بکم» معنا کرده اند، همچنین اشعار برخی از ادیبان بزرگ عرب که واژه «مولی» را مترادف با «أولی» به کار برده اند، می توان استناد کرد؛

زیرا کسانی هم که برای این واژه معنای دیگری بیان کرده اند، برای اثبات درستی

ادعای خود، به کاربردهای عرفی و متون ادبی عرب استناد کرده اند. (۱)

مرحوم علامه امینی در کتاب گران سنگ الغدیر، فهرستی از بزرگان اهل سنت ارائه می دهد که یا معتقدند واژه «مولاکم» در آیه «مِأْوِیْکُمْ النَّارُ هِيَ مِوْلِیْکُمْ» تنها به معنای «أولی بکم» به کار رفته است یا دست کم، یکی از معانی آن را «أولی بکم» دانسته اند. (۲)

۲- کاربرد «مولى» به معنای «أولى» در حدیث

اشاره

با پذیرش این مطلب که واژه «مولى» در زبان عربی به معنا و مترادف با «أولى» به کار می رود، باید به این مطلب توجه کرد که در جمله «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»، این واژه حتما به همین معنا به کار رفته و معنای آن چنین خواهد بود «من کنت أولى به من نفسه فعلی أولى به»؛ زیرا:

۱-۲- نادرستی کاربرد دیگر معانی

دیگر معانی این واژه نمی توانند مراد باشند، زیرا مستلزم کفر، دروغ یا بی مفهوم بودن معنای جمله است.

به عنوان مثال: واژه یاد شده در بالا- به معنای «رب» نیست، زیرا اعتقاد به چنین مطلبی موجب کفر خواهد بود؛ به معنای «حلیف» نیست، چون هیچ ملازمه ای میان هم پیمانی پیامبر با قبیله و عشیره ای و هم پیمانی امیرالمؤمنین علیه السلام با آن ها نیست؛ به معنای «مالک»، «جار» (همسایه)، «صهر» (داماد)، «معتق» (آزاد کننده برده) هم نیست، زیرا در این فرض، سخن پیامبر نادرست و بی معنا خواهد بود؛ به معنای «ابن عم» (پسر عمو) نیست، زیرا بر این سخن فایده ای مترتب نیست؛ به معنای مُحب (دوستدار) و ناصر (یاور) نیست، زیرا مطلب مجهولی نبوده است تا

ص: ۷۶

۱- عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص ۱۱۲؛ الشافی فی الامامه، ۲/۲۶۹؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۹.

۲- الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۴۷-۳۴۵ و ۳۴۸-۳۴۷؛ امام شناسی، ۷/۲۵۹ و ۲۶۱؛ همچنین ر.ک: اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۳۸.

نیاز باشد به اطلاع عموم مردم رسانده شود، چرا که هر مسلمانی می داند باید دیگر مسلمانان را دوست بدارد و به یاری آن ها بشتابد. (۱)

۲-۲- پیوستگی معنایی با سایر جملات

جمله «فمن كنت مولاة فعلی مولاة» در میان سخن پیامبر قرار گرفته است. پیامبر ابتدا مطالبی را بیان می کند و پس از آن که مردم را بر درستی آن گواه می گیرد، بحث مولا- بودن خود و امیرالمؤمنین و پیوستگی آن ها را مطرح می کند و سپس در قالب دعا، بحث موالات، معادات، محبت و نصرت ایشان را بیان می کند.

محوری ترین سخن پیامبر، جمله «ألت اولی بالمؤمنین من أنفسهم» است. این جمله که با تأیید مردم نیز مواجه شد، بیانگر اولویت بدون قید و شرط پیامبر بر مؤمنان است، اولویتی که نتیجه پذیرش آن، مولا- بودن پیامبر و به دنبال آن، مولا بودن امیرالمؤمنین است. (۲)

بنابر این، پیوستگی معنایی جمله «من كنت مولاة فعلی مولاة» با جملات پیش از خود (اتحاد معنا در مقدمه و ذی المقدمه)، به خوبی بر این مطلب دلالت دارد که واژه «مولی» به معنای «اولی» به کار رفته است. (۳)

ص: ۷۷

۱- الهدایه فی الاصول و الفروع، ص ۱۵۲-۱۵۱؛ عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص ۱۱۷-۱۱۶؛ الشافی فی الامامه، ۲/۲۸۰؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۹؛ جرجانی، شرح المواقف، ص ۳۶۱؛ تذکره الخواص، ص ۳۸؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۶۸-۳۶۲ و ۳۷۱-۳۷۲؛ امام شناسی، ۷/۲۴۲ و ۲۴۶؛ الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۷-۵۹۶.

۲- ابن بطریق این مطلب را چنین توضیح می دهد: «مقدمه الکلام التي بدأ بذكرها و اخذ اقرار الامه بها ... ثم عطف عليها بلفظ يحتملها و يحتمل غيرها، دليل على انه لم يرد بها غير المعنى الذي قرره عليه من دون احدي احتمالاتها و انه قصد بالمعطوف ما هو معطوف عليه»؛ عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، ص ۱۱۶-۱۱۵.

۳- الشافی فی الامامه، ۲/۲۸۴؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۹؛ المواقف، ۳/۶۰۲ و ۶۱۵؛ جرجانی، شرح المواقف، ص ۳۶۰؛ نهج الایمان، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۷۱-۳۷۰؛ امام شناسی، ۷/۲۷۶؛ الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۸.

شاهد بر این مطلب، روایتی است که از امام صادق علیه السلام در این باره نقل شده

است:

أنه سئل عن معنى هذا الخبر، فقال: سئل عنها - و الله - رسول الله فقال: الله مولاي، أولى بي من نفسي، لا أمر لي معه و أنا أولى المؤمنين بهم من أنفسهم، لا- أمر لهم معي و من كنت مولاه، أولى به من نفسه، لا- أمر له معي، فعلى مولاه، أولى به من نفسه، لا أمر له معه؛(۱) «از معنای این خبر پرسیده شد، فرمود: به خدا قسم، از پیامبر هم همین سؤال شد، فرمود: خداوند مولای من است، او سزاوارتر است به من از خودم، با وجود او برای من انتخابی نیست و من سزاوارترین مؤمنان هستم به ایشان از خودشان، با وجود من برای ایشان انتخابی نیست و هر کس که من مولای او باشم، سزاوارترم به او از خودش، برای او با وجود من انتخابی نیست، پس علی مولای اوست، سزاوارتر است به او از خودش، انتخابی برای او با وجود علی نیست».

افزون بر این، پیامبر پس از بیان سخن اصلی خود درباره مولی بودن امیرالمؤمنین، در قالب چند دعا، بحث موالات موالیان حضرت و معادات با دشمنان ایشان را مطرح می سازد و سرانجام از حاضران می خواهد تا این ماجرا را به اطلاع آن ها که حاضر نیستند، برسانند.

بیان دعا از یک سو و امر به ابلاغ ماجرای غدیر از سوی دیگر، نشانگر آن است که امیرالمؤمنین در خلال این رخداد به مقام شامخی منصوب شده است و به همین

ص: ۷۸

۱- العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، ص ۴۸-۴۷؛ بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی، ص ۹۲، شماره ۲۴؛ همچنین ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۸۶؛ خلاصه عبقات الانوار، ۷/۳۸۰، شماره ۱۳.

دلیل یاران پیامبر، پس از پایان پذیرفتن ماجرا، به امیرالمؤمنین برای رسیدن به چنین مقامی تبریک و تهنیت می گویند. (۱)

همچنان که خبر دادن پیامبر از فرا رسیدن زمان مرگ خود و گفتن جمله: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَاتِّمَامِ النَّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ» پس از نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲) و پایان پذیرفتن مراسم، بر بزرگی و اهمیت ماجرای غدیر می افزاید. (۳)

انتقادات

اشاره

متکلمان و مفسران سنی ضمن نقد این برداشت از حادثه غدیر، سه اشکال بر آن دارند:

۱- ناهمسازی معنایی «مولی» و «اولی»

اشاره

مهم ترین ایرادی که از نظر معناشناسی بر

دلالت حدیث ولایت شده است آن که این حدیث، هنگامی بیانگر جانشینی و خلافت امیرالمؤمنین است که واژه «مولی» به معنای «اولی» باشد، در حالی که چنین نیست؛ زیرا هیچ گاه در زبان عربی، این دو واژه به یک معنا به کار نرفته اند و تنها ابو زید لغوی در آیه کریمه «مَأْوِيكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ» مدعی است که واژه «مولاکم» به معنای «اولاکم» است. (۴)

فخر رازی و پیروان او برای اثبات این ادعا، چنین استدلال می کنند:

ص: ۷۹

۱- الالهيات على هدى الكتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۹-۵۹۸.

۲- مائده، ۵/۳.

۳- الالهيات على هدى الكتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۹.

۴- غايه المرام في علم الكلام، ۱/۳۷۸؛ الصواعق المحرقة على اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۸؛ المواقف، ۳/۶۰۲ و ۶۱۶؛ تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل، ۱/۴۵۱؛ روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، ۶/۱۹۵؛ همچنین برای اطلاع از سایر منابع، ر.ک: الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۶؛ امام شناسی، ۷/۲۶۶.

اشاره

اگر واژه «مولى» مترادف و هم معنای واژه «أولى» باشد، باید بتوان هر یک را جای دیگری به کار بُرد؛ زیرا عقل حکم می کند که هر گاه واضح لغت دو کلمه را به یک معنا وضع کرده باشد، باید بتوان هر یک از آن ها را با پسوندها یا پیشوندهای دیگری در جملات به کار برد، در حالی که در مورد این دو واژه چنین چیزی صحیح نیست؛ به عنوان مثال: «مولى زید» صحیح است، اما «أولى زید» صحیح نیست، همچنان که «أولى من زید» صحیح است، اما «مولى من زید» درست نخواهد بود. (۱)

پاسخ حلی

ترادف و اتحاد معنایی الفاظ، در ماده (جوهر) الفاظ است و نه در ساختارهای متفاوت ناشی از ترکیب آن ها با سایر حروف یا کلمات، به همین دلیل، جمله «فلان اولی بفلان» را می توان هم معنی «فلان مولى فلان» دانست، با این که در استفاده از کلمه «باء» یکسان نیستند. (۲)

پاسخ نقضی

اگر ملاک ترادف الفاظ، کاربرد یکسان آن ها به جای یکدیگر باشد، نباید واژه «مولى» را مترادف با سایر معانی آن، همچون «ناصر» دانست، زیرا نمی توان «ناصر» و «مولى» را در همه موارد، به جای یکدیگر به کار برد، به عنوان مثال نمی توان به جای جمله «من أنصاری إلى الله» یا «نحن أنصار الله»، چنین گفت: «من موالی إلى الله» یا «نحن موالی الله». (۳)

افزون بر این، استعمال «من كان أولى بالشیء» به جای «مولاه» و بالعکس صحیح خواهد بود. (۴)

ص: ۸۰

۱- التفسیر الکبیر، ۲۹/۲۲۷؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵؛ همچنین، ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۱ (به نقل از: نهایه العقول فی درایه الاصول).

۲- الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۲-۳۵۱؛ امام شناسی، ۷/۲۶۷.

۳- الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۲؛ الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۲.

۴- الشافی فی الامامه، ۲/۲۶۹-۲۶۸.

اشاره

واژه «مولى» از نظر ساختار لغوی، اسم است بر وزن «مَفْعِلٌ»، اما واژه «أولى» اسم است بر وزن «أَفْعِلٌ» و روشن است که وزن «مَفْعِلٌ» بر زمان و مکان دلالت دارد، حال آن که وزن «أَفْعِلٌ» بیان گر تفضیل است؛ پس هیچ گاه نمی توانند از نظر معنایی، مترادف هم باشند. (۱)

پاسخ حلی

وزن «مفعّل» تنها بر زمان و مکان دلالت ندارد، بلکه به معنای «فاعل»، «مفعول» و «فعلیل» نیز به کار می رود. (۲)

همچنین، تردیدی نیست که دو واژه «مولى» و «أولى» از نظر ساختاری یکسان نیستند و قرار هم نیست «أولى» را صفت «مولى» بدانیم تا ادعا شود که معنای تفضیل خارج از مفاد «مولى» است، بلکه منظور آن است که واژه «مولى» اسمی برای این معناست. (۳)

پاسخ نقضی

وضع لغوی وزن «مَفْعِلٌ» برای حِدَث (مکان یا زمان) دلیلی بر عدم دلالت آن بر سایر معانی نمی کند، زیرا اگر چنین می بود، نباید واژه «مولى» بر هیچ یک از معانی خود همچون «مُعْتَق» اطلاق می شد. (۴)

همچنین، وضع لغوی وزن «مَفْعِلٌ» برای حِدَث (مکان یا زمان) مانع از کاربرد عرفی آن در معنای تفضیل نیست و به همین دلیل، گروهی از اهل لغت و تفسیر تصریح کرده اند که واژه «مولى» به معنای «أولى» نیز به کار می رود؛ (۵) همچنان که

ص: ۸۱

۱- المواقف، ۳/۶۰۲ و ۶۱۷-۶۱۵؛ الصواعق المحرقة على اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۸؛ روحالمعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵.

۲- خلاصه عبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ۸/۱۲۹.

۳- الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۸.

۴- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ۱/۳۰۸.

۵- البیان فی غریب اعراب القرآن، ۲/۴۲۲؛ تحفه الاریب بما فی القرآن من الغریب، ص ۲۹۰؛ تذکره الخواص، ص ۳۸؛ همچنین برای اطلاع از سایر منابع ر.ک: الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۵-۳۵۴.

شاعران برجسته نیز در آثار خود آن را به همان معنا به کار برده اند.

بنابر این، واژه «مولى» در حدیث غدیر - از روی حقیقت و نه مجاز (۱) - به معنای «أولى» به کار رفته است، چه «أولى» تنها معنای آن باشد یا یکی از معانی آن (۲) و انکار

چنین مطلبی تا آن جا نارواست که نیشابوری ضمن بیان سه احتمال در معنای جمله «هی مولاکم»، یعنی: تتولى امورکم، أولى بکم و مکانکم الذی یقال فیه هو أولى بکم، سخن فخر رازی را در معنای حدیث «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» نقل کرده و با عبارت «و فی هذا الاسقاط بحث لایخفی»، آن را مورد انتقاد قرار می دهد. (۳)

۲- محدودیت دامنه اولویت

اشاره

اگر بپذیریم معنای جمله «من کنت مولاہ فعلی

مولاہ» عبارت است از «من کنت اولی من نفسه فعلی اولی من نفسه»، این پرسش مطرح است که آیا این اولویت در همه امور و در تمامی موارد است یا تنها به کار یا مورد خاصی اختصاص دارد؟

متکلمان سنّی در پاسخ به این سؤال و به منظور اثبات مطلق نبودن اولویت و در نتیجه عدم دلالت بر خلافت امیرالمؤمنین، از دو روش استدلالی (نقضی و حلی) بهره جسته اند: (۴)

ص: ۸۲

۱- الشافی فی الامامه، ۲/۲۷۴-۲۷۳.

۲- الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ۲/۵۹۰.

۳- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ۲۷/۹۷؛ همچنین، ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۳؛ خلاصه عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ۸/۱۸۲؛ نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، ۸/۱۷۴.

۴- فخر رازی ابتدا مدعی است این که بزرگان اهل لغت گفته اند مولى به معنای اولی آمده، سخنی بدون دلیل و از روی سهل انگاری است، زیرا افرادی همچون خلیل و نظایر او، آن را نقل نکرده اند؛ افزون بر این، هرکس هم که بگوید واژه «مولى» می تواند به معنای «أولى» باشد، معتقد به دلالت حدیث بر امامت امیرالمؤمنین نیست، زیرا اباعبیده و ابن انباری گرچه حکم کرده اند که لفظ «مولى» به معنای «أولى» است، ولی ابوبکر را خلیفه و امام می دانند؛ ر.ک: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ۱/۳۵۹ به نقل از نهایه العقول فی درایه الاصول.

اشاره

اگر سخن پیامبر صراحت در امامت و خلافت می داشت، امیرالمؤمنین اولین کسی می بود که با استناد به آن، در صدد به دست آوردن حکومت بر می آمد؛ سکوت بزرگان خاندان بنی هاشم همچون عباس بن عبدالمطلب و همچنین امیرالمؤمنین نسبت به عملکرد صحابه تا زمانی که خود عهده دار خلافت شد، بهترین گواه است بر این که جمله «من كنت مولاه فعليّ

مولاه» دلالت بر اولویت مطلق و در نتیجه خلافت وی ندارد. (۱)

پاسخ

درست به همین دلیل که پیامبر گرامی اسلام در ماجرای غدیر در صدد بیان و تثبیت خلافت و امامت امیرالمؤمنین بود، پس از رحلت ایشان، اولین چالش میان مهاجر و انصار در سقیفه بنی ساعده شکل گرفت و از آن جا به توده مردم نیز سرایت کرد تا حدی که بستر جنگ رده را فراهم کرد.

مخالفت بزرگان صحابه همچون سلمان، ابوذر، مقداد، ... با انتخاب ابوبکر و ماجرای تأسف برانگیز به آتش کشیدن خانه امیرالمؤمنین (احراق دار فاطمه) بهترین گواه بر عدم رضایت امیرالمؤمنین با روند انتخاب خلیفه است. (۲)

امیرالمؤمنین بارها و بارها به حق از دست رفته خود اشاره می کرد و از سکوت خود با تعبیر خاری در چشم و استخوانی در گلو یاد می کرد:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى

ص: ۸۳

۱- الصواعق المحرقة على اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۲-۱۱۱؛ گوهر مراد ص ۴۹۱-۴۹۰؛ الاربعين في اصول الدين، ص ۴۳۰-۴۳۱ و ۴۴۲؛ الاعتقاد و الهدايه الى سبيل الرشاد، ص ۳۵۶-۳۵۵.

۲- ر.ك: كتاب سليم بن قيس، ۱۶۳-۱۴۶؛ الاحتجاج، ۱/۱۱۴-۱۰۷؛ المسترشد في امامه اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب، ص ۳۷۸-۳۷۷؛ تفسير أبي حمزه ثمالی، ص ۱۷۶-۱۷۵، شماره ۱۰۶؛ بحار الانوار، ۲۸/۲۸۲-۲۶۴ و ۸۹/۴۱-۴۰؛ الانوار العلويه و الاسرار المرتضويه، ص ۲۸۵.

يُنَحِّدِرُ عَنِّي السَّبِيلُ وَلَا يَزِقُّنِي إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَّتْ دُونَهَا ثَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَطَفِقْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بِيَدٍ جَدًّا أَوْ أُصْبِرَ عَلَى طَخِيهِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشْتَبِ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا؛ (۱) «آگاه باشید، به خدا سوگند، ابابکر جامه خلافت را بر تن کرد در حالی که می دانست جایگاه من در حکومت اسلامی چون محور سنگ آسیاب است. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز

اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع نموده، از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد؟ پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خاشاک در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود نگریستم که میراث مرا به غارت می برند».

همچنان که بنا به گزارش مورخان و محدثان شیعه و سنی، آن حضرت هر جا فرصتی پیدا می کرد، یاران پیامبر را به یاد غدیر می انداخت (۲) و گاه آنان را قسم

ص: ۸۴

۱- نهج البلاغه، ۱/۳۲-۳۱.

۲- ر.ک: نسائی، السنن الکبری، ۵/۱۳۲-۱۳۱، شماره ۸۴۷۳-۸۴۷۰؛ مسند احمد، ۱/۱۱۹ و ۵/۳۷؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۰۴ و ۱۰۷؛ المصنف فی الاحادیث و الآثار، ۷/۴۹۹، شماره ۲۸؛ السنه، ص ۵۹۳، شماره ۱۳۷۳؛ مسند أبی یعلی، ۱/۴۲۹-۴۲۸، شماره ۵۶۷؛ المعجم الاوسط، ۲/۲۷۵ و ۳۲۴؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱۳/۱۳۱، شماره ۳۶۴۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ۴/۷۴؛ کنز الفوائد، ص ۲۳۳.

می داد (مناشده) تا آن چه را که در آن روز دیده و شنیده بودند، بازگو کنند.

به عنوان مثال، آن حضرت به افرادی که عمر بن خطاب برای تعیین خلیفه پس از خود انتخاب کرده بود (اصحاب شورا) چنین می فرماید:

عامر بن واثله قال: كنت على الباب يوم الشورى مع علي عليه السلام في البيت و سمعته يقول لهم ... فأنشدكم بالله، هل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره، ليبلغ الشاهد الغائب، غيري؟ (۱) «عامر بن واثله می گوید: روز شورا با علی علیه السلام در

خانه بودم و شنیدم که به آن ها می گفت: ... شما را به خدا قسم، آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا به او گفته باشد: هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای اوست. بار خدایا ولی باش هر کس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته و یاری کن هر کس که او را یاری کند؛ حاضران به غایبان این مطلب را برسانند».

به اصحاب پیامبر در روزگار خلافت عثمان می فرماید:

سليم بن قيس الهلالي، قال: رأيت عليًا صلوات الله عليه في مسجد رسول الله في خلافة عثمان و جماعه يتحدثون و يتذاكرون العلم و العفة فذاكروا قريشا و فضلها و سوابقها و هجرتها و ما قال فيها رسول الله صلى الله عليه و آله من الفضل ... علي بن أبي طالب ساكت لا ينطق و لا أحد من أهل بيته، فأقبل القوم عليه، فقالوا: يا أبا الحسن ما يمنعك أن تتكلم؟ فقال: ... ينصيني للناس بعد غدير خم، ثم خطب و قال: ... أيها الناس، أتعلمون أن الله عز وجل مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا

أولى بهم من أنفسهم؟ قالوا: بلى يا رسول الله؛ قال: قم يا علي، فقمتم؛ فقال:

ص: ۸۵

۱- الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ۱/۱۵۹-۱۶۰؛ بشاره المصطفى لشيعة المرتضى، ص ۳۶۳، شماره ۵۳؛ خوارزمي، المناقب، ص ۳۱۳-۳۱۵، شماره ۳۱۴.

من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ...؛ (۱) «سليم بن قيس هلالی می گوید: علی علیه السلام را در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا دیدم در حالی که گروهی درباره دانش و عفت با یکدیگر سخن می گفتند، پس به یاد آوردند فضایل قریش و سابقه هجرت آن ها و آن چه پیامبر درباره فضیلت ایشان گفته است ... علی بن ابی طالب ساکت بود، او و نه هیچ یک از خاندانش سخن نمی گفتند، مردم به ایشان روی کرده، گفتند: ای ابا الحسن چه چیز باعث شده که سخن نمی گویی؟ فرمود: ... رسول خدا مرا در غدیر خم بر مردم منصوب کرد، سپس ایراد سخن کرد و گفت: ... ای مردم، آیا می دانید که خداوند عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنان و من سزاوار ترم از ایشان به

خودشان؟ گفتند: بلی ای رسول خدا، فرمود: بلند شو ای علی، من برپا خاستم، پس فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. بار خدایا ولی باش هر کس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته ...».

امیرالمؤمنین در روز رجب (۲) به مردم کوفه می فرماید:

عبدالرحمن بن ابی لیلی، قال: شهدت علیاً فی الرجبه یناشد الناس: أنشد الله مع من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم غدیر خم: من كنت مولاه فعليّ مولاه؟ لما قام، قال عبد الرحمن: فقام اثنا عشر بدریاً ... فقالوا: نشهد أنّا سمعنا رسول الله يقول يوم غدیر خم: ألسنت أولى بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجی أمهاتهم؟ قلنا: بلی یا رسول الله، فقال: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ (۳) «عبدالرحمان ابی لیلی می گوید: روز رجب شاهد

ص: ۸۶

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۹۳-۱۹۸؛ الانوار العلویه و الاسرار المرتضویه، ص ۳۳۴-۳۳۸.

۲- منظور از روز رجبه یوم الرجبه، روزی است که امیرالمؤمنین در سال ۳۵ هجری با مردم کوفه در میدان (رجبه) شهر درباره حادثه غدیر، سخن گفت.

۳- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۰۵؛ مسند ابی یعلی، ۱/۴۲۸-۴۲۹، شماره ۵۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۰۶؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ۴/۲۸؛ البدایه و النهایه، ۷/۲۸۳-۲۸۴.

بودم که علی مردم را چنین قسم می داد: شما را به خدا قسم، چه کسی از پیامبر شنید که در روز غدیر فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؟ عبد الرحمان می گوید: چون امیرالمؤمنین از جای خود بلند شد، دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر حاضر بودند بر پا خاستند .. و گفتند: ما گواهی می دهیم که از پیامبر در روز غدیر شنیدیم که فرمود: آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنان از خودشان و همسران من مادران ایشان نیستند؟ گفتند: بلی ای رسول خدا، پس فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. بار خدایا ولی باش هر کس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته».

در روز جمل، طلحه را مخاطب قرار داده می فرماید:

كُنَّا مَعَ عَلِيٍّ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَبَعَثَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ أَنَّ الْقَنِيَّ، فَأَتَاهُ طَلْحَةُ،

فَقَالَ: نَشَدْتُكَ اللَّهُ هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ قَالَ: فَلَمْ تَقَاتِلْنِي؟ قَالَ: لَمْ أَذْكَرْ. قَالَ: فَانصُرْ طَلْحَةَ؛(۱) «ما روز جمل با علی بودیم. کسی را به دنبال طلحه فرستاد که به دیدارش بیاید، طلحه نزد او آمد، امیر المؤمنین فرمود: تو را به خدا قسم می دهیم، آیا از رسول خدا نشنیده ای که فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست، بار خدایا ولی باش هر کس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته؟ طلحه گفت: بلی، امیرالمؤمنین فرمود: پس چرا با من می جنگی؟ گفت: یادم نبود و راوی می گوید که برگشت».

در روز صفین نیز به یاران خود فرمود:

صعد علي عليه السلام المنبر (في صفين) في عسكرة و جمع الناس و مَنْ بحضرتة مِنْ

ص: ۸۷

۱- المستدرک علی الصحیحین، ۳/۳۷۱؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱۱/۳۳۲-۳۳۳، شماره ۳۱۶۶۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ۲۵/۱۰۸؛ خوارزمی، المناقب، ص ۱۸۲-۱۸۳، شماره ۲۲۱.

النواحي و المهاجرين و الأنصار، ثم حمد الله و أثنى عليه ثم قال: ... فنصبتني بغدير خم و قال: إن الله أرسلني برسالة ضاق بها صدري و ظننت أن الناس مكذبي، فأوعدني لأبلغها أو يعذبني ... أيها الناس، إن الله مولاي و أنا مولى

المؤمنين و أولى بهم من أنفسهم، من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله... (1) «على عليه السلامدر روز

صفین در میان لشکریان خود بر فراز منبر رفت در حالی که مردم گرد او جمع شده، مهاجران و انصار نیز حاضر بودند، خدا را حمد و ستایش کرد و فرمود: ... پیامبر من را در غدیر خم (به مقام خلافت) منصوب کرد و گفت: خداوند من را به انجام رسالتی مأمور کرده است که عرصه بر من تنگ شده و بیم آن دارم که مردم من را باور نکنند، خداوند من را تهدید کرده که یا آن پیام را برسانم یا

مجازاتم کند ... ای مردم، خداوند عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنان و من سزاوار ترم به ایشان از خودشان، هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. بار خدایا ولی باش هر کس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته و یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار کن هر کس او را خوار کرده است ...».

۲-۲- تنگناها برای عدم محدودیت

اشاره

در متون کلامی اهل سنت به سه دلیل برای اثبات محدود بودن دایره اولویت و عدم دلالت بر خلافت بر می خوریم:

۱-۲-۲- جمع ناپذیری دو ولی

اگر این اولویت فراگیر بوده، به معنای ولایت و سرپرستی باشد، می باید پیامبر قید «من بعدی» را به سخن خود می افزود، زیرا ممکن نیست در یک زمان، دو نفر - پیامبر و امیرالمؤمنین - بر مردم ولایت و اولویت

ص: ۸۸

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۹۵-۲۹۶.

مطلق داشته باشند؛(۱) پس امیرالمؤمنین در روز غدیر مولاى مردان و زنان مؤمن شد با این که در آن روز متولى و زمام دار آنان نبود.(۲)

به عبارت دیگر، هرچند واژه «مولى» از نظر لغوی می تواند به معنای «أولى» باشد، اما چون امت اسلامی اتفاق نظر (اجماع) دارند که امیرالمؤمنین نمی تواند در زمان حیات پیامبر، بر مردم ولایت داشته و فرمان (امر و نهی) براند، این واژه در جمله «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» به معنای اولویت نیست.(۳)

ابن تیمیه این مطلب را چنین توضیح می دهد: اگر مولا بودن امیرالمؤمنین به معنای اولویت مطلق و خلافت او باشد، جمله «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» به معنای «من كنت أولى به من نفسه فعلی أولى به من نفسه» خواهد بود و این معنا هرچند همیشه در حق پیامبر صادق است، اما در حق امیرالمؤمنین تنها پس از

رحلت پیامبر صادق خواهد بود، زیرا خلافت امیرالمؤمنین در این دوره آغاز خواهد شد؛ پس مولا بودن امیرالمؤمنین به مفهوم اولی بودن وی در حیات پیامبر منتفی است، ناگزیر واژه «مولا» در حدیث غدیر می باید به معنایی به کار رود که در زمان حیات پیامبر نیز صادق باشد.(۴)

۲-۲-۲- درستی پرسشگری

درستی پرسشگری (استفسار) و تقسیم نیز دلیل بر

ص: ۸۹

۱- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۶.

۲- منهاج السنه النبویه، ۷/۳۲۵.

۳- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۳.

۴- منهاج السنه النبویه، ۷/۳۲۴: «أما كونه أولى بهم من أنفسهم، فلا يثبت إلا من طرفه صلى الله عليه وآله و كونه أولى بكل مؤمن من نفسه، من خصائص نبوته و لو قدر أنه نصَّ على خليفه من بعده، لم يكن ذلك موجبا أن يكون أولى بكل مؤمن من نفسه، كما أنه لا يكون أزواجه أمهاتهم؛ و لو أريد هذا المعنى لقال: من كنت أولى به من نفسه، فعلی أولى به من نفسه و هذا لم يقله و لم ينقله أحد و معناه باطل قطعا، لأن كونه نبي صلى الله عليه وآله أولى بكل مؤمن من نفسه أمر ثابت في حياته و مماته و خلافه على لو قدر وجودها، لم تكن إلا بعد موته لم تكن في حياته، فلا يجوز أن يكون على خليفه في زمنه، فلا يكون حينئذ أولى بكل مؤمن من نفسه بل و لا يكون مولى أحد من المؤمنين إذا أريد به الخلافه».

مطلق نبودن اولویت است (۱)، زیرا می توان اولویت را به انواع مختلف تقسیم کرد، سپس پرسید که کدام نوع از اولویت مراد است.

فاضل الدین ابهری این مطلب را چنین توضیح می دهد:

اگر مسلم داریم که «مولى» به معنی «أولى» است، از چه معلوم که مراد از «أولى»، «اولی بالتصرف» است؟ بلکه می تواند بود که مراد اولویت باشد در امری از امور باشد، چنان که الله تعالی فرموده: «إِنَّ أَوْلَى

النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»، یعنی: به درستی که سزاوارترین مردمان به ابراهیم آن کسانی که متابعت او کرده اند؛ این اولویت به ابراهیم علیه السلام می تواند بود که از جهت اتباع یا از جهت قُرب یا از جهت اختصاص به او باشد، و «اولی بالتصرف» این جا مراد نیست؛ و صحت استفسار و صحت تقسیم دلیل است بر آن که مراد از «أولى» اولویت است در امری از امور، اما استفسار مثل آن که گویند: «علی در چه کار اولی

است به محمد، در نصرت یا محبت یا در تصرف در او؟» و اما تقسیم مثل آن که گویند: «علی در چه کار اولی است به محمد و این اولویت یا از جهت نصرت اوست یا از برای ضبط اموال او یا از حیثیت تصرف در او». (۲)

۳-۲-۲- بی ارتباطی با خلافت

اشاره

جمله «من كنت مولاة فعلی مولاة» در ادامه جمله

«ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» آمده و این جمله ناظر است به آیه کریمه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ

ص: ۹۰

۱-المواقف، ۳/۶۰۲ و ۶۱۷-۶۱۵.

۲- منهج الفضلین فی معرفه الائمه الکاملین، ص ۱۹۴.

مَسْطُورًا»^(۱) «پیامبر سزاوارتر است به مؤمنان از خودشان و همسران او مادران ایشان هستند و خویشان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته، اولی هستند، مگر این که بخواهید نسبت به دوستانان نیکی کنید، این حکم در کتاب خدا نوشته شده است».

این آیه در مقام بیان نفی نَسَب فرزند خوانده بوده، بر این نکته تأکید می‌ورزد که خویشاوندان نَسَبی بر سایر افراد مقدم هستند، هرچند ممکن است که غیر خویشاوندان مهربان تر هم باشند. روشن است که این مطلب هیچ ارتباطی با مسئله اولویت در تصرف ندارد تا قرینه‌ای باشد بر اولویت در تصرف در جملات حدیث ولایت^(۲).

از آن چه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که اگر «مولی» به معنای «اولی» هم باشد، نمی‌تواند به معنای «اولی به امامت» باشد، بلکه منظور از آن عبارت است از:

اولی به متابعت و قُرب

بر این اساس، معنای جمله «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» نظیر مفاد آیه کریمه «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ»

وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^(۳) بوده، معنای آن این می‌شود که امیرالمؤمنین اولی است به پیروی و نزدیکی از سایر افراد^(۴).

اولی به محبت

در این صورت، معنای حدیث این می‌شود: «یا معشر المؤمنین، إنکم تحبونى أكثر من أنفسکم؛ فمن یحببى، یحب علیا، اللهم أحب من أحبّه و عاد من عاداه»^(۵).

ص: ۹۱

۱- احزاب، ۳۳/۶.

۲- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۶.

۳- آل عمران، ۳/۶۸: «سزاوارترین مردمان به ابراهیم پیروان او هستند و این پیامبر و مؤمنان، و خداوند سرپرست مؤمنان است».

۴- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۰.

۵- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۶-۱۹۵.

بر این اساس، معنای حدیث این می شود که امیرالمؤمنین اولی و سزاوارتر است به احترام و بزرگداشت؛^(۱) شاهد بر این مدعا، سخنی است که از عمر در مقام دفاع از رفتار با احترام خود نسبت به امیرالمؤمنین در جوامع اهل سنت نقل کرده اند؛ «قیل لعمر: إنك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي، فقال: إنّه مولاي».^(۲)

شاید بتوان اسکافی را از جمله طرفداران این نظریه دانست، زیرا او برای مولا بودن سه راه مطرح می کند: ۱- طریق الولایه ۲- طریق الولاء فی العتق ۳- طریق السؤدد و الابانه فی الفضل؛ سپس با رد احتمال اول و دوم، مدعی است که حدیث غدیر ناظر به معنای سوم است، یعنی امیرالمؤمنین به واسطه فضایل و مناقب تقدم و سیادت بر همه دارد.^(۳)

پاسخ: در این که می توان اولویت را به نوعی خاص محدود دانست، تردیدی وجود ندارد، اما واضح است که محدود و مقید بودن، نیازمند قرینه لفظی یا غیر لفظی است.

در حدیث غدیر هیچ قرینه لفظی بر محدودیت اولویت وجود نداشته، بلکه عدم ذکر قرینه، حاکی از اطلاق اولویت است.

قرینه غیر لفظی نیز بر تقييد اولویت وجود ندارد، زیرا تطابق میان جمله شرط (من كنت مولاه) با جمله جزا (فعليّ مولاه) از برابری دامنه اولویت در هر دو جمله

ص: ۹۲

۱- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۱۹۶/۶-۱۹۵.

۲- فیض القدير، ۶/۲۸۲؛ شواهد التنزیل، ۱/۳۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۵؛ بشاره المصطفی لشيعه المرتضى، ص ۳۶۱، شماره ۴۵؛ لازم به یادآوری است ابن حجر همین سخن عمر و همچنین سخن وی را در مقام تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین، شاهی می داند بر این که مراد از اولویت، «اولی به محبت» است؛ الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۰.

۳- المعيار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمؤمنین، ص ۲۱۸.

حکایت دارد و تردیدی نیست که اولویت پیامبر به خصوص با ملاحظه جمله «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم» اولیتی مطلق و غیر مقید به نوعی خاص است، طبیعی است که اولویت امیرالمؤمنین نیز بر مردم، اولیتی تام و مطلق خواهد بود. (۱)

فاضل الدین ابهری این مطلب را چنین توضیح می دهد:

در جواب می گوییم: دلیل بر آن که مراد از «اولی» در حدیث: «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم»، «اولی بالتصرف» است، ضمیمه «من أنفسهم» است؛ و به قرینه «من أنفسهم» محقق شده که مراد از «اولی» در حدیث مذکور، «اولی بالتصرف» است، نه آن که مراد اولویت است در امری از امور، جهت آن که به نفس مردم از مردم اولی بودن، به غیر از اولی بالتصرف بودن، هیچ معنی ندارد. اما اگر قید «من أنفسهم» نبودی، استشهاد نمودن به آیه: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ»، و استدلال به صحت استفسار و صحت تقسیم درست بودی، و اگر نظم آیه چنین بودی: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ مِنْ نَفْسِهِ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»، مراد از

«اولی»، اولی بالتصرف بودی؛ و همچنین اگر گویند - مثلاً - محمد اولی به علی [است] من نفس علی، استفسار و تقسیم را صحت می نماید و مراد، اولی بالتصرف، می شود لاغیر. (۲)

توجه به این نکته نیز ضروری است که اولویت مطلق امیرالمؤمنین بر سایر افراد با وجود پیامبر نیز قابل جمع است، زیرا اولویت امیرالمؤمنین در طول اولویت پیامبر قرار دارد و نه در عرض آن؛ پس اولویت امیرالمؤمنین بر همه مردان و زنان

ص: ۹۳

۱- الشافی فی الامامه، ۲/۲۷۸-۲۷۷.

۲- منهج الفضلین فی معرفه الائمه الکاملین، ص ۱۹۵-۱۹۴.

مؤمن، مستلزم اولویت ایشان بر پیامبر گرامی اسلام نخواهد بود، همچنان که مستلزم اولویت هم زمان دو نفر بر مردم نیز نخواهد بود. (۱)

همچنین سکوت حاضران و عدم پرسش آن‌ها از دامنه اولویت، خود نشان دهنده این واقعیت است که برای ایشان حدود این اولویت مشخص بوده است و به همین علت، نه تنها صحت استفسار و تقسیم - آن گونه که ایجی ادعا می‌کند - دلیل بر معین نبودن دامنه اولویت نیست، بلکه عدم استفسار حاضران از مقصود پیامبر، از مشخص بودن دامنه این اولویت نزد ایشان حکایت دارد.

۳- ناهمبستگی اولویت با پیوستگی خلافت

اشاره

بر فرض که واژه «مولی» در حدیث ولایت به معنای «اولی» به کار رفته باشد و بر فرض که متعلق اولویت، امامت باشد، یعنی «علی اولی بالامامه»، باز نمی‌توان از جمله «من كنت مولاه فعليّ مولاه» این طور استنباط کرد که امیرالمؤمنین اولین خلیفه و جانشین پیامبر است، زیرا مفاد حدیث این خواهد بود که امیرالمؤمنین خلیفه پس از من است، اما از زمان آن سخنی به میان نیاورده است؛ در نتیجه، معنای حدیث این خواهد شد که امیرالمؤمنین خلیفه پس از من است، هرگاه مردم با وی بیعت کنند و روشن است که این مطلب منافاتی با خلافت ابوبکر، عمر و عثمان پیش از امیرالمؤمنین ندارد، چرا

که اجماع و اتفاق اصحاب از یک سو و پاره‌ای از روایات دلالت بر خلافت ابوبکر دارد. (۲)

تنها یک نکته باقی می‌ماند که اگر فرض کنیم امیرالمؤمنین افضل از سایر افراد باشد، این برتری علمی یا معنوی باعث نمی‌شود که خلافت سه خلیفه پیش از او باطل باشد، زیرا اهل سنت بر این مطلب اتفاق نظر دارند که امامت غیر برتر

ص: ۹۴

۱- ر.ک: کنز الفوائد، ص ۲۳۳.

۲- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۰.

پاسخ

جمله «من كنت مولاه فعليّ مولاه» مشتمل بر لفظ «مَنْ» است و این لفظ - به وضع لغوی - دلالت بر عموم دارد؛ بنابراین، حاکی از این مطلب است که هر کس رسول خدا مولای اوست، علی بن ابی طالب نیز مولای اوست (۲) و روشن است که اولویت بالقوه با این عمومیت قابل جمع نخواهد بود، زیرا لازمه آن این می شود که امیرالمؤمنین مولای سه خلیفه اول و همچنین مسلمانانی که در زمان آن ها از دنیا رفته اند نباشد و این خلاف سخن پیامبر است که بدون استثناء امیرالمؤمنین را مولای تمامی کسانی می داند که خود مولای آن هاست.

شاهد بر این مدعا، سخنی است که عمر در مقام تیریک به امیرالمؤمنین می گوید، زیرا از عبارت «کل مؤمن و مؤمنه» استفاده می کند و واژه «کل» دلالت بر شمول و استغراق دارد. (۳)

افزون بر این، از نگاه اهل سنت، هر کس مردم با او بیعت کنند، بر دیگران اولویت پیدا خواهد کرد؛ پس میان امیرالمؤمنین و سایر افراد از این نظر هیچ تفاوتی وجود ندارد. (۴)

ص: ۹۵

۱- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۱-۱۱۰.

۲- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۱۷-۱۶.

۳- المراجعات، ص ۲۰۸-۲۰۷.

۴- المراجعات، ص ۲۰۸.

اشاره

انکار ناپذیری حادثه غدیر از یک سو و تعارض آن با ماجرای سقیفه که منجر به خلافت ابوبکر شد از سوی دیگر، متکلمان، مفسران و محدثان سنی را بر آن داشت در پی معنایی برای سخنان پیامبر باشند تا ضمن پذیرش یک واقعیت تاریخی، مشروعیت حکومت سه خلیفه پس از پیامبر نیز آسیبی نبینند.

بر این اساس، چند تفسیر از ماجرای غدیر و معنای حدیث ولایت مطرح شده است که محور تمامی آن ها عدم دلالت بر اولویت و ولایت امیرالمؤمنین است.

تفسیر اول، تأکید بر دوستی امیرالمؤمنین

اشاره

از آن جا که یکی از معانی واژه «مولی» محبت و دوستی است، محدثان و متکلمان سنی بر این باورند که پیام ماجرای غدیر اعلان دوستی است.

اگر بخواهیم با توجه به این مطلب، جمله «من كنت مولاة فعلی مولاة» را معنا کنیم، دو احتمال قابل تصور است: هر کس من او را دوست دارم، علی نیز او را دوست دارد (من كنت أتولاه فعلی يتولاه)؛ هر کس من را دوست دارد، علی را نیز دوست دارد (من كان يتولاني، تولاه)

هرچند نحاس این دو احتمال را در ذیل آیه کریمه «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى

شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ»؛^(۱) مطرح کرده است^(۲)، اما تنها احتمال دوم مورد توجه متکلمان سنّی قرار گرفته است و آن‌ها کوشیده‌اند بر اساس آن، حدیث غدیر را معنا کنند.

از نظر بزرگان سنّی، پیامبر گرامی اسلام با گفتن جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه»، در صدد بیان این مطلب بوده است که مردم همان گونه که به پیامبر محبت می‌ورزند، می‌باید به امیرالمؤمنین نیز محبت ورزیده، او را دوست بدارند (من أحبني و تولاني فليحبه و لیتوله).^(۳)

۱- دلایل

اشاره

برای اثبات درستی این برداشت به سه نکته اشاره شده است:

۱-۱- لزوم گزینش معنای مورد اتفاق

ابن حجر در نقد استدلال به آیه «انمّا وئیکم الله مورسوه و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوة و هم راکعون»^(۴) برای اثبات

خلافت و امامت امیرالمؤمنین، درباره واژه «ولی» سخنی دارد که بی‌کم و کاست درباره «مولی» نیز صادق است.

او مدعی است که واژه «ولی» دارای چند معنای حقیقی است که نه امکان دارد در یک استعمال همه آن‌ها مراد باشد، چه به نحو اشتراک لفظی و چه به نحو اشتراک معنوی، و نه می‌توان یکی از آن معانی را بدون دلیل انتخاب کرد؛ به همین سبب باید از میان آن‌ها، معنایی را برگزید که یقین به درستی آن در جمله داشته باشیم و آن جز دوستی (حُب) معنای دیگری نیست، زیرا شیعه و سنّی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که می‌توان این معنا را اراده کرد، اما در صحت به کارگیری

ص: ۹۷

۱- دخان، ۴۴/۴۱.

۲- معانی القرآن، ۶/۴۱۰.

۳- ر.ک: لسان العرب، ۵/۴۰۷ به نقل از ابوالعباس؛ مجمع البحرین، ۴/۵۶۲.

۴- مائده، ۵۵/۵: «تنها خدا و رسولش و مؤمنان ولی شما هستند، آنان که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

سایر معانی میان آن‌ها اختلاف نظر است. (۱)

۲-۱- نیاز به صراحت گفتار در تعیین خلیفه

اگر هدف پیامبر گرامی اسلام از ماجرای غدیر چیزی غیر از محبت و دوستی، همچون ولایت و خلافت می‌بود، بایستی آن را با استفاده از الفاظ صریح، به روشنی بیان می‌کرد. (۲)

۳-۱- شواهد متنی

اشاره

شواهد متنی موجود در سخنان پیامبر به خوبی این مطلب را مورد تأکید قرار می‌دهند که مقصود حضرت از موالات امیرالمؤمنین، پرهیز از بغض و دشمنی با ایشان است، این شواهد عبارت‌اند از:

۱-۳-۱- موضوعات مطرح در آغاز حدیث

پیامبر پیش از آن که موضوع «من کنت مولاه فعلی مولاه» را بیان کند، ابتدا با طرح موضوع مرگ خود، سخن را آغاز می‌کند و در ادامه از اعتقاد و باور مردم نسبت به یگانگی خدا، رسالت خود، واقعیت داشتن بهشت و جهنم، حق بودن مرگ، تحقق قیامت و برانگیخته شدن مردگان سؤال می‌کند و پس از آن که اعلام می‌دارند که به همه این مسائل باور دارند، مسئله مولا بودن خدا و رسول را مطرح و سپس مولا بودن امیرالمؤمنین را مطرح می‌کند.

۲-۳-۱- دعاهای پیامبر

پیامبر پس از طرح مسئله مولا بودن امیرالمؤمنین، چند دعا بر زبان می‌آورد که هرچند مضمون آن‌ها بنا بر نقل‌های مختلف، گوناگون است، اما در یک مورد اتفاق نظر است که فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

واژه «وال» فعل امر است که از همان ریشه «ولی» بوده، به قرینه مقابله با فعل «عاد» به معنای دوستی و محبت است، زیرا نقطه مقابل دشمنی و عداوت، دوستی و محبت است. (۳)

۳-۳-۱- توجه به خاندان (اهل بیت)

اشاره

بنا بر آن چه طبرانی و دیگران به سند

-
- ١- الصواعق المحرقة على اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ١/١٠٧.
 - ٢- روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، ٦/١٩٥.
 - ٣- روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، ٦/١٩٥.

صحیح نقل کرده اند، پیامبر گرامی اسلام، پس از طرح موضوع «من كنت مولاه فعليّ

مولاه»، به بیان حوض کوثر و نسبت میان قرآن و خاندان خود (اهل بیت) می پردازد.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا - نَصَفَ عَمْرَ الْعَدِيِّ يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَ إِنِّي لِأُظَنَّ أَنِّي يَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ وَ إِنِّي مَسْئُولٌ وَ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ جَهَدْتَ وَ نَصَحْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا؛ فَقَالَ: أَلَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَ أَنَّ نَارَهُ حَقٌّ وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟ قَالُوا: بَلَى نَشْهَدُ بِذَلِكَ؛ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا - اللَّهُمَّ وَالْأَمْرَ مِنْ عَادَةٍ مَعَادَةٍ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضٌ أَعْرَضَ مِمَّا بَيْنَ بُصْرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ قَدْ حَانَ مِنْ فَضِّهِ وَ إِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا، الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبَبَ طَرَفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفَهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، لَا تَضَلُّوا وَ لَا تَبَدَّلُوا، وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنََّّهُمَا لَنْ يَنْقُضِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ (١) «ای مردم، خداوند دانای آگاه به من چنین خبر داده که هیچ پیامبری جز به اندازه نصف عمر پیامبر پیش از خود، عمر نمی کند و من چنین می پندارم که من را به مرگ فرا می خوانند و من باید بپذیرم. از من و شما در پیشگاه خداوند پرسش خواهد شد، شما چه خواهید گفت؟ گفتند: گواهی می دهیم که تو پیام الهی را رساندی،

ص: ۹۹

تلاش نمودی و خیرخواهی کردی؛ خدا تو را پاداش خیر دهد. پیامبر فرمود: آیا

گواهی نمی دهید که هیچ معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و جهنم خداوند و مرگ و برانگیختن پس از مرگ حق است و قیامت بی تردید خواهد آمد و خداوند آنان را که در قبر هستند، بر خواهد انگیزد؟ مردم گفتند: آری به این مطالب گواهی می دهیم؛ پیامبر فرمود: بار خدایا، گواه باش. در ادامه فرمود: ای مردم، خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان و من سزاوارترم به ایشان از خودشان، پس هر کس من مولای او هستم، این (علی) مولای اوست. بار خدایا ولی باش هر کس او را ولی خود قرار داده و دشمن بدار هر کس او را دشمن داشته. سپس فرمود: ای مردم، من پیشایش شما می روم و شما به من در حوض می رسید، حوضی که به فاصله بصره (در شام) تا صنعاء (در یمن) بزرگی دارد، در آن به تعداد ستارگان ظرف هایی از نقره است و من درباره دو شیء گران بها از شما خواهم پرسید، پس بنگرید که چگونه جانشین من در آن دو می شوید؟ شیء گران بهای بزرگ تر کتاب خداوند بلند مرتبه است که یک سوی آن به دست خداوند و سوی دیگرش در دست شماست، به آن دست آویزید تا گمراه و منحرف نشوید و دیگری عترت و خاندان من است، چرا که خدای دانای آگاه به من خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض به من برسند».

از مجموع این سه نکته که در حدیث طبرانی به آن ها اشاره رفته است، چنین بر می آید که منظور پیامبر گرامی اسلام، نوعی پاسخ عملی به بدخواهان و منتقدان امیرالمؤمنین بوده، یادآور می شود که مسلمانان همچنان که خدا و پیامبر او را دوست دارند، می باید خاندان پیامبر و به خصوص امیرالمؤمنین را نیز دوست

اشکال

لزوم دوستی و ابراز محبت به دیگران امری است که در متون دینی بر آن تأکید شده، صرف نظر از احادیث نبوی، برخی از آیات قرآنی نیز همچون «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، (۲) «مردان و زنان مؤمن یار و یاور یکدیگرند»، بر آن دلالت دارد؛ بنابراین، دیگر نیازی نیست تا پیامبر همین مطلب را در خلال یک رخداد مستقل بیان کند.

پاسخ

صاحب نظران سنی به این ایراد چنین پاسخ گفته اند که هرچند چنین است، اما نمی توان بیان لزوم محبت فردی خاص را به صورت ویژه با بیان یک قانون کلی که همه افراد را در بر می گیرد یکسان دانست. (۳)

و به عبارت دیگر، هرچند مؤمنان باید یکدیگر را دوست بدانند، اما این نوع خاص از دوستی را که بنا به دستور پیامبر نسبت به امیرالمؤمنین ابراز می کنیم، هیچ گاه نسبت به هر کس که بهره ای از ایمان دارد، روا نمی داریم. (۴)

۲- انگیزه ها

اشاره

اگر مقصود پیامبر از ماجرای غدیر و به خصوص جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» این باشد که مردم باید امیرالمؤمنین را همچون خود او دوست داشته باشند، این پرسش به وجود می آید که پیامبر چه انگیزه ای برای طرح این مسئله داشته است؟ متکلمان و مفسران سنی در توضیح انگیزه پیامبر از وجوب محبت امیرالمؤمنین، به سه نکته اشاره کرده اند:

۱-۲- ویژگی های شخصیتی امیرالمؤمنین

تردیدی نیست که امیرالمؤمنین از

ص: ۱۰۱

۱- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۸.

۲- توبه، ۹/۷۱.

٣- روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، ١٩٦/٦.

٤- تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل، ١/٤٥٦.

صفات و ویژگی های برجسته و ممتاز اخلاقی و رفتاری برخوردار بوده است که نمی توان در هیچ یک از صحابه پیامبر همه آن ها را در آن سطح پیدا کرد؛ همچنان که

خدمات تأثیر گذار آن حضرت به اسلام و پیامبر از همان آغازین روز نبوت، مطلبی است که موقعیت اجتماعی وی را از سایر صحابه برجسته تر می سازد.

طبیعی است برخوردار از چنین جایگاه فردی و اجتماعی، پیامبر را در واپسین روزهای زندگی خود وادار می سازد که ضمن توجه دادن مسلمانان به این نکته، به آنان گوشزد کند که باید امیرالمؤمنین را همچون خود او دوست بدارند. (۱)

۲-۲- رفتار امیرالمؤمنین در یمن

بنابر آن چه مورخان و محدثان شیعه و سنی نقل کرده اند، یکی از اقدامات پیامبر در گسترش اسلام، دعوت اهالی سرزمین یمن بوده است.

این ماجرا که با فرستادن معاذ بن جبل و خالد بن ولید به سرزمین یمن آغاز شده بود، در رمضان سال دهم هجری با اعزام امیرالمؤمنین به آن منطقه و پذیرش اسلام توسط قبیله حمدان به نتیجه رسید. (۲)

بریده و خالد که به اعتراف خودشان از امیرالمؤمنین کینه به دل داشتند، چگونگی تقسیم غنائم را بهانه کرده، پس از بازگشت، اعتراض خود را به پیامبر منتقل کردند که با پاسخ قاطع پیامبر مواجه شدند.

وجود این ماجرا که اندکی پیش از غدیر خم اتفاق افتاده، باعث شده است که برخی از متکلمان سنی ضمن برقراری ارتباط میان این دو ماجرا، چنین ادعا کنند که چون پیامبر با اعتراض تنی چند از اصحاب خود نسبت به عملکرد امیرالمؤمنین

ص: ۱۰۲

۱- فیض القدر، ۶/۲۸۲، شماره ۹۰۰۰: «خصه لمزید علمه و دقائق مستنبطاته و فهمه و حسن صیرته و صفاء سریره و کرم شیمته و رسوخ قدمه»؛ همچنین ر.ک: الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۲/۴۴۳-۴۴۲؛ شرح المواهب، ۷/۱۳؛ نفحات الازهار فی خلاصه عباقت الانوار، ۲/۲۸۲-۲۸۳.

۲- فروغ ابدیت، ۲/۸۲۶-۸۲۴.

مواجه شد، تصمیم گرفت در همایش عمومی و در پایان مراسم حج، ضمن تأیید عمل امیرالمؤمنین، به مردم یادآور شود همان گونه که به ایشان ابراز محبت

می کنند، باید به امیرالمؤمنین نیز محبت خود را نشان داده، از هر کار یا سخنی که نشانگر کینه و تنفر است، پرهیز کنند. (۱)

۳-۲- رفتار امیرالمؤمنین با خوارج

از جمله رخدادهای پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام و دوران خلافت امیرالمؤمنین، دو نبرد صفین و نهروان است.

در ماجرای صفین، برخی از لشکریان امیرالمؤمنین هنگامی که با قرآن های به سر نیزه رفته مواجه شدند، ضمن جلوگیری از آخرین اقدامات مالک اشتر برای پیروزی، امیرالمؤمنین را به پذیرش حکمیت ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص درباره سرانجام نبرد وادار کردند. اینان پس از آن که با نیرنگ عمرو بن عاص مواجه شدند، ضمن ابراز پشیمانی از رفتار خود، مدعی شدند که پذیرش حکمیت یک انسان معمولی همچون ابوموسی اشعری، کاری نادرست بوده که باید همه از جمله امیرالمؤمنین برای آن توبه کنند و چون امیرالمؤمنین حاضر به این کار نشد، با گناه کار و مرتد خواندن ایشان، جریانی را ایجاد کردند که در تاریخ به خوارج شهرت یافت.

برخی از نظریه پردازان سنی، مدعی شده اند که پیامبر چون می دانست در آینده گروهی از مسلمانان با بی مهری نسبت به امیرالمؤمنین رفتار خواهند کرد، پیش از آن، به ایشان یادآور می شود همچنان که من را دوست دارید، می باید امیرالمؤمنین را نیز دوست داشته باشید که در واقع نوعی تأیید ایمان باطنی و ظاهری ایشان است. (۲)

ص: ۱۰۳

۱- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۰۹؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ۶/۱۹۵.

۲- منهاج السنه النبویه، ۷/۳۲۴؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

به نظر نیاز به توضیح نیست که بیان این مطلب با استفاده از کلمات و جملات خاص، بستگی به نظر پیامبر دارد، هرچند بعید نیست بگوییم بیان این مطالب نزد

همگان و اشاره به لزوم اطاعت پیامبر، لطفی الهی است برای امیرالمؤمنین تا همگان متوجه ارزش محبت و موالات وی باشند. (۱)

۳- انتقادات

اشاره

این نظریه از جهات گوناگون قابل بررسی است:

۱-۳- ناهماهنگی با ساختار جمله

اگر بخواهیم یکی از معانی واژه «مولی» را در این جمله جایگزین کنیم، می باید این جایگزینی با حفظ ساختار جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» باشد؛ یعنی ضمن استفاده از کلمات «من»، «کنت» و «فعلی»، واژه جایگزین «مولی» را همچون جمله اصلی، با اضافه به ضمیر «ها» به کار ببریم.

بنابر این، با پذیرش این مطلب که یکی از معانی مترادف با واژه «مولی»، «مُحِب» است، در صورت جایگزینی، جمله پیشین به این گونه تغییر شکل می یابد: «من کنت مُحِبَه، فعلی مُحِبَه»، هر کس من دوستدار او هستم، علی نیز دوستدار اوست.

روشن است که چنین معنایی برای حدیث غدیر، با آن چه متکلمان سنی در صدد اثبات آن هستند، فاصله زیادی دارد، زیرا از نظر آنان، پیامبر می خواهد مردم را متوجه این نکته سازد که نباید به حرف های بدخواهان گوش دهند، بلکه باید همان گونه که پیامبر را دوست دارند، امیرالمؤمنین را نیز دوست داشته باشند. بنابر این، همان گونه که خود تصریح می کنند، معادل جمله پیامبر این است که بگوییم: «من کنت محبوبه، فعلی محبوبه» (۲) و حال آن که در هیچ یک از متون لغوی، تفسیری و ادبی، واژه «مولی» به معنای «محبوب» به کار نرفته و کسی هم احتمال آن را مطرح

ص: ۱۰۴

۱- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۷.

۲- باقلانی در همین راستا، ابتدا حدیث غدیر را چنین معنا می کند: «من کنت محبوبا عنده و ولّیا له علی ظاهری و باطنی، فعلی مولاه»، سپس در توضیح آن می نویسد: «أی: أنّ ولاؤه و محبته - من ظاهره و باطنه - واجب، كما أنّ ولائی و محبتی علی هذا السبیل واجب»، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

نکرده است.

بنابر این: تمام تلاش متکلمان سنی برای خارج کردن حدیث غدیر از بحث

ولایت و استناد به شواهد تاریخی تنها هنگامی صحیح است که به جای واژه «مولی» از کلمه «محبوب» استفاده کنیم، با آن که واژه «مولی» با کلمه «مُحِب» هم معنی است.

۲-۳- ناپیوستگی غدیر با ماجرای یمن

اشاره

اگر ماجرای اعتراض برخی از همراهان امیرالمؤمنین به نحوه تقسیم غنایم در یمن و انتقال خبر آن را به پیامبر بپذیریم، این ماجرا نمی تواند دلیلی برای این ادعا باشد که منظور پیامبر از حدیث ولایت در ماجرای غدیر، لزوم محبت امیرالمؤمنین است. در بررسی های انجام شده پیرامون ماجرای یمن چند پرسش اساسی مطرح است که یافتن پاسخ برای آنها، در ارزیابی کل ماجرا مؤثر خواهد بود. (۱)

این پرسش ها عبارت اند از:

دفعات اعزام سپاه

فرستادن نیرو به یمن چند بار اتفاق افتاده و در کدام دفعه امیرالمؤمنین ضمن حضور، سمت فرماندهی را داشته است؟ (۲)

زمان اعزام و بازگشت سپاه

آیا این ماجرا به طور قطع در رمضان سال دهم هجری

اتفاق افتاده است یا احتمال دیگری هم مطرح است؟ سپاه در چه زمانی بازگشته

ص: ۱۰۵

۱- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام، ص ۶۲۹-۶۳۲.

۲- از برخی متون تاریخی چنین به دست می آید که پیامبر گرامی اسلام، دو بار امیرالمؤمنین را به سرزمین یمن فرستاده است: یکی در سال هشتم هجری که پیامبر با شدت به اعتراض تعداد اندکی از سپاهیان در نحوه تقسیم غنایم، پاسخ داد؛ دیگری در سال دهم هجری که پیامبر با دست خود پرچم و عمامه برای امیرالمؤمنین بست و ایشان نیز پس از پایان مأموریت، در مراسم حج به پیامبر ملحق شدند بدون آن که هیچ اعتراضی وجود داشته باشد؛ ر.ک: المراجعات، ص ۲۰۴.

است؟ سپاه به مدینه بازگشته است یا به مکه؟(۱)

چگونگی ماجرا

آیا امیرالمؤمنین فرمانده سپاه بوده یا پس از نبرد به عنوان

نماینده پیامبر برای تقسیم غنائم یمن شده است؟ آیا اختلاف در نحوه تقسیم غنائم بوده یا در سهم خمس؟ آیا نیروهای اسلام همان جا اعتراض کردند یا خالد بن ولید در نامه ای به پیامبر، ضمن گزارش عملکرد امیرالمؤمنین، کوشید تا با نوعی بدگویی، شخصیت ایشان را به گمان خود زیر سؤال ببرد؟(۲)

تعداد معترضان

آیا اصلاً اعتراضی شده یا تنها خالد بن ولید نامه ای نوشته است؟ خالد به نمایندگی از چند نفر چنین نامه ای را نوشته است؟ اگر سپاه اعتراض داشتند، هنگام رسیدن به مدینه چگونه اعتراض خود را نشان دادند؟ آیا دلیلی وجود دارد که تعداد اعتراض کنندگان از چهار نفری که بریده گزارش کرده، بیشتر بوده است؟(۳)

صرف نظر از این پرسش ها، نقل کننده اصلی ماجرا، شخصی به نام بریده است که یا خود از جمله معترضان بوده است یا انتقال دهنده اعتراض دیگران به پیامبر است.

بریده در تمام روایاتی که به سندهای مختلف از او نقل شده است، جمله ای را با اندک اختلاف از پیامبر نقل می کند. بنا بر نقل بریده، پیامبر ضمن رد اعتراض برخی

ص: ۱۰۶

۱- ابن سعد ضمن بیان این مطلب که سریه علی بن ابی طالب به یمن دو بار رُخ داده که آخرین آن در رمضان سال دهم هجری بوده است، تصریح می کند که امیرالمؤمنین پس از تقسیم غنائم، به منظور شرکت در مراسم حج به مکه آمد؛ الطبقات الکبری، ۱۶۹-۲/۱۷۰.

۲- برای اطلاع بیشتر، ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام، ص ۶۲۹-۶۳۲.

۳- عمران بن حصین تصریح می کند تنها چهار نفر از سپاهیان به عملکرد امیرالمؤمنین اعتراض داشتند، اما بقیه افراد پس از ملاقات با پیامبر و عرض سلام به ایشان به دنبال کار خود رفتند؛ ر.ک: نسائی، السنن الکبری، ۵/۱۳۲، شماره ۸۴۷۴؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص ۹۸-۹۷.

از افراد، خطاب به او می فرمایند:

- «ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قلت: بلى يا رسول الله، قال: من كنت مولاه فعليّ مولا»^(۱)

این عبارت که در روایات معتبر و با سند صحیح نقل شده است،^(۲) دقیقا همان عبارت حدیث غدیر است. بنابر این، چه پیامبر این جمله را دو بار فرموده باشد و چه یک بار، این جمله یک معنا بیشتر ندارد. اما معنای آن چیست؟

معنای این جمله هرچه باشد، باید یک نکته در آن لحاظ شود که پیامبر گرامی اسلام مولا بودن امیرالمؤمنین را بر هر کس که پیامبر مولای اوست، با اولویت خود بر مؤمنان پیوند زده است.

مهم ترین پرسش آن است که اگر میان این دو مطلب هیچ ارتباطی نبوده است، چرا پیامبر آن ها را به هم پیوند زده، لازمه قبول اولویت خود بر مسلمانان را، مولا بودن امیرالمؤمنین می داند؟ و اگر میان این دو جمله نوعی پیوند برقرار است، آیا می توان میان اولویت رسول گرامی اسلام بر مؤمنان و مولا- بودن پیامبر و امیر المؤمنین به معنای لزوم محبت آنها ارتباطی پیدا کرد؟

- «من كنت مولاه فعليّ (فإنّ عليّا) مولا»^(۳)

این عبارت، همان عبارت حدیث غدیر است با این تفاوت که مسئله اولویت

ص: ۱۰۷

۱- احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ص ۱۴؛ مسند احمد، ۵/۳۴۷؛ نسائی، السنن الكبرى، ۵/۴۵، شماره ۸۱۴۵ و ۵/۱۳۰، شماره ۸۴۶۷؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص ۹۵-۹۴؛ كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، ۱۳/۱۳۴، شماره ۳۶۴۲۲؛ الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ۵/۱۸۲؛ فتح القدير، ۴/۲۶۳-۲۶۲؛ تاريخ مدينة دمشق، ۴۲/۱۸۷؛ البدايه و النهايه، ۷/۳۷۹؛ خوارزمي، المناقب، ص ۱۳۴، شماره ۱۵۰.

۲- ر.ك: المستدرک على الصحيحين، ۳/۱۱۰؛ البدايه و النهايه، ۵/۲۲۸.

۳- نسائی، السنن الكبرى، ۵/۱۳۰، شماره ۸۴۶۶؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص ۹۴؛ المصنف، ۱۱/۲۲۵، شماره ۲۰۳۸۸.

پیامبر بر مؤمنان در آن مطرح نشده است؛ بنابراین این، اگر به فرض محال معنای آن لزوم دوستی امیرالمؤمنین باشد، نمی تواند در حدیث غدیر هم همین معنا را داشته باشد، زیرا در حدیث غدیر ابتدا بحث اولویت پیامبر بر مؤمنان مطرح شده است.

افزون بر این، در همین ماجرا هم معنای جمله «من كنت مولاة فعلی مولاة»، لزوم دوستی امیرالمؤمنین نیست، زیرا این جمله در روایاتی آمده که فقط موضوع اعتراض برخی از اصحاب را نقل کرده اند، اما در روایاتی که راوی (بریده) بحث

بغض و دشمنی خود را نسبت به امیرالمؤمنین بیان می کند، پیامبر به گونه دیگری پاسخ می دهد بدون آن که به مسئله مولی بودن امیرالمؤمنین اشاره کند.

به عنوان مثال در یک روایت آمده است: «قال: و كنت أبغض علیا، فقال: یا بریده، أتبغض علیا؟ فقلت: نعم، قال: لا تبغضه و أحبه، فإن له فی الخمس أكثر من ذلك» (۱) و در روایتی دیگر ماجرا از زبان بریده چنین نقل شده است: «قال: أبغضت علیا بغضا لم أبغضه أحدا، قال: و أحببت رجلاً من قریش لم أحبه إلا علی بغضه علیا، قال: ... قال: أتبغض علیا؟ قال: قلت نعم، قال: فلا تبغضه و إن كنت تحبه فازدد له حبا» (۲).

این تفاوت در پاسخ به خوبی گویای این مطلب است که پیامبر آن جا که می خواهد لزوم محبت امیرالمؤمنین را یادآور شود از کلماتی استفاده می کند که آن ها را هنگام بیان جایگاه اجتماعی امیرالمؤمنین به کار نمی برد.

به عبارت دیگر، مخالفت با تصمیم امیرالمؤمنین در نحوه تقسیم غنائم در دو حوزه قابل بررسی است:

حوزه فردی

عده ای از مسلمانان که تعداد آن ها بنا بر گزارش مورخان سنی به

ص: ۱۰۸

۱- مسند احمد، ۵/۳۵۹؛ صحیح بخاری، ۵/۱۱۰؛ بیهقی، السنن الکبری، ۶/۳۴۲.

۲- البدایه و النهایه، ۷/۳۸۰.

چهار نفر می رسد، به واسطه کینه توزی و غرض های شخصی، با بهانه کردن نحوه تقسیم غنایم که بر اساس اعتراف خودشان با معیاری خاص انجام شده است، قصد توهین و انتقام جویی داشتند که پیامبر با ناراحتی به آن ها یادآور می شود که باید امیرالمؤمنین را دوست بدارند.

حوزه اجتماعی

مسئله مخالفت با تقسیم غنایم از نظر اجتماعی نیز قابل بررسی است، زیرا بنا بر روایات موجود، امیرالمؤمنین در ماجرای یمن یا فرمانده سپاه اسلام است یا نماینده پیامبر برای تقسیم غنایم. در هر دو صورت، اگر قرار باشد

سربازان عملکرد فرمانده خود را زیر سؤال ببرند و به تصمیم های او پای بند نباشند، نه تنها باعث تزلزل سپاه خواهد شد، بلکه نوعی اعتراض به انتخاب پیامبر هم خواهد بود؛ به همین سبب، پیامبر دیگر مسئله لزوم دوستی امیرالمؤمنین را مطرح نکرده، ضمن دفاع از انتخاب خود، بیان می دارد همان نسبتی که پیامبر با مردم دارد، امیرالمؤمنین نیز به واسطه آن که جانشین پیامبر است، همان نسبت را با مردم دارد. بنابراین، همان گونه که تصمیم های پیامبر به عنوان زمام دار جامعه، برای مردم لازم الاجراء است، تصمیم های امیرالمؤمنین نیز چنین است و مردم باید روحیه فرمان برداری را در هر دو حالت از فرمانده خود حفظ کنند.

دقت در تفاوت میان دو علت فردی و اجتماعی به خوبی روشن می سازد که برای طرح مسئله نخست، تنها تذکر فردی کافی است و نیازی هم به بیان عمومی آن نیست، چون اعتراض چند نفر از یک سپاه چند صد نفری، آن هم از افرادی همچون خالد بن ولید، مسئله همه مردم نیست و به همین سبب، هیچ مورخ یا محدث سنی نقل نکرده که پیامبر مسئله محبت امیرالمؤمنین را در یک نشست عمومی مطرح کرده است؛ اما مسأله دوم به لحاظ ماهیت سیاسی و اجتماعی آن، می تواند در یک جمع چند هزار نفری مطرح شود، چه مدعی شویم پیامبر به فاصله چند روز جمله «من كنت مولاه فعلي مولاه» را دوبار فرموده باشد، یک بار برای

بُریده و یک بار در جمع مسلمانان پس از بازگشت از حج و چه یک بار فرموده باشد و نقل بُریده تنها گزارشی کوتاه از آن ماجرا باشد.

- «لا تفتح فی علیّ فإِنَّهُ مِنِّي و أنا منه و هو ولیکم بعدی» (۱)

گواه بر آن چه گذشت، جمله دیگری است که محدثان سنّی از زبان بُریده در ماجرای یمن نقل کرده اند. بر اساس این نقل، پیامبر گرامی اسلام ضمن ابراز مخالفت خود با بدگویی از امیرالمؤمنین، ابتدا با بیان این که «او از من است و من از او هستم» جایگاه و نسبت امیرالمؤمنین را به خود بیان کرده، سپس بر این نکته تأکید می کند که او ولیّ شما پس از من است.

این جمله به خوبی نشان می دهد که پیامبر ضمن تفاوت گذاشتن میان دو حوزه فردی و اجتماعی، آن گاه که اعتراض به امیرالمؤمنین از حد بغض و کینه شخصی خارج و به حریم اجتماعی وارد می شود، دیگر به موضوع محبت به امیرالمؤمنین اکتفا نمی کنند و مسئله ولایت ایشان را نیز مطرح سازند.

محدثان سنّی هرچند این نقل را در متون خود آورده اند و اعتراف می کنند که از نظر سندی هم معتبر است، اما چون وجود قید «من بعدی» در این نقل، کار را برای آن ها مشکل می سازد، با طرح یک تردید جالب، می کوشند اعتبار این نقل را زیر سؤال ببرند. (۲)

در سند این روایات، اجلح کنندی قرار دارد. اجلح کنندی که نام وی یحیی بن عبد الله، ابو حَجَّیْهِ الکنندی الکوفی است، در سال ۱۴۰ یا ۱۴۵ از دنیا رفته است. (۳)

ص: ۱۱۰

-
- ۱- مسند احمد، ۵/۳۵۶؛ نهج الایمان، ص ۴۸۳-۴۸۲؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۲۸-۱۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۱۹۰.
 - ۲- البدایه و النهایه، ۷/۳۸۰؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۹/۱۲۸.
 - ۳- التاريخ الكبير، ۲/۶۸، شماره ۱۷۱۱؛ الكامل فی ضعفاء الرجال، ۷/۱۹۵؛ تاریخ اسماء الثقات ممن نقل عنهم العلم، ص ۲۶۲، شماره ۱۶۱۰؛ ابن خلیفه، الطبقات، ص ۲۸۲؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۲/۲۷۹.

در متون رجالی - حدیثی اهل سنت، درباره اجلح کندی چنین اظهار نظر شده است: «اسوأ حالاً منه (من مجالد)»، «تابعی ثقہ»، «ثقہ»، «جائز الحدیث و لیس بالقوی فی عداد الشیوخ»، «روی عن الشعبي أحادیث مضطربه لا يتابع علیها»، «روی غیر حدیث منکر»، «روی له الأربعة»، «صالح»، «صدوق»، «صدوق شیعئ»، «صدوق شیعئ جلد»، «ضعیف لیس بذاک و کان له رأئ سوء»، «ضعیف و هو صدوق»، «فی نفسی منه»، «کان لا یدری ما یقول، یجعل أبا سفیان، أبا الزبیر و یقلّب

الأسامی»، «لا یحتج بحدیثه»، «له أحادیث صالحه، یروی عنه الکوفیون و غیرهم و لم أجد له حدیثاً منکراً مجاوزاً للحد، لا اسناداً و لا متناً إلا أنه یعدّ فی شیعه الکوفه،

و هو عندی مستقیم الحدیث، صدوق»، «لیس بالقوی و کان مسرفاً فی التشیع»، «لیس بقوی»، «لیس بقوی»، کان کثیر الخطاء، مضطرب الحدیث، صدوق»، «لیس به بأس»، «لین لیس بالقوی، یکتب حدیثه و لا یحتج به»، «مفتراً»، «منکر الحدیث، و حبه واه فی الحدیث، غالٍ فی التشیع» (۱).

همچنان که برخی از محققان سنّی یادآور شده اند، منشأ اعتراض به این راوی و روایاتش، مذهب او بوده است. آن ها ضمن اعتراف به قابل اعتماد و راستگو بودن

ص: ۱۱۱

۱- المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، ۱/۱۷۵؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ۱/۴۲۷-۴۲۶؛ ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل، ۸/۷؛ القول المسدد فی الذب عن المسند للامام احمد، ص ۶۴؛ تاریخ ابن معین بروایه الدوری، ۱/۱۹۸، شماره ۱۲۷۶؛ تقریب التهذیب، ۱/۴۷۷؛ تهذیب التهذیب، ۱/۱۶۶-۱۶۵؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۲/۲۷۸-۲۷۶؛ الجرح و التعدیل، ۹/۱۶۴، شماره ۶۷۷ و ۲/۳۴۷، شماره ۱۳۱۷؛ الانساب، ۵/۱۰۵؛ معرفه الثقات، ۱/۲۱۲، شماره ۴۸؛ عون المعبود شرح سنن ابی داود، ۱۴/۸۲ و ۶/۲۵۷ و ۱۱/۹؛ فیض القدیر، ۴/۴۷۱ و ۵/۶۳۸؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۱۳/۱۶۵، شماره ۳۶۵۰۰ و ۱۳/۱۱۴، شماره ۳۶۳۷۲؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۱/۷۹-۷۸، شماره ۲۷۴ و ۴/۳۸۹-۳۸۸، شماره ۹۵۵۸؛ نسائی، السنن الکبری، ۶/۱۵۸.

وی، شیعه بودنش را مانعی از قبول روایاتش دانسته اند^(۱) و روشن است که ملائک در پذیرش یک روایت راستگو بودن راوی آن است، بدون آن که مذهب وی در این مسئله نقشی داشته باشد.^(۲)

شایان ذکر است که ابن حجر در بررسی ماجرای غدیر خم، مدعی است هدف پیامبر از گفتن آن جملات بیان لزوم محبت امیرالمؤمنین است و شاهد آن ماجرای یمن به روایت بُریده است. وی سپس این عبارت را نقل می کند: «لاتقع یا بریده فی علیّ، فإن علیا منّی و أنا منه و هو ولیکم بعدی»، اما مدعی می شود که چون در سند

آن فردی بنام اجلح که شیعه است قرار دارد، روایتش اعتبار ندارد.

اما از آن جا که انکار صحت روایت به این روش با مبانی رجالی سازگار نیست، مدعی می شود که بر فرض صحت روایت، بُریده سخن پیامبر را به سلیقه و نظر خود نقل به معنا کرده، از عبارت «ولیکم بعدی» استفاده کرده است.

اما چون چنین ادعایی هم راه به جایی نمی برد، مدعی می شود که بر فرض بُریده کلمات و عبارت پیامبر را هم بدون هر گونه اعمال نظر نقل کرده باشد، باید آن را توجیه کنیم و بگوییم که منظور پیامبر نوعی خاص از ولایت بوده است نه ولایت به معنای حکومت. روشن است که چنین توجیهی نیز فاقد دلیل است. از این رو، سخن نهایی خود را چنین بیان می کند: چون اجماع و اتفاق داریم بر حق و درست بودن ولایت ابوبکر و مفاد و مدلول اجماع یقین آور، اما مفاد خبر واحد، ظنی و گمان آور است و بین قطعی و ظنی هیچ گاه تعارض واقع نمی شود، دست از سخن پیامبر بر می داریم.^(۳)

همچنان که پس از این نیز به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت، واقعیت

ص: ۱۱۲

۱- ر.ک: تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۲/۲۷۹.

۲- القول المسدد فی الذب عن المسند للإمام احمد، ص ۶۴؛ تناقضات الالبانی الواضحات، ۲/۲۴۸.

۳- الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ۱/۱۱۰-۱۰۹.

همین است که این حجر بدان اشاره کرده است، زیرا متکلمان و محدثان سنّی با دو واقعیت مواجه هستند: ماجرای غدیر خم و تعیین امیرالمؤمنین به عنوان جانشین پیامبر از یک سو و انتخاب ابوبکر در سقیفه بنی ساعده توسط گروه اندکی از مردم، از سوی دیگر.

از آن جا که این دو ماجرا در تناقض با هم هستند و تردید در خلافت ابوبکر یعنی زیر سؤال بردن همه چیز، بنابر این، می‌کوشند غدیر را به گونه‌ای توجیه و تأویل کنند تا خدشه‌ای به انتخاب ابوبکر وارد نشود. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که تلاش این عده برای فهم تاریخ نیست، بلکه قصدشان آن است تا عمل انجام

شده‌ای را درست جلوه دهند، هرچند قرار باشد از مسلم‌ترین رخدادهای تاریخی چشم‌پوشی کنیم.

- «من كنت مولاه فعليّ وليه» (۱)

بر فرض که اشکال گروهی از عالمان سنّی در سند روایت گذشته وارد باشد و بپذیریم که قید «من بعدی» در متن حدیث وجود ندارد، جایگزینی واژه «ولی» به جای «مولی» در ماجرای یمن به نقل بریده در برخی از روایات مسلم است و همین جایگزینی، گواه درستی مطلب گذشته خواهد بود که منظور پیامبر در پاسخ خود به بریده، مسئله لزوم محبت امیرالمؤمنین نبوده است.

جای تردید نیست که اگر قید «من بعدی» وجود داشته باشد، دلالت آن بر ولایت امیرالمؤمنین روشن تر است، اما نبود آن هم نمی‌تواند خللی به این استدلال وارد سازد، زیرا مهم برای ما مفهوم واژه «مولی» است. بنابر این، این ادعا که ماجرای یمن به طریق‌های متعدد نقل شده است و در آن‌ها کلمه «بعدی» وجود ندارد، پس استدلال شیعه مبنی بر خلافت امیرالمؤمنین بعد از رسول خدا، باطل

ص: ۱۱۳

خواهد بود،^(۱) ادعایی نادرست است، زیرا بود یا نبود قید «من بعدی» آسیبی به این استدلال نمی زند، افزون بر این که استدلال متکلمان شیعه مبتنی بر ماجرای غدیر خم است نه پاسخ پیامبر در ماجرای یمن، هرچند که این سخنان نیز بخصوص با نقل های متفاوتی که دارد، مؤید همان فهم است.

از مجموع آن چه گذشت به خوبی روشن می شود که اعتراض تعداد انگشت شماری از افراد در چگونگی تقسیم غنائم که به تصریح راوی آن ناشی از غرض ورزی و کینه توزی های شخصی آن ها بود، نمی تواند توجیه گر ستایش پیامبر از امیرالمؤمنین با چنان الفاظی بر فراز منبر و در مقابل ده ها هزار نفر مسلمان آن هم در

بازگشت از مراسم حج باشد.^(۲)

۳-۳- ناپیوستگی غدیر با ماجرای خوارج

به نظر می رسد طرح این احتمال که پیامبر به دلیل اطلاع از جریان حکمیت در جنگ صفین و شکل گیری خوارج و تبدیل آن به گروه نواصب، کوشیده است با اقدامی پیشگیرانه موضوع محبت و دوستی امیرالمؤمنین را مطرح کند، چندان جدی نباشد. و به همین سبب این موضوع در میان متفکران سنی نیز طرفدار فراوانی پیدا نکرد.

به گواهی تاریخ، امیرالمؤمنین در نبرد با معاویه تا آستانه پیروزی پیش می روند که با نیرنگ عمرو بن عاص و به نیزه رفتن پاره های قرآن مواجه می شوند. برخی از سپاهیان حضرت با دیدن این صحنه دست از نبرد کشیده، جلوی پیروزی قطعی خود را گرفتند.

با توقف جنگ، قرار به مذاکره شد که همان افراد با اصرار فراوان، ابوموسی اشعری را برگزیدند، هرچند که پیشنهاد امیرالمؤمنین، مالک اشتر بود. به هر حال،

ص: ۱۱۴

۱- تحفه الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ۱۰/۱۴۷.

۲- المراجعات، ص ۲۰۵.

در مذاکره میان ابوموسی و عمرو بن عاص، ابوموسی فریب خورد و امیرالمؤمنین را از خلافت عزل کرد، موضوعی که اساساً هیچ ارتباطی با مسئله جنگ نداشت؛ اما در مقابل، عمرو عاص با زیرکی، ضمن تأیید کار ابوموسی، معاویه را به عنوان خلیفه تعیین کرد.

سپاهیان امیرالمؤمنین، هنگامی که دریافتند فریب خورده اند، ضمن ابراز پشیمانی و توبه، از امیرالمؤمنین نیز خواستند که به علت انتخاب ابوموسی و راضی شدن به حکمیت، توبه کند که حضرت نپذیرفت و اعلام داشت که رضایت به حکمیت و انتخاب ابوموسی، را خود آنان بر ایشان تحمیل کرده اند.

این گروه که از جواب حضرت راضی نبودند، بهانه می آوردند که امیرالمؤمنین

مرتکب گناه کبیره شده است و چون توبه نمی کند، باید کشته شود؛ از این جا بود که خوارج شکل گرفتند و در ماجرای نهروان با حضرت به جنگ برخاسته، با تحمل شکستی سنگین تا سال ها از صحنه تاریخ اسلام محو شدند.

حال سؤال این جاست که آیا امیرالمؤمنین در ماجرای صفین و نهروان بر حق بوده است یا نه؟ اگر امیرالمؤمنین بر حق بوده است، پس معاویه و وابستگان آن ها همچون عمرو بن عاص راه باطل را پیموده اند، زیرا بر خلیفه رسول خدا شوریده و با پاره پاره کردن قرآن، شانه از قبول حق خالی کرده اند؛ در این صورت، پیامبر با اطلاع از آینده، باید مردم را بر اطاعت از حضرت ملزم کند تا مردم به بی راهه نرفته،

به ستیز با حق برنخیزند نه آن که فقط او را دوست بدارند.

اما اگر امیرالمؤمنین راه باطل پیموده و در آن ماجرا مقصر است، دیگر چرا باید مردم ایشان را دوست بدارند، زیرا یقین دارند گناهکار است؟

۴-۳- پیوستگی ولایت با محبت خاندان

طرح بحث خاندان پیامبر (اهل البیت) نه تنها ماجرای غدیر را از مسیر ولایت و خلافت خارج نمی سازد، بلکه بر درستی آن تأکید می ورزد؛

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فرطكم و إنكم واردون علي الحوض، حوض أعرض ممّا بين بصرى إلى صنعاء، فيه عدد النجوم قدحان من فضّه و إِنِّي سائلكم حين تردون علي عن الثقلين، فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثقل الأكبر كتاب الله عزّوجلّ سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فاستمسكوا به، لا تزلّوا و لا تبدّلوا، و عترتي أهل بيتي فإنّه قد تبأني اللطيف الخبير أنّهما لن ينقضيا حتّى يردا علي الحوض، (١) «ای مردم، من پیشایش شما می روم و شما به من در حوض می رسید، حوضی که وسیع تر است از فاصله بصرا (در شام) تا صنعا (در یمن)،

در آن به تعداد ستارگان، ظرف هایی از نقره است و هنگامی که به من رسید، درباره دو شیء گران بها از شما خواهم پرسید، پس بنگرید که چگونه جانشین من در آن دو می شوید؟ شیء گران بهای بزرگتر کتاب خداوند بلند مرتبه است که یک سوی آن به دست خداوند و سوی دیگرش در دست شماست، به آن دست آویزید تا گمراه و منحرف نشوید و دیگری عترت و خاندان من است، زیرا خدای دانای آگاه به من خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض به من برسند».

این حدیث به خوبی بر این مطلب دلالت دارد که قرآن و خاندان پیامبر دو رکن اسلام نیز به شمار می آیند که همیشه همراه هم هستند و جدا ناپذیری آن ها از یکدیگر تا قیامت بیانگر این واقعیت است که زمین هیچ گاه خالی از امام که همتای قرآن است نخواهد شد. (٢)

٥-٣- پیوستگی معنایی ولایت با موالات

به نظر نمی رسد دعای «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» نیز نشانی بر عدم دلالت

ص: ١١٦

١- المعجم الكبير، ٣/١٨٠، شماره ٣٠٥٢.

٢- المراجعات، ص ٢٠٥.

حدیث غدیر بر ولایت و خلافت امیرالمؤمنین باشد، زیرا:

کلمه «وال» فعل امر از مصدر «موالات» است و در متون لغوی برای «موالات» این معانی ذکر شده است: ۱- مولى گزیدن (اتخاذ المولى) (۱) ۲- کسی که زمام داری

گروهی را بر عهده دارد (من والى القوم) (۲) ۳- دشمن نبودن (ضد المعاداة) (۳) ۴-

دو نفر با یکدیگر اختلاف داشته باشند و نفر سومى برای سازش دادن آن ها وارد شود در حالی که به یکی از آن دو نفر تمایل داشته باشد، پس به او ابراز محبت

می کند (أن یتشاجر اثنان فیدخل ثالث بینهما للصلح و یكون له فى احدهما هوى، فیوالیه او یحابیه) (۴) ۵- به او مهر ورزید (والى فلان فلانا، إذا أحبته) (۵) ۶- او را از دیگران جدا کرده، مشخص نمود (عزلها عن بعض و میزها). (۶)

دقت در این معانی این نکته را روشن می سازد که «موالات» در اصل به معنای «پی در پی آمدن اشیاء یا افعال است» (۷) و به همین سبب به جدا سازی کودک از مادر در حیوانات (عزلها عن بعض و میزها) موالات می گویند، زیرا کودک با ناله فراوان به دنبال مادرش می گردد؛ (۸) همچنان که به دوست داشتن نیز «موالات» می گویند، چرا که انسان در پی کسی است که او را دوست دارد. روشن است که هرگاه انسان کسی را سرپرست، ولی و زمام دار خود قرار داد، با اطاعت و فرمان برداری از او، نسبت به وی موالات دارد (به نوعی لازم و ملزوم، غایت و سبب تعریف می شود).

ص: ۱۱۷

۱- العین، ۸/۳۶۵.

۲- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸.

۳- الصحاح، ۶/۲۵۳۰؛ لسان العرب، ۱۵/۴۱۱.

۴- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۴۰۱.

۵- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

۶- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

۷- لسان العرب، ۱۵/۴۱۲: «والی بین الأمر موالاه و ولاء: تابع»؛ العین، ۸/۳۶۵: «أن یوالی بین رمیتین أو فعلین فی الأشیاء کلها».

۸- لسان العرب، ۸/۱۰۶: «والینا الفصلان عن امهاتها فتوالت، أى فصلناها عنها عند تمام الحول و یشتد علیها الموالاه و یکثر حنینها فی إثر امهاتها».

جالب است که واژه «معادات» در زبان عربی نیز به «موالات» و «متابعت» معنا شده است، زیرا لازمه دشمنی، تعقیب و در پی دشمن رفتن است. (۱)

نتیجه آن که به هر دوستی و دشمنی در زبان عربی موالات و معادات گفته نمی شود و به همین سبب در حدیث غدیر بحث موالات، معادات، محبت و بغض به طور مستقل ذکر شده است. (۲)

از سوی دیگر، اگر «مولى برگزیدن» نیز از جمله معانی موالات است، در این صورت، معنای جمله «اللهم وال من والاه» این خواهد بود: «بار خدایا، ولی بدار هر که او را ولی می دارد»، «مولى باش برای هر که او را مولى می دارد» و روشن است که خدای تعالی تنها مولى و ولی مؤمنان است، «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ -مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»، (۳) «این برای آن است که خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران سرپرستی ندارند؛ «اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ الطَّاغُوتِ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»، (۴) «خداوند ولی مؤمنان است، ایشان را از تاریکی ها به سوی نور خارج می کند، طاغوت ها، سرپرستان کافران هستند که ایشان را از نور به سوی تاریکی می کشاند،

ایشان دوزخیانی هستند که در آن جا جاودانه خواهند بود».

بنابر این، مراد از موالات در دعای پیامبر نیز ولایت است نه محبت، چرا که افزون بر قابلیت معنایی واژه «موالات»، استفاده از واژه «مَنْ» که متضمن عمومیت است، حاکی از نوعی فراخوان همگانی در موالات و مساعدت امیرالمؤمنین بوده

ص: ۱۱۸

۱- لسان العرب، ۸/۱۰۶: «عادی الناس بین صیدین و بین رجلین، إذا طعنهما طعنیتین متوالیتین، و العداء بالكسر و المعاداه: الموالاه و المتابعه بین الاثنین یصرع احدهما علی إثر الآخر فی طلق واحد؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۰/۲۳۸: «المعاداه: الموالاه و المتابعه».

۲- رازی، لوامع البینات، ص ۳۶۳: «الموالاه عباره عن اراده الكرامه و المعاداه عباره عن اراده الالهانه».

۳- محمد، ۳۷/۱۱.

۴- بقره، ۲/۲۵۷.

که بدین ترتیب معنا را از دوستی فراتر برده و بر ولایت دلالت می کند که چون محدود به هیچ حد و مقید به هیچ قیدی نیست، می تواند بیان گر عصمت آن حضرت نیز باشد. (۱)

در نتیجه، ترجمه جمله «اللهم وال من والاه» به «أحب من أحبه و انصر من نصره» (۲) نمی تواند درست باشد و دیگر نیازی نیست که بگوییم: بر فرض که وال به معنای محبت باشد، مولی به معنای ولایت است؛ (۳) همچنان که اختصاص دادن

معنای «موالات» به «ضد المعاداه» و برابر دانستن آن با «محاربه» و «مخادعه» نیز سخنی بدون دلیل است. (۴)

از آن چه گذشت به خوبی روشن می شود که پاسخ فاضل الدین ابهری به اشکال قاضی عضد ایجی درست نیست؛ وی در این باره می نویسد:

قاضی عضد در مواقف گفته: «مولی» در این حدیث به معنی «ناصر» است به دلیل آخر حدیث: اللهم وال من والاه؛ در جواب می گوئیم: اول حدیث که «ألسن اولی بالمؤمنین» و مقدمه و تمهید کلام است، دلالت می کند بر آن که «مولی» به معنی «اولی بالتصرف» است، و در آخر حدیث «اللهم وال من والاه» به معنی «أحب من أحبه» است، به قرینه

ص: ۱۱۹

۱- امام شناسی، ۷/۲۷۸.

۲- لسان العرب، ۱۵/۴۰۸.

۳- امام شناسی، ۷/۲۷۹.

۴- منهاج السنه النبویه، ۷/۳۲۲: «الموالاه ضد المعاداه و هی تثبت من الطرفين و إن كان أحد المتوالیین أعظم قدرا و ولایته احسان و تفضل و ولایه الآخر طاعه و عباده كما أن الله یحب المؤمنین و المؤمنون یحبونه، فإنّ الموالاه ضد المعاداه و المحاربه و المخادعه و الکفار لا یحبون الله و رسوله و یحادون الله و رسوله و یعادون و قد قال تعالی: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّیَ وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِیَاءَ» و هو یجازیهم علی ذلك كما قال تعالی: «فَإِنَّ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» و هو ولی المؤمنین و هو مولاهم یخرجهم من الظلمات إلى النور و إذا كان كذلك، فمعنی كون الله ولی المؤمنین و مولاهم و كون الرسول ولیهم و مولاهم و كون علی مولاهم، هی الموالاه التي هی ضد المعاداه».

روشنی دلالت مجموع دعاهای پیامبر در پایان ماجرای غدیر بر تأیید ولایت و خلافت امیرالمؤمنین به حدی است که برخی از عالمان سنی را وادار کرده است نه تنها وجود آن را انکار کنند بلکه نادرست نیز بدانند.

به عنوان مثال، ابن تیمیه معتقد است عبارت «اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله» نادرست است، زیرا عده ای در ماجرای صفین امیرالمؤمنین را همراهی کردند و در کنار او جنگیدند و حال آن که پیروز نشدند و عده ای هم - همچون سعد

بن ابی وقاص - در کنار او ننگیدند اما خوار و خاذل نشدند و در مقابل، خداوند یاران معاویه و بنی امیه را بر آن حضرت پیروز گردانید.

او همچنین معتقد است جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» مخالف مبانی اسلام است، زیرا مؤمنین برادر یکدیگرند هر چند با هم می جنگند. (۲)

به نظر نمی رسد چنین سخنانی نیاز به پاسخ داشته باشد؛ اما همین قدر کافی است که به یاد داشته باشیم کسانی مدعی چنین مطالبی هستند که معتقدند مفاد حدیث غدیر، لزوم محبت و یاری امیرالمؤمنین است.

تفسیر دوم، تأکید بر یاری امیرالمؤمنین

اشاره

با پذیرش این مطلب که یکی از معانی واژه «مولی» در زبان عربی، «ناصر» است، برخی از متکلمان سنی مدعی شده اند که «مولی» در حدیث غدیر نیز به همین معنا به کار رفته است.

هر چند پیروان این برداشت بدون آن که تلاش کنند جمله «من كنت مولاه فعلي»

ص: ۱۲۰

۱- منهج الفضلین فی معرفه الائمه الکاملین، ص ۱۹۴.

۲- کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده، ۴/۴۱۸.

مولاه» را بر این اساس معنا کنند، فقط به ذکر این مطلب بسنده کرده اند که «مولی» به

معنای «ناصر» است، ولی در معنای سخن پیامبر با توجه به این مطلب، دو احتمال را می توان تصور کرد:

الف) هر کس من را یاری می کند، علی را یاری می کند

ب) هر کس من او را یاری می کنم، علی او را یاری می کند

احتمال نخست گرچه به خودی خود متضمن معنای درستی است، ولی چون با ساختار جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» تناسب ندارد، در متون کلامی اهل سنت نیز بررسی نشده است؛ اما باقلانی معنای دوم را چنین توضیح می دهد: همان گونه

که پیامبر به ظاهر و باطن، در نهان و آشکار، یاور و حامی دیگران است، امیرالمؤمنین نیز به همین شکل، یاور و حامی آن هاست. (۱)

با پذیرش این معنا برای سخن پیامبر، این پرسش مطرح شود که بیان چنین مطلبی آن هم در سطح عموم، چه نتیجه ای را به دنبال خواهد داشت؟

در پاسخ باید گفت: مهم ترین پیام این جمله آن است که امیرالمؤمنین مبرای از خصالت نفاق بوده، همان گونه که در ظاهر یار و یاور دین خدا و مؤمنان است، در باطن نیز چنین است؛ در نتیجه، از مقام و منزلت بالا و والایی برخوردار است. (۲)

۱- دلایل

اشاره

برای اثبات این برداشت از حدیث ولایت، به سه مطلب استناد شده است:

۱-۱- محدودیت معنایی

از آن جا که یکی از معانی واژه «مولی» در زبان عربی، «ناصر» است و سایر معانی این واژه به خصوص «أولی» هم در جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» به کار نمی رود، می باید این معنا را برای آن در نظر بگیریم. (۳)

ص: ۱۲۱

۱- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

۲- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۶.

۲-۱- تناسب با سایر جملات

حدیث غدیر را از نظر محتوایی به سه بخش می توان تقسیم کرد: آغازین، میانی و پایانی.

پیامبر در بخش نخستین سخن خود، به موضوع فرا رسیدن زمان رحلت خود می پردازد، در بخش میانی با استفاده از کلمات «أولی» و «مولی» موضوع مولا- بودن خدا، رسول و امیرالمؤمنین را مطرح می کند و در بخش پایانی هم به بیان چند دعا می پردازد.

پیامبر در دعای خود، این جملات را به کار می گیرد: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله». از آن جا که هر سه بخش سخنان پیامبر باید یک محتوا را به شنونده منتقل کند، بخش پایانی حدیث، گواه بر آن است که منظور ایشان از بخش میانی سخن خود، تنها یار و یاور بودن امیرالمؤمنین است. (۱)

۳-۱- مقید ساختن مضمون

پیامبر هنگامی که جمله «من كنت مولاة فعلی مولاة» را به کار می برد، هیچ قیدی به آن نمی افزاید و تعیین نمی کند که مولا بودن امیرالمؤمنین مربوط به چه زمانی است.

عدم استفاده از قید «من بعدی» نشان گر این مطلب است که مولا بودن امیرالمؤمنین مطلبی است که در زمان حیات پیامبر نیز صادق است؛ و معلوم است که در این زمان، امر اداره و سرپرستی جامعه به امیرالمؤمنین واگذار نشده است. بنابراین، منظور از این جمله باید چیزی باشد که در حیات پیامبر نیز صادق باشد و این نیست جز، یار و یاور بودن (ناصر). (۲)

به عبارت دیگر، اگر واژه «مولی» به معنای «اولی بالتصرف» باشد، لازم می آید که امیرالمؤمنین اولویت در تصرف داشته باشد حتی در زمان زنده بودن پیامبر گرامی

ص: ۱۲۲

۱-المواقف، ۳/۶۰۲ و ۶۱۷-۶۱۵.

۲-الغنیة فی اصول الدین، ص ۱۸۲.

اسلام و چون چنین مطلبی نادرست است، می باید «مولی» به معنای «ناصر» باشد. (۱)

۲- انتقادات

اشاره

این برداشت از غدیر از سه جهت قابل انتقاد است:

۱-۲- همسانی با دلایل سایر نظریات

با دقت در مطالبی که به عنوان دلیل برای اثبات این برداشت از ماجرای غدیر ارائه شده به خوبی مشخص می شود که متکلمان سنی پیش از این برای اثبات برداشت نخست نیز به آن ها استناد کرده اند.

از آنجا که «محب» و «ناصر» دو عنوان مستقل هستند که در زبان عربی به یک معنا بکار نمی روند و واژه «مولی» نیز نمی تواند در یک کاربرد (استعمال واحد)

دارای دو معنا باشد؛ دو پرسش به طور جدی قابل طرح است: ۱- آیا پیامبر با حدیث غدیر، قصد دارد میان محبت به خود و محبت به امیرالمؤمنین رابطه برقرار کند یا منظور ایشان از این حدیث، برقراری ارتباط میان یاری خود و یاری امیرالمؤمنین است؟ ۲- چگونه می شود برای اثبات دو معنای متفاوت، هرچند نزدیک به هم، به دلایل مشابه استناد کرد؟

۲-۲- ناپیوستگی معنایی با جملات پیشین

اگر واژه «مولی» در حدیث ولایت به معنای «ناصر» به کار رفته باشد، سخن پیامبر به این صورت در خواهد آمد: «من کنت ناصره فعلی ناصره» که در فارسی معنای آن چنین خواهد شد: «هرکس من او را یاری می کنم، علی او را یاری می کند».

این جمله هرچند در جای خود بی مفهوم نیست، اما ارتباطی با اولویت پیامبر نسبت به مسلمانان پیدا نمی کند، زیرا اقرار گرفتن از مردم با جمله «ألست أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟» حکایت از آن دارد که اقرار کنندگان در برابر اقرار خود، وظیفه و مسئولیتی بر عهده دارند، با این که در جمله بعدی، پیامبر امیرالمؤمنین را مُلزم به یاری مردم می کند.

ص: ۱۲۳

در صورتی که برای این حدیث چنین معنایی قایل شویم، جمله «من كنت مولاة فعلی مولاة» با جملات بعد از خود نیز پیوستگی معنایی نخواهد داشت، زیرا اگر به فرض، جمله «اللهم وال من والاه» را همچون متکلمان سنی معنا کنیم، در این صورت جمله این گونه می شود: بار خدایا دوست بدار هر که او را دوست می دارد.

حال چه ارتباطی است بین این که امیرالمؤمنین باید مردم را یاری کند و بین این که خداوند دوست بدارد هر که او را دوست می دارد؟

به هر حال، با فرض پذیرش این مطلب که «مولى» به معنای «ناصر» است، حمل سخن پیامبر بر آن، کمکی به فهم ماجرای غدیر نمی کند، هرچند ابن حجر با

قاطعیت مدعی است:

فيحتمل أن يكون كلام التّبي منزلا على هذا المعنى و هو أظهر في لفظ المولى؛ (۱) «احتمال دارد که سخن پیامبر بر این معنا حمل شود که آشکارترین معنا برای کلمه مولى است».

تفسیر سوم، آزاد کنندگی برده

اشاره

عجیب ترین برداشت از ماجرای غدیر خم و بی معناترین تفسیر از جمله «من كنت مولاة فعلی مولاة»، آن است که واژه «مولى» به معنای «معتق» یعنی آزاد کننده در نظر گرفته شود که بر این اساس، معنای جمله این خواهد بود: هر کس من آزاد کننده او هستم، علی آزاد کننده اوست. (۲)

۱- دلایل

اشاره

برای اثبات این برداشت به دو حادثه تاریخی استناد شده است:

ص: ۱۲۴

۱- غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۷۸.

۲- الاربعون حدیثا فی اثبات امامه امیرالمؤمنین، ص ۱۶۴.

۱-۱- مشاجره امیرالمؤمنین با اسامه بن زید

ابن اثیر به عنوان یک احتمال ضعیف و با استفاده از کلمه «قیل» از این حادثه چنین یاد کرده است: اسامه بن زید به امیرالمؤمنین گفت: «لست مولای، إنّما مولای رسول الله»، پیامبر با شنیدن این سخن فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه». (۱)

این مطلب با توضیح بیشتری در برخی از متون شیعه به نقل از اهل سنت چنین آمده است:

إنّهُ وقع بین أمير المؤمنين و بین أسامه بن زید کلامٌ، فقال له أمير المؤمنين: أتقول هذا لمولاك؟ فقال: لست مولای و إنّما مولای رسول الله صلی الله علیه و آله، فقال

رسول الله صلی الله علیه و آله: من کنت مولاه فعلیّ مولاه؛ یرید بذلك قطع ما کان من أسامه و بیان أنّه بمنزلته فی کونه مولی له؛ (۲) «بین امیرالمؤمنین و اسامه بن زید گفتگویی در گرفت، امیرالمؤمنین به اسامه گفتند: به مولای خود چنین می گویی؟ اسامه گفت: تو مولای من نیستی، مولای من رسول خدا است؛ پیامبر فرمودند: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست؛ پیامبر می خواست سخن اسامه را کوتاه کند و نشان دهد جایگاه امیرالمؤمنین را که مولای اسامه هم هست».

۱-۲- مشاجره امیرالمؤمنین با زید بن حارثه

در پاره ای از منابع شیعی به نقل از اهل سنت، این ماجرا درباره پدرش (زیدبن حارثه) و امیرالمؤمنین نقل شده است. (۳)

۲- انتقادات

اشاره

از نحوه برخورد اندیشمندان سنی با این برداشت از سخن پیامبر و طرح آن با عنوان «قیل» به خوبی روشن می شود در ارزیابی حادثه غدیر این

ص: ۱۲۵

۱- النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸؛ همچنین ر.ک: تحفه الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ۱۰/۱۴۸؛ فیض القدیر،

۶/۲۸۲، شماره ۹۰۰۰؛ معانی القرآن، ۶/۴۱۱.

۲- خلاصه عبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ۹/۳۰۹.

۳- کنز الفوائد، ص ۲۳۲.

برداشت جایگاه قابل اعتنایی ندارد، زیرا گمان نمی رود که رسول گرامی اسلام ده ها هزار نفر مسلمان از حج برگشته را در هوایی گرم ساعت ها نگاه دارد، برای آن ها سخن بگوید، به مولا بودن خداوند و خود نسبت به مردم تأکید ورزد، سپس برای برطرف کردن اختلافی کوچک میان دو نفر، به آنان گوشزد کند که هرکس پیامبر او را آزاد کرده است، گویا امیرالمؤمنین او را آزاد کرده است و مردم هم به واسطه این مطلب به ایشان تبریک و تهنیت بگویند.^(۱)

اما صرف نظر از غیر عادی بودن چنین تصویری از ماجرای غدیر، چند انتقاد می توان بر آن وارد دانست:

۱-۲- ناپوستگی معنایی با سایر جملات

اگر بپذیریم، جمله «من كنت مولاة فهذا علي مولاة» را پیامبر در غدیر خم و خطاب به مردم و در پاسخ به مشاجره با امیرالمؤمنین فرموده است، در این صورت این پرسش مطرح می شود که چه ارتباط منطقی میان جملات «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ» و «أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ» با آن جمله وجود دارد؟

۲-۲- بازگشت به انکار ماجرای غدیر

از پاره ای نقل ها چنین معلوم می شود که برخی می کوشند با انکار وجود حادثه غدیر، نشان دهند که پیامبر تنها این جمله را در حل یک منازعه شخصی و فقط در خطاب به شاکی آن گفته اند.^(۲)

ص: ۱۲۶

۱- الاربعون حديثا في اثبات امامه امير المؤمنين، ص ۱۶۵؛ المعيار و الموازنه في فضائل الامام امير المؤمنين، ص ۲۱۱.
۲- التمهيد و البيان في مقتل الشهيد عثمان، ۱/۲۳۴-۲۳۵: قيل كان سبب في ذلك ان أسامة بن زيد قال لعلي: لست مولاي، انما مولاي رسول الله؛ فقال عليه الصلاة والسلام: من كنت مولاة فعلي مولاة و أما اليوم الذي نزل فيه قوله تعالى «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» فهو يوم عرفه. فروى الامام أحمد في مسنده بإسناده قال: جاء رجل من اليهود إلى عمر، فقال يا أمير المؤمنين: أنكم تقرأون آية في كتابكم، لو علينا - معشر اليهود - نزلت لاتخذنا ذلك اليوم عيداً، قال: و أي آية؟ قال: قوله «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»، قال: فقال عمر: و الله، اني لأعلم اليوم الذي نزل فيه علي رسول الله و الساعة التي نزل فيها علي رسول الله، نزلت عشية عرفه في يوم الجمعة.

اگر چنین باشد، بی گمان دروغی نا بخشودنی است؛ زیرا همچنان که گذشت، مدارک معتبر و متواتر بر وجود ماجرای غدیر وجود دارد که نادیده گرفتن آن ها با طرح چنین مطالبی، آب در هاون کوبیدن است.

۳-۲- تناقض های درونی

همچنان که گذشت ماجرای مشاجره بین امیرالمؤمنین از یک سو و زید یا اسامه از سوی دیگر، در برخی متون نقل شده است.

اگر این مشاجره بین امیرالمؤمنین و زید بن حارثه باشد، وقوع آن امکان پذیر است. بنا بر مدارک تاریخی وقتی زید کودکی هشت ساله بود در غیاب مادرش، از شهر خود روده شده، در بازار عکاظ در بیرون شهر مکه به بردگی فروخته می شود. از قضا، برادر زاده خدیجه (حکیم بن حزام) او را می خرد و به عمه خود می دهد. خدیجه کودک را به خانه می آورد. رسول خدا از خدیجه می خواهند که زید را به

ایشان ببخشد؛ با بخشش زید، پیامبر او را آزاد می کند و تصمیم گیری درباره ماندن در خانه ایشان یا بازگشت به خانه پدری را بر عهده خود او می گذارند که وی ترجیح می دهد همان جا بماند و پسر خوانده پیامبر باشد. (۱) زید در جوانی با زنی به نام ام ایمن ازدواج می کند و فرزندی به نام اسامه از آن ها متولد می شود. (۲)

ص: ۱۲۷

۱- هرچند زید بن حارثه پیش از اسلام فرزند خوانده پیامبر به حساب می آمد، اما سال ها بعد، با نزول آیات ۳ و ۴ سوره احزاب، قرآن به صراحت قانون فرزند خواندگی (تبنی - Adoption) را لغو نمود؛ «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ * أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ». به همین دلیل پیامبر گرامی اسلام مجاز می شود با همسر سابق فرزند خوانده خود ازدواج کند تا برای همگان مشخص شود در اسلام فرزند خواندگی از هیچ اثر حقوقی برخوردار نیست؛ «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ - وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَ طَرًّا زَوْجَهَا لَوْ كَانَ عَلَيْهِ سُلْبٌ لَرَبَّهَا فَلْيُزَوِّجْهُمَا خَيْرٌ لِمَنْ يَدْرِي وَ اللَّهُ عَلِيمٌ». (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰) (۱۰۱) (۱۰۲) (۱۰۳) (۱۰۴) (۱۰۵) (۱۰۶) (۱۰۷) (۱۰۸) (۱۰۹) (۱۱۰) (۱۱۱) (۱۱۲) (۱۱۳) (۱۱۴) (۱۱۵) (۱۱۶) (۱۱۷) (۱۱۸) (۱۱۹) (۱۲۰) (۱۲۱) (۱۲۲) (۱۲۳) (۱۲۴) (۱۲۵) (۱۲۶) (۱۲۷) (۱۲۸) (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۳۱) (۱۳۲) (۱۳۳) (۱۳۴) (۱۳۵) (۱۳۶) (۱۳۷) (۱۳۸) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۴۱) (۱۴۲) (۱۴۳) (۱۴۴) (۱۴۵) (۱۴۶) (۱۴۷) (۱۴۸) (۱۴۹) (۱۵۰) (۱۵۱) (۱۵۲) (۱۵۳) (۱۵۴) (۱۵۵) (۱۵۶) (۱۵۷) (۱۵۸) (۱۵۹) (۱۶۰) (۱۶۱) (۱۶۲) (۱۶۳) (۱۶۴) (۱۶۵) (۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) (۱۶۹) (۱۷۰) (۱۷۱) (۱۷۲) (۱۷۳) (۱۷۴) (۱۷۵) (۱۷۶) (۱۷۷) (۱۷۸) (۱۷۹) (۱۸۰) (۱۸۱) (۱۸۲) (۱۸۳) (۱۸۴) (۱۸۵) (۱۸۶) (۱۸۷) (۱۸۸) (۱۸۹) (۱۹۰) (۱۹۱) (۱۹۲) (۱۹۳) (۱۹۴) (۱۹۵) (۱۹۶) (۱۹۷) (۱۹۸) (۱۹۹) (۲۰۰) (۲۰۱) (۲۰۲) (۲۰۳) (۲۰۴) (۲۰۵) (۲۰۶) (۲۰۷) (۲۰۸) (۲۰۹) (۲۱۰) (۲۱۱) (۲۱۲) (۲۱۳) (۲۱۴) (۲۱۵) (۲۱۶) (۲۱۷) (۲۱۸) (۲۱۹) (۲۲۰) (۲۲۱) (۲۲۲) (۲۲۳) (۲۲۴) (۲۲۵) (۲۲۶) (۲۲۷) (۲۲۸) (۲۲۹) (۲۳۰) (۲۳۱) (۲۳۲) (۲۳۳) (۲۳۴) (۲۳۵) (۲۳۶) (۲۳۷) (۲۳۸) (۲۳۹) (۲۴۰) (۲۴۱) (۲۴۲) (۲۴۳) (۲۴۴) (۲۴۵) (۲۴۶) (۲۴۷) (۲۴۸) (۲۴۹) (۲۵۰) (۲۵۱) (۲۵۲) (۲۵۳) (۲۵۴) (۲۵۵) (۲۵۶) (۲۵۷) (۲۵۸) (۲۵۹) (۲۶۰) (۲۶۱) (۲۶۲) (۲۶۳) (۲۶۴) (۲۶۵) (۲۶۶) (۲۶۷) (۲۶۸) (۲۶۹) (۲۷۰) (۲۷۱) (۲۷۲) (۲۷۳) (۲۷۴) (۲۷۵) (۲۷۶) (۲۷۷) (۲۷۸) (۲۷۹) (۲۸۰) (۲۸۱) (۲۸۲) (۲۸۳) (۲۸۴) (۲۸۵) (۲۸۶) (۲۸۷) (۲۸۸) (۲۸۹) (۲۹۰) (۲۹۱) (۲۹۲) (۲۹۳) (۲۹۴) (۲۹۵) (۲۹۶) (۲۹۷) (۲۹۸) (۲۹۹) (۳۰۰) (۳۰۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴) (۳۰۵) (۳۰۶) (۳۰۷) (۳۰۸) (۳۰۹) (۳۱۰) (۳۱۱) (۳۱۲) (۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۵) (۳۱۶) (۳۱۷) (۳۱۸) (۳۱۹) (۳۲۰) (۳۲۱) (۳۲۲) (۳۲۳) (۳۲۴) (۳۲۵) (۳۲۶) (۳۲۷) (۳۲۸) (۳۲۹) (۳۳۰) (۳۳۱) (۳۳۲) (۳۳۳) (۳۳۴) (۳۳۵) (۳۳۶) (۳۳۷) (۳۳۸) (۳۳۹) (۳۴۰) (۳۴۱) (۳۴۲) (۳۴۳) (۳۴۴) (۳۴۵) (۳۴۶) (۳۴۷) (۳۴۸) (۳۴۹) (۳۵۰) (۳۵۱) (۳۵۲) (۳۵۳) (۳۵۴) (۳۵۵) (۳۵۶) (۳۵۷) (۳۵۸) (۳۵۹) (۳۶۰) (۳۶۱) (۳۶۲) (۳۶۳) (۳۶۴) (۳۶۵) (۳۶۶) (۳۶۷) (۳۶۸) (۳۶۹) (۳۷۰) (۳۷۱) (۳۷۲) (۳۷۳) (۳۷۴) (۳۷۵) (۳۷۶) (۳۷۷) (۳۷۸) (۳۷۹) (۳۸۰) (۳۸۱) (۳۸۲) (۳۸۳) (۳۸۴) (۳۸۵) (۳۸۶) (۳۸۷) (۳۸۸) (۳۸۹) (۳۹۰) (۳۹۱) (۳۹۲) (۳۹۳) (۳۹۴) (۳۹۵) (۳۹۶) (۳۹۷) (۳۹۸) (۳۹۹) (۴۰۰) (۴۰۱) (۴۰۲) (۴۰۳) (۴۰۴) (۴۰۵) (۴۰۶) (۴۰۷) (۴۰۸) (۴۰۹) (۴۱۰) (۴۱۱) (۴۱۲) (۴۱۳) (۴۱۴) (۴۱۵) (۴۱۶) (۴۱۷) (۴۱۸) (۴۱۹) (۴۲۰) (۴۲۱) (۴۲۲) (۴۲۳) (۴۲۴) (۴۲۵) (۴۲۶) (۴۲۷) (۴۲۸) (۴۲۹) (۴۳۰) (۴۳۱) (۴۳۲) (۴۳۳) (۴۳۴) (۴۳۵) (۴۳۶) (۴۳۷) (۴۳۸) (۴۳۹) (۴۴۰) (۴۴۱) (۴۴۲) (۴۴۳) (۴۴۴) (۴۴۵) (۴۴۶) (۴۴۷) (۴۴۸) (۴۴۹) (۴۵۰) (۴۵۱) (۴۵۲) (۴۵۳) (۴۵۴) (۴۵۵) (۴۵۶) (۴۵۷) (۴۵۸) (۴۵۹) (۴۶۰) (۴۶۱) (۴۶۲) (۴۶۳) (۴۶۴) (۴۶۵) (۴۶۶) (۴۶۷) (۴۶۸) (۴۶۹) (۴۷۰) (۴۷۱) (۴۷۲) (۴۷۳) (۴۷۴) (۴۷۵) (۴۷۶) (۴۷۷) (۴۷۸) (۴۷۹) (۴۸۰) (۴۸۱) (۴۸۲) (۴۸۳) (۴۸۴) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۷) (۴۸۸) (۴۸۹) (۴۹۰) (۴۹۱) (۴۹۲) (۴۹۳) (۴۹۴) (۴۹۵) (۴۹۶) (۴۹۷) (۴۹۸) (۴۹۹) (۵۰۰) (۵۰۱) (۵۰۲) (۵۰۳) (۵۰۴) (۵۰۵) (۵۰۶) (۵۰۷) (۵۰۸) (۵۰۹) (۵۱۰) (۵۱۱) (۵۱۲) (۵۱۳) (۵۱۴) (۵۱۵) (۵۱۶) (۵۱۷) (۵۱۸) (۵۱۹) (۵۲۰) (۵۲۱) (۵۲۲) (۵۲۳) (۵۲۴) (۵۲۵) (۵۲۶) (۵۲۷) (۵۲۸) (۵۲۹) (۵۳۰) (۵۳۱) (۵۳۲) (۵۳۳) (۵۳۴) (۵۳۵) (۵۳۶) (۵۳۷) (۵۳۸) (۵۳۹) (۵۴۰) (۵۴۱) (۵۴۲) (۵۴۳) (۵۴۴) (۵۴۵) (۵۴۶) (۵۴۷) (۵۴۸) (۵۴۹) (۵۵۰) (۵۵۱) (۵۵۲) (۵۵۳) (۵۵۴) (۵۵۵) (۵۵۶) (۵۵۷) (۵۵۸) (۵۵۹) (۵۶۰) (۵۶۱) (۵۶۲) (۵۶۳) (۵۶۴) (۵۶۵) (۵۶۶) (۵۶۷) (۵۶۸) (۵۶۹) (۵۷۰) (۵۷۱) (۵۷۲) (۵۷۳) (۵۷۴) (۵۷۵) (۵۷۶) (۵۷۷) (۵۷۸) (۵۷۹) (۵۸۰) (۵۸۱) (۵۸۲) (۵۸۳) (۵۸۴) (۵۸۵) (۵۸۶) (۵۸۷) (۵۸۸) (۵۸۹) (۵۹۰) (۵۹۱) (۵۹۲) (۵۹۳) (۵۹۴) (۵۹۵) (۵۹۶) (۵۹۷) (۵۹۸) (۵۹۹) (۶۰۰) (۶۰۱) (۶۰۲) (۶۰۳) (۶۰۴) (۶۰۵) (۶۰۶) (۶۰۷) (۶۰۸) (۶۰۹) (۶۱۰) (۶۱۱) (۶۱۲) (۶۱۳) (۶۱۴) (۶۱۵) (۶۱۶) (۶۱۷) (۶۱۸) (۶۱۹) (۶۲۰) (۶۲۱) (۶۲۲) (۶۲۳) (۶۲۴) (۶۲۵) (۶۲۶) (۶۲۷) (۶۲۸) (۶۲۹) (۶۳۰) (۶۳۱) (۶۳۲) (۶۳۳) (۶۳۴) (۶۳۵) (۶۳۶) (۶۳۷) (۶۳۸) (۶۳۹) (۶۴۰) (۶۴۱) (۶۴۲) (۶۴۳) (۶۴۴) (۶۴۵) (۶۴۶) (۶۴۷) (۶۴۸) (۶۴۹) (۶۵۰) (۶۵۱) (۶۵۲) (۶۵۳) (۶۵۴) (۶۵۵) (۶۵۶) (۶۵۷) (۶۵۸) (۶۵۹) (۶۶۰) (۶۶۱) (۶۶۲) (۶۶۳) (۶۶۴) (۶۶۵) (۶۶۶) (۶۶۷) (۶۶۸) (۶۶۹) (۶۷۰) (۶۷۱) (۶۷۲) (۶۷۳) (۶۷۴) (۶۷۵) (۶۷۶) (۶۷۷) (۶۷۸) (۶۷۹) (۶۸۰) (۶۸۱) (۶۸۲) (۶۸۳) (۶۸۴) (۶۸۵) (۶۸۶) (۶۸۷) (۶۸۸) (۶۸۹) (۶۹۰) (۶۹۱) (۶۹۲) (۶۹۳) (۶۹۴) (۶۹۵) (۶۹۶) (۶۹۷) (۶۹۸) (۶۹۹) (۷۰۰) (۷۰۱) (۷۰۲) (۷۰۳) (۷۰۴) (۷۰۵) (۷۰۶) (۷۰۷) (۷۰۸) (۷۰۹) (۷۱۰) (۷۱۱) (۷۱۲) (۷۱۳) (۷۱۴) (۷۱۵) (۷۱۶) (۷۱۷) (۷۱۸) (۷۱۹) (۷۲۰) (۷۲۱) (۷۲۲) (۷۲۳) (۷۲۴) (۷۲۵) (۷۲۶) (۷۲۷) (۷۲۸) (۷۲۹) (۷۳۰) (۷۳۱) (۷۳۲) (۷۳۳) (۷۳۴) (۷۳۵) (۷۳۶) (۷۳۷) (۷۳۸) (۷۳۹) (۷۴۰) (۷۴۱) (۷۴۲) (۷۴۳) (۷۴۴) (۷۴۵) (۷۴۶) (۷۴۷) (۷۴۸) (۷۴۹) (۷۵۰) (۷۵۱) (۷۵۲) (۷۵۳) (۷۵۴) (۷۵۵) (۷۵۶) (۷۵۷) (۷۵۸) (۷۵۹) (۷۶۰) (۷۶۱) (۷۶۲) (۷۶۳) (۷۶۴) (۷۶۵) (۷۶۶) (۷۶۷) (۷۶۸) (۷۶۹) (۷۷۰) (۷۷۱) (۷۷۲) (۷۷۳) (۷۷۴) (۷۷۵) (۷۷۶) (۷۷۷) (۷۷۸) (۷۷۹) (۷۸۰) (۷۸۱) (۷۸۲) (۷۸۳) (۷۸۴) (۷۸۵) (۷۸۶) (۷۸۷) (۷۸۸) (۷۸۹) (۷۹۰) (۷۹۱) (۷۹۲) (۷۹۳) (۷۹۴) (۷۹۵) (۷۹۶) (۷۹۷) (۷۹۸) (۷۹۹) (۸۰۰) (۸۰۱) (۸۰۲) (۸۰۳) (۸۰۴) (۸۰۵) (۸۰۶) (۸۰۷) (۸۰۸) (۸۰۹) (۸۱۰) (۸۱۱) (۸۱۲) (۸۱۳) (۸۱۴) (۸۱۵) (۸۱۶) (۸۱۷) (۸۱۸) (۸۱۹) (۸۲۰) (۸۲۱) (۸۲۲) (۸۲۳) (۸۲۴) (۸۲۵) (۸۲۶) (۸۲۷) (۸۲۸) (۸۲۹) (۸۳۰) (۸۳۱) (۸۳۲) (۸۳۳) (۸۳۴) (۸۳۵) (۸۳۶) (۸۳۷) (۸۳۸) (۸۳۹) (۸۴۰) (۸۴۱) (۸۴۲) (۸۴۳) (۸۴۴) (۸۴۵) (۸۴۶) (۸۴۷) (۸۴۸) (۸۴۹) (۸۵۰) (۸۵۱) (۸۵۲) (۸۵۳) (۸۵۴) (۸۵۵) (۸۵۶) (۸۵۷) (۸۵۸) (۸۵۹) (۸۶۰) (۸۶۱) (۸۶۲) (۸۶۳) (۸۶۴) (۸۶۵) (۸۶۶) (۸۶۷) (۸۶۸) (۸۶۹) (۸۷۰) (۸۷۱) (۸۷۲) (۸۷۳) (۸۷۴) (۸۷۵) (۸۷۶) (۸۷۷) (۸۷۸) (۸۷۹) (۸۸۰) (۸۸۱) (۸۸۲) (۸۸۳) (۸۸۴) (۸۸۵) (۸۸۶) (۸۸۷) (۸۸۸) (۸۸۹) (۸۹۰) (۸۹۱) (۸۹۲) (۸۹۳) (۸۹۴) (۸۹۵) (۸۹۶) (۸۹۷) (۸۹۸) (۸۹۹) (۹۰۰) (۹۰۱) (۹۰۲) (۹۰۳) (۹۰۴) (۹۰۵) (۹۰۶) (۹۰۷) (۹۰۸) (۹۰۹) (۹۱۰) (۹۱۱) (۹۱۲) (۹۱۳) (۹۱۴) (۹۱۵) (۹۱۶) (۹۱۷) (۹۱۸) (۹۱۹) (۹۲۰) (۹۲۱) (۹۲۲) (۹۲۳) (۹۲۴) (۹۲۵) (۹۲۶) (۹۲۷) (۹۲۸) (۹۲۹) (۹۳۰) (۹۳۱) (۹۳۲) (۹۳۳) (۹۳۴) (۹۳۵) (۹۳۶) (۹۳۷) (۹۳۸) (۹۳۹) (۹۴۰) (۹۴۱) (۹۴۲) (۹۴۳) (۹۴۴) (۹۴۵) (۹۴۶) (۹۴۷) (۹۴۸) (۹۴۹) (۹۵۰) (۹۵۱) (۹۵۲) (۹۵۳) (۹۵۴) (۹۵۵) (۹۵۶) (۹۵۷) (۹۵۸) (۹۵۹) (۹۶۰) (۹۶۱) (۹۶۲) (۹۶۳) (۹۶۴) (۹۶۵) (۹۶۶) (۹۶۷) (۹۶۸) (۹۶۹) (۹۷۰) (۹۷۱) (۹۷۲) (۹۷۳) (۹۷۴) (۹۷۵) (۹۷۶) (۹۷۷) (۹۷۸) (۹۷۹) (۹۸۰) (۹۸۱) (۹۸۲) (۹۸۳) (۹۸۴) (۹۸۵) (۹۸۶) (۹۸۷) (۹۸۸) (۹۸۹) (۹۹۰) (۹۹۱) (۹۹۲) (۹۹۳) (۹۹۴) (۹۹۵) (۹۹۶) (۹۹۷) (۹۹۸) (۹۹۹) (۱۰۰۰) (۱۰۰۱) (۱۰۰۲) (۱۰۰۳) (۱۰۰۴) (۱۰۰۵) (۱۰۰۶) (۱۰۰۷) (۱۰۰۸) (۱۰۰۹) (۱۰۱۰) (۱۰۱۱) (۱۰۱۲) (۱۰۱۳) (۱۰۱۴) (۱۰۱۵) (۱۰۱۶) (۱۰۱۷) (۱۰۱۸) (۱۰۱۹) (۱۰۲۰) (۱۰۲۱) (۱۰۲۲) (۱۰۲۳) (۱۰۲۴) (۱۰۲۵) (۱۰۲۶) (۱۰۲۷) (۱۰۲۸) (۱۰۲۹) (۱۰۳۰) (۱۰۳۱) (۱۰۳۲) (۱۰۳۳) (۱۰۳۴) (۱۰۳۵) (۱۰۳۶) (۱۰۳۷) (۱۰۳۸) (۱۰۳۹) (۱۰۴۰) (۱۰۴۱) (۱۰۴۲) (۱۰۴۳) (۱۰۴۴) (۱۰۴۵) (۱۰۴۶) (۱۰۴۷) (۱۰۴۸) (۱۰۴۹) (۱۰۵۰) (۱۰۵۱) (۱۰۵۲) (۱۰۵۳) (۱۰۵۴) (۱۰۵۵) (۱۰۵۶) (۱۰۵۷) (۱۰۵۸) (۱۰۵۹) (۱۰۶۰) (۱۰۶۱) (۱۰۶۲) (۱۰۶۳) (۱۰۶۴) (۱۰۶۵) (۱۰۶۶) (۱۰۶۷) (۱۰۶۸) (۱۰۶۹) (۱۰۷۰) (۱۰۷۱) (۱۰۷۲) (۱۰۷۳) (۱۰۷۴) (۱۰۷۵) (۱۰۷۶) (۱۰۷۷) (۱۰۷۸) (۱۰۷۹) (۱۰۸۰) (۱۰۸۱) (۱۰۸۲) (۱۰۸۳) (۱۰۸۴) (۱۰۸۵) (۱۰۸۶) (۱۰۸۷) (۱۰۸۸) (۱۰۸۹) (۱۰۹۰) (۱۰۹۱) (۱۰۹۲) (۱۰۹۳) (۱۰۹۴) (۱۰۹۵) (۱۰۹۶) (۱۰۹۷) (۱۰۹۸) (۱۰۹۹) (۱۱۰۰) (۱۱۰۱) (۱۱۰۲) (۱۱۰۳) (۱۱۰۴) (۱۱۰۵) (۱۱۰۶) (۱۱۰۷) (۱۱۰۸) (۱۱۰۹) (۱۱۱۰) (۱۱۱۱) (۱۱۱۲) (۱۱۱۳) (۱۱۱۴) (۱۱۱۵) (۱۱۱۶) (۱۱۱۷) (۱۱۱۸) (۱۱۱۹) (۱۱۲۰) (۱۱۲۱) (۱۱۲۲) (۱۱۲۳) (۱۱۲۴) (۱۱۲۵) (۱۱۲۶) (۱۱۲۷) (۱۱۲۸) (۱۱۲۹) (۱۱۳۰) (۱۱۳۱) (۱۱۳۲) (۱۱۳۳) (۱۱۳۴) (۱۱۳۵) (۱۱۳۶) (۱۱۳۷) (۱۱۳۸) (۱۱۳۹) (۱۱۴۰) (۱۱۴۱) (۱۱۴۲) (۱۱۴۳) (۱۱۴۴) (۱۱۴۵) (۱۱۴۶) (۱۱۴۷) (۱۱۴۸) (۱۱۴۹) (۱۱۵۰) (۱۱۵۱) (۱۱۵۲) (۱۱۵۳) (۱۱۵۴) (۱۱۵۵) (۱۱۵۶) (۱۱۵۷) (۱۱۵۸) (۱۱۵۹) (۱۱۶۰) (۱۱۶۱) (۱۱۶۲) (۱۱۶۳) (۱۱۶۴) (۱۱۶۵) (۱۱۶۶) (۱۱۶۷) (۱۱۶۸) (۱۱۶۹) (۱۱۷۰) (۱۱۷۱) (۱۱۷۲) (۱۱۷۳) (۱۱۷۴) (۱۱۷۵) (۱۱۷۶) (۱۱۷۷) (۱۱۷۸) (۱۱۷۹) (۱۱۸۰) (۱۱۸۱) (۱۱۸۲) (۱۱۸۳) (۱۱۸۴) (۱۱۸۵) (۱۱۸۶) (۱۱۸۷) (۱۱۸۸) (۱۱۸۹) (۱۱۹۰) (۱۱۹۱) (۱۱۹۲) (۱۱۹۳) (۱۱۹۴) (۱۱۹۵) (۱۱۹۶) (۱۱۹۷) (۱۱۹۸) (۱۱۹۹) (۱۲۰۰) (۱۲۰۱) (۱۲۰۲) (۱۲۰۳) (۱۲۰۴) (۱۲۰۵) (۱۲۰۶) (۱۲۰۷) (۱۲۰۸) (۱۲۰۹) (۱۲۱۰) (۱۲۱۱) (۱۲۱۲) (۱۲۱۳) (۱۲۱۴) (۱۲۱۵) (۱۲۱۶) (۱۲۱۷) (۱۲۱۸) (۱۲۱۹) (۱۲۲۰) (۱۲۲۱) (۱۲۲۲) (۱۲۲۳) (۱۲۲۴) (۱۲۲۵) (۱۲۲۶) (۱۲۲۷) (۱۲۲۸) (۱۲۲۹) (۱۲۳۰) (۱۲۳۱) (۱۲۳۲) (۱۲۳۳) (۱۲۳۴) (۱۲۳۵) (۱۲۳۶) (۱۲۳۷) (۱۲۳۸) (۱۲۳۹) (۱۲۴۰) (۱۲۴۱) (۱۲۴۲) (۱۲۴۳) (۱۲۴۴) (۱۲۴۵) (۱۲۴۶) (۱۲۴۷) (۱۲۴۸) (۱۲۴۹) (۱۲۵۰) (۱۲۵۱) (۱۲۵۲) (۱۲۵۳) (۱۲۵۴) (۱۲۵۵) (۱۲۵۶) (۱۲۵۷) (۱۲۵۸) (۱۲۵۹) (۱۲۶۰) (۱۲۶۱) (۱۲۶۲) (۱۲۶۳) (۱۲۶۴) (۱۲۶۵) (۱۲۶۶) (۱۲۶۷) (۱۲۶۸) (۱۲۶۹) (۱۲۷۰) (۱۲۷۱) (۱۲۷۲) (۱۲۷۳) (۱۲۷۴) (۱۲۷۵) (۱۲۷۶) (۱۲۷۷) (۱۲۷۸) (۱۲۷۹) (۱۲۸۰) (۱۲۸۱) (۱۲۸۲) (۱۲۸۳) (۱۲۸۴) (۱۲۸۵) (۱۲۸۶) (۱۲۸۷) (۱۲۸۸) (۱۲۸۹) (۱۲۹۰) (۱۲۹۱) (۱۲۹۲) (۱۲۹۳) (۱۲۹۴) (۱۲۹۵) (۱۲۹۶) (۱۲۹۷) (۱۲۹۸) (۱۲۹۹) (۱۳۰۰) (۱۳۰۱) (۱۳۰۲) (۱۳۰۳) (۱۳۰۴) (۱۳۰۵) (۱۳۰۶) (۱۳۰۷) (۱۳۰۸) (۱۳۰۹) (۱۳۱۰) (۱۳۱۱) (۱۳۱۲) (۱۳۱۳) (۱۳۱۴) (۱۳۱۵) (۱۳۱۶) (۱۳۱۷) (۱۳۱۸) (۱۳۱۹) (۱۳۲۰) (۱۳۲۱) (۱۳۲۲) (۱۳۲۳) (۱۳۲۴) (۱۳۲۵) (۱۳۲۶) (۱۳۲۷) (۱۳۲۸) (۱۳۲۹) (۱۳۳۰) (۱۳۳۱) (۱۳۳۲) (۱۳۳۳) (۱۳۳۴) (۱۳۳۵) (۱۳۳۶) (۱۳۳۷) (۱۳۳۸) (۱۳۳۹) (۱۳۴۰) (۱۳۴۱) (۱۳۴۲) (۱۳۴۳) (۱۳۴۴) (۱۳۴۵) (۱۳۴۶) (۱۳۴۷) (۱۳۴۸) (۱۳۴۹) (۱۳۵۰) (۱۳۵۱) (۱۳۵۲) (۱۳۵۳) (۱۳۵۴) (۱۳۵۵) (۱۳۵۶) (۱۳۵۷) (۱۳۵۸) (۱۳۵۹) (۱۳۶۰) (۱۳۶۱) (۱۳۶۲) (۱۳۶۳) (۱۳۶۴) (۱۳۶۵) (۱۳

از این رو، بنا بر رسم روزگار جاهلیت، زید بن حارثه، برده آزاد شده پیامبر است که به همین سبب، عنوان «مولى رسول الله» بر او صادق است و طبیعتاً جا دارد که امیرالمؤمنین به علت پیوند عمیقی که با پیامبر دارد مدعی شود من مولای زید هستم همان چیزی که پیامبر نیز آن را تأیید کرد؛ اما باید توجه داشت که زید بن حارثه یکی از فرماندهان سپاه اسلام در جنگ با رومیان است (غزوه موته) و در سال هشتم هجری یعنی حدود دو سال پیش از رحلت پیامبر در مرزهای شام به شهادت می‌رسد؛ پس نمی‌شود پیامبر در حادثه غدیر یعنی در ۱۸ ذی حجه سال دهم هجری این سخن را گفته باشد.

اما اگر این مشاجره بین علی علیه السلام و اسامه صورت گرفته، در آن صورت باید گفت که هرچند اسامه در روز غدیر جوانی ۲۰ ساله بوده و سال‌ها پس از رحلت پیامبر زنده بوده است، ولی باید به این نکته توجه داشت که اسامه برده آزاد شده پیامبر

نبوده، که عنوان «مولى» بر او به معنای آزاد شده رسول خدا (مُعْتَق) صادق باشد.

البته باید توجه داشت که اطلاق عنوان «مولى رسول الله» در برخی از کتاب‌ها و منابع تاریخی و رجالی بر اسامه و شمردن او از جمله موالی رسول خدا (۱) با این مطلب تعارضی ندارد، زیرا در پاره‌ای از موارد این عنوان بر کسانی که پیوسته ملازم و همراه پیامبر بوده‌اند یا به دست پیامبر، اسلام آورده‌اند نیز صادق است. (۲)

بنابر این، هنگامی که پیامبر مولای اسامه نباشد، دیگر مجالی برای ادعای علی علیه السلام باقی نماند، همچنان که جایی برای سخن پیامبر هم وجود نخواهد داشت.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کو را منم مولا و دوست

ابن عم من علی مولای اوست

ص: ۱۲۸

۱- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، ۲/۴۱۸؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ۱/۲۰۷-۲۰۸؛ عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، ۲/۳۹۷-۳۹۸.

۲- عوائد الایام، ص ۸۰۷-۸۰۸؛ تقریب التهذیب، ۲/۲۱۱: «مقسم ... یقال له: مولى ابن عباس للزومه له».

کیست مولا آن که آزادت کند

بند رقیب ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است

مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید [\(۱\)](#)

ص: ۱۲۹

۱- مثنوی معنوی، ص ۴۱۹.

گفتار چهارم: راهی به سوی نگرشی نو

اشاره

ص: ۱۳۰

بررسی وجود یا عدم وجود رابطه میان دو موضوع کلامی و لغوی، یعنی دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیرالمؤمنین و دلالت واژه «مولی» بر اولویت که محور اصلی تعارض اندیشمندان شیعه و سنی است به آن سبب اهمیت می یابد که می تواند با نقد دو دیدگاه رایج میان آن ها، زمینه طرح نظریه جدیدی را فراهم سازد که بدون در نظر گرفتن چنین پیوندی، دلالت حدیث غدیر را بر خلافت و ولایت امیرالمؤمنین به اثبات رساند.

۱- انتقاد پذیری نگرش کلامی اهل سنت

۱-۱- انکار ناپذیری مفهوم اولویت

تردید نیست که واژه «مولی» به معنای «أولی»، «اولی بالتصرف» و «اولی بالشئ» در متون عربی، اعم از اشعار شاعران و قرآن و حدیث و به گواهی گزارش های خود اهل سنت، به کار رفته است؛ (۱) انکار آن

ص: ۱۳۲

۱- التبیان فی اعراب القرآن، ۲/۲۵۶؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۵/۳۰۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ۱۷/۲۴۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ۴/۳۱۱؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ۲۷/۲۲۸؛ ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم، ۸/۲۰۸؛ الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۲/۱۰۶۸؛ فتح القدر، ۵/۱۷۱؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ۸/۱۶۷؛ تفسیر الجلالین، ۱/۷۲۱؛ مدارک التنزیل و حقائق التأویل، ۴/۲۱۷ و ۲۵۹؛ معالم التنزیل، ۲/۲۹۹؛ البحر المحیط، ۵/۵۲؛ مجمع البحرین، ۴/۵۶۰؛ اتفاق المبانی و افتراق المعانی، ۱/۱۳۸؛ الکشف و البیان، ۹/۲۳۹؛ یقظه اولی الاعتبار مما ورد فی ذکر النار و أصحاب النار، ص ۶۴.

از سوی برخی از متکلمان سنّی (۱) فاقد ارزش علمی است.

شاهد بر این مدعا، نقل ماجرای غدیر با استفاده از دو واژه «اولی» و «مولی» است. در این نقل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مقام گرفتن گواهی از مردم، ابتدا اولی بودن خدا و خود را بر مردم مطرح کرده، سپس همین مطلب را با مولی بودن خدا و خود بر مردم توضیح می دهد:

إِنَّ النَّبِيَّ قَامَ بِحُفْرَةِ الشَّجَرَةِ بِخَمٍّ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، وَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَوْلَاكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ، فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ. (۲)

۲-۱- ملاحظات غیر کلامی در اولویت گریزی

مهم ترین پرسش برای یک پژوهشگر، صرف نظر از گرایش مذهبی وی، آن است که چرا با وجود شواهد فراوان بر بکار رفتن واژه «مولی» به معنای «اولی» در متون عربی و پذیرش آن توسط متفکران سنّی، آنان در طول تاریخ با اصرار فراوان کوشیده اند این واقعیت را در حدیث غدیر انکار کنند؟ آیا بود و نبود استنادات لغوی - ادبی دلیل این انکار بوده یا

پاره ای ملاحظات غیر ادبی، سبب چنین اتفاقی بوده است؟

با مراجعه به متون کلامی اهل سنت روشن می شود که انکار وجود «اولی» از جمله معانی «مولی»، هیچ دلیل لغوی نداشته و به اعتراف خود ایشان، تعارض میان پذیرش آن با کارهای انجام شده در راستای تثبیت خلافت ابوبکر، دلیل این کار بوده است.

آمدی این مطلب را چنین توضیح می دهد:

ص: ۱۳۳

۱- البيان في غريب القرآن، ۲/۴۲۲: «مولاكم: أولى بكم، أنكر بعضهم هذا الوجه وقال: أنه لا يعرف المولى بمعنى الأولى».

۲- السنّه، ص ۵۹۱، شماره ۱۳۶۱.

و لا يمكن حمل لفظ المولى على الأولى، فإن ذلك مما لا يرد في اللغة أصلاً...

ثم وإن كان ذلك محتملاً، فهو مما يمتنع حمل كلام النبي عليه لما فيه من مراعاة الاجماع و مخالفه اتفاق المسلمين و هدم قواعد الدين؛^(۱) «ممکن نیست واژه مولى بر اولی حمل شود، زیرا چنین چیزی هیچ گاه در لغت نیامده است ... و بر فرض که این حمل روا باشد، ممکن نیست سخن پیامبر را بر آن حمل کنیم، زیرا چنین کاری باعث شکستن اجماع و مخالفت کردن با اتفاق مسلمانان و خراب کردن ستون های دین است».

این عبارت به خوبی نشان می دهد که انگیزه اصلی از تردید در مفهوم اولویت آن است که با پذیرش دلالت سخن پیامبر بر اولویت امیر المؤمنین، می باید بپذیریم که روند انتخاب جانشین برای پیامبر در سقیفه نادرست بوده، حکومت و خلافت ابوبکر فاقد مشروعیت است. در نظر اهل سنت چنین مطلبی قابل پذیرش نیست و به گفته آنان باید بپذیریم که منظور پیامبر از سخن خود چیزی غیر از خلافت امیر المؤمنین بوده است.

چنین روشی برای بررسی معنای سخن پیامبر در نوع خود بی نظیر است، زیرا بر این اساس، مهم نیست که گوینده در پی بیان چه مطلبی بوده است، همچنان که اهمیت ندارد شنوندگان از آن سخن چه فهمیده و نسبت به آن چه واکنشی از خود نشان داده اند؛ بلکه مهم آن است که رفتار گروهی با فاصله چند ماه از سخن پیامبر درست جلوه داده شود و به همین منظور می توان رفتار متأخر افراد را قرینه برای سخن متقدم پیامبر دانست.

این روش در بررسی اسناد و مدارک تاریخی نه تنها در باره پیامبر و سخنان ایشان به اجرا در آمد، بلکه هر جا احساس می شد سخن یک فرد با روند سقیفه در تعارض

ص: ۱۳۴

۱- غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۷۹-۳۷۸.

است نیز به کار رفت، هرچند آن شخص عمر بن خطاب باشد.

مورخان شیعه و سنی نقل کرده اند که پس از پایان پذیرفتن سخنان پیامبر، یاران ایشان در صدد ابراز تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین برآمدند که یکی از آن ها عمر بن خطاب است.^(۱)

مورخان سخن او را با عبارت های گوناگون اما نزدیک به هم چنین نقل کرده اند: «هنیئا لك يا بن ابي طالب، أصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنه»، «هنیئا لك يا بن ابي طالب، أصبحت مولای و مولی جمیع المؤمنین و المؤمنات»، «بَخَّ بَخَّ يا علی، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه»، «بَخَّ بَخَّ يا بن ابي طالب، أصبحت مولای و مولی کل مسلم»، «طوبی لك يا ابا الحسن، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه» که وجه مشترک همه آن ها استفاده از واژه «مولی» است.^(۲)

هرچند ابن اثیر سخن عمر را به «ولی کل مؤمن» معنا کرده^(۳) و برخی نیز آن را با عبارت «یا بن ابی طالب، اصیحت الیوم ولی کل مؤمن» نقل کرده اند،^(۴) اما بی تردید

اگر بپذیریم وی در آن روز به ولایت و در نتیجه اولویت امیرالمؤمنین اعتراف کرده، به سادگی نمی توان رخدادهای پس از رحلت پیامبر را در مسئله خلافت توجیه

ص: ۱۳۵

۱- ر.ک: خلاصه عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ۷/۱۴۹ و ۱۸۲؛ نظم درر السمطین، ص ۱۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۲۲-۲۲۱؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۶۷؛ ابن حنبل، فضائل الصحابه، ۲/۵۹۶، شماره ۱۰۱۶ و ۲/۶۱۰، شماره ۱۰۴۲؛ البدایه و النهایه، ۷/۳۵۰؛ المصنف فی الاحادیث و الآثار، ۶/۳۲۷، شماره ۳۲۱۸.

۲- لازم به یادآوری است که ابن حجر در ذیل عنوان اسفندیار بن موفق نقل می کند، عمر و ابوبکر با شنیدن جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» از شدت خشم رنگ رخسارشان تغییر کرد که آیه ۲۷ سوره ملک نازل شد «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيَّتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ»؛ ر.ک: لسان المیزان، ۱/۳۸۷، شماره ۱۲۲۰؛ فیض القدر، ۶/۲۸۲، شماره ۹۰۰۰؛ السقیفه أم الفتن، ص ۸۱.

۳- ر.ک: النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ۵/۲۲۸؛ لسان العرب، ۱۵/۴۱۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۳۸.

۴- من حیات خلیفه عمر بن الخطاب، ص ۱۹۰.

کرد؛ پس باید در صدد باشیم تا سخن وی را از ظاهر خود به گونه ای دور سازیم که با رفتارهای بعدی او در تعارض نباشد.

به عنوان مثال، باقلانی مدعی است یکی از شواهدی که واژه «مولی» نمی تواند به معنای «أولی» باشد، سخن عمر بن خطاب است؛ زیرا اگر منظور وی از آن جمله، اولویت و ولایت امیرالمؤمنین بود، پیامبر به او اعتراض می کردند که چرا آن چه تنها در حقّ من ثابت است، برای غیر من (امیرالمؤمنین) ثابت کردی. (۱) اما باقلانی از این نکته غفلت کرده است که سیاق جمله «من كنت مولاہ فعلیّ مولاہ» صرف نظر از این که «مولی» را چه معنا کنیم، به گونه ای است که بر همین مطلب، یعنی اثبات چیزی برای امیرالمؤمنین که پیشتر برای پیامبر ثابت بوده است، دلالت دارد و به واسطه وجود همین تلامزم است که متکلمان سنّی ادعا می کنند هدف پیامبر از گفتن آن جمله این بوده است که مردم همان محبت یا نصرتی را که در حقّ وی دارند، نسبت به امیرالمؤمنین نیز روا داشته باشند.

طبیعتاً اگر چنین استدلالی درست باشد، پیامبر باید به حسان بن ثابت که بلافاصله پس از پایان پذیرفتن سخنان ایشان، در توضیح جمله «من كنت مولاہ فعلیّ مولاہ» با سرودن اشعاری به مسئله ولایت و خلافت امیرالمؤمنین اشاره می کند، اعتراض می کرد که چرا چیزی را که به من اختصاص دارد به امیرالمؤمنین نسبت می دهی؟ در حالی که می دانیم پیامبر نه تنها به او اعتراض نمی کند، بلکه او را مؤید از جانب روح القدس نیز می داند. (۲)

افزون بر این، باقلانی و همفکران او توجه نکرده اند که عمر بن خطاب در سخن خود از واژه «أصبح» استفاده کرده که به معنای «صار» است و در فارسی از آن به

ص: ۱۳۶

۱- تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۱/۴۵۴-۴۵۳.

۲- ر.ک: نظم در السمطین، ص ۱۱۳-۱۱۲؛ خوارزمی، المناقب، ص ۱۳۶-۱۳۵، شماره ۱۵۲.

«شدن» و «گردیدن» یاد می شود. استفاده از این واژه حکایت از آن دارد که از نظر عمر برای امیرالمؤمنین چیزی ثابت شده که پیش از این ثابت نبوده است و این جز با ولایت و خلافت با هیچ یک از معانی واژه «مولی» سازگاری ندارد؛ گرچه دیری نگذشت که وی پای بند نبودن خود را در عمل به این سخن نشان داد.

۲- انتقاد پذیری نگرش کلامی شیعه

۲-۱- نادرستی استفاده از مفهوم اولویت

به نظر ما نمی توان واژه «مولی» را در جمله «من كنت مولاه فعلى مولاه» به معنای «أولى» دانست، زیرا پیامبر پیش از آن، با طرح این پرسش که «ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم» ابتدا مسئله اولویت خود را که قرآن نیز بر آن تأکید دارد - «النبى أولى باص للمؤمنين من أنفسهم»^(۱) «پیامبر سزاوارتر است به مؤمنان از خودشان» - در قالب استفهام تقریری^(۲)

ص: ۱۳۷

۱- احزاب، ۳۳/۶.

۲- منظور از استفهام تقریری، اقرار گرفتن از مخاطب در قالب پرسش است، همچون آیه «ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا» و این شعر: آن قصه خواننده که مسیحا به عون فقر از آفتاب افسر و از چرخ گاه یافته تو گفتم که بجای آرم و گفتم که نیاری عهد و پیمان و وفاداری و دلبندی و یاری؛ ر.ک: جواهر البلاغه فى المعانى و البیان و البدیع، ص ۹۴-۹۳؛ روش گفتار، ص ۱۴۵.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

